۸۶۶۷۵
۸۳۴م الف

کتابخانه آستان قدس

فارسی

اسم کتاب منشآت امیرنظام
مصنف مؤلف حسنعلی خان امیرنظام
خطی چاپی سنگ - تبریز - نستعلیق
سال چاپ یا تحریر ۱۳۲۱ ق عدد اوراق
جزء کتاب ادبیات شماره
شماره عمومی ۱۰۴۱۶۴ شماره قبض
واقف مرحوم محمود وزیری تاریخ وقف مرداد ۱۳۴۹
طول ۲۱ عرض ۱۶

۱۹۵ صفحه

۳۹۹۱ ع ۲۰ عرض



باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۹۹۱

رده‌بندی دیویی: ۸۶۶/۵ الف ۸۳۴ م ۱۳۲۱

سرشناسه: امیرنظام گروسی، حسنعلی بن محمدصادق، ۱۲۳۶-۱۳۱۷ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: منشات حسنعلی خان امیرنظام

کاتب: محمدعلی بن خلیل تبریزی تاریخ کتابت:

محل نشر: تبریز ناشر: مطبعه مشهدی اسدآقا تاریخ نشر: ۱۳۲۱ ق

صفحه شمار: ۲۰، ۱۹۵ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۶×۲۱ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: مرحوم محمود وزیری تاریخ ثبت: مرداد ۱۳۴۹

یادداشتها: ۱. در ابتدا شرح حال مولف و شجره‌نامه بصورت آمده است. ۲. عنوان روی جلد: منشات امیرنظام گروسی

موضوع(ها): ۱. امیرنظام گروسی، حسنعلی بن محمدصادق، ۱۲۳۶-۱۳۱۷ ق. نامه‌ها و یادبودها. ۲. نامه‌های فارسی - قرن ۱۳ ق. ۳. نثر فارسی - قرن ۱۳ ق. ۴. ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.

شناسه(های) افزوده: الف. محمدباقر خان، گردآورنده. ب. تبریزی، محمدعلی بن خلیل، کاتب. ج. وزیری، محمود، واقف. د. عنوان.

فهرستنگار: [illegible] تاریخ فهرستنگاری: اسفند ۸۹

السلطان مظفرالدین شاه قاجار

در

عهد دولت

شاهنشاه ممالک محروسه ایران

یادگار سلاطین کیان شهریار فریدون

صولت افلاطون فطنت جمشید رایت

خورشید آیت ظل الله فی الارضین المجاهد

فی مناهج الدین سند السلاطین و فخر الخواقین

السلطان بن السلطان بن السلطان

والخاقان بن الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان

خلد الله ملکه و سلطانه



کتابخانه آستان قدس مشهد

۳۷۸۴

منشآت
مرحوم مبرور
حسنعلی خان امیرنظام
طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الاولین والآخرین محمد واله الطیبین الطاهرین

اما بعد بر ارباب طبع وقاد وذهن نقاد ورای صائب وفکر ثاقب که همواره درکشف معضلات وحل مشکلات مقصود اصحاب فطنت ومنظور ارباب کیاستند مخفی وپوشیده نیست که بنی نوع بشر بمقتضای مدنی الطبع بودن از اظهار مافی الضمیر خود بهمدیگر ناچاراست ومنظور خاطر ومکنون ضمایر را جز بمدد تقریر زبان وتحریر وبیان اظهار نتواند نمود وسرمایه فتوح جاودانی وسرآمد ابداع هنروری فصاحت زبان وبلاغت بیانست که مقصود خودرا بعبارات ساده وبیانات عذبه که متکلمان را بلاغت فزاید ومتعلمان را بکار آید بعرصه شهود آورد درانیزمان که از فرط همت

وجهانداری اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت شاهنشاه اسلام پناه وپادشاه عدالت دستگاه مالک ممالک محروسه ایران السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالفتح والظفر ( ) قاجار خلد الله تعالی سلطانه وایدا عوانه وجنبه معالم علوم ومعارف برافراخته وبازار فصاحت وبلاغت رواج علیحده یافته خاصه در مملکت آذربایجان که از فروغ ذات بیهمال ملکوتی صفات منظور عنایات پادشاه شاهزاده آزاده نایب ایالت عهد حضرت مستطاب اقدس اشرف امجد ارفع والا ( ) کیوان مهد دامت شوکته وایالته الکبری که بازار علم وادب را رونقی است تازه وروحیت بی اندازه هر روزی از سابق فزونتر وهر ساعتی از گذشته اش باشکوه تر خصوصا در پنجسال که کارگذاری مملکت آذربایجان وپیشکاری بندگان حضرت اقدس اسعد امجد ارفع والا ولیعهد روحی فداه بعهده کفایت دانشمند یگانه وامیر فرزانه مجمع البحرین حسب ونسب ومطلع النیرین فضل وادب حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای محمد باقر خان سردار کل امیرنظام دام اجلاله العالی موکول ومحول است بخاطر ترابِ اقدام المؤمنین خطور نمود که خدمتی بعالم تمدن نموده مکتوبات ورسائل مرحوم مغفور ادیب فرزانه ومنشی یگانه حضرت مستطاب اجل اکرم حسنعلیخان امیرنظام رحمة الله

تعالی را که تا حال چون بنات النعش متفرّق و در جائی جمع نشده بزیور اجتماع بیاراسته
نعش را عام نماید که اثری از آثار عهد همایون گردد انشاء الله تعالی والله المستعان
و علیه التکلان و قبل از شروع بمقصد اجمال شرح حال آن مرحوم را که جناب جلالت مآب
معتمد السلطان آقا میرزا احمد امین الصنایع دام اقباله مذکور داشته اند بعلاوه ذکر
حالش تا وفات در اینجا جهة مزید بصیرت نقل مینماید

مرحوم مبرور حسنعلیخان امیر نظام طاب ثراه از خانواده های قدیم ایرانند و ابا
عن جدٍّ رئیس ایل و حاکم ولایت گرّوس بوده و این خانواده شرافت مخصوصی
دارند زیرا که حضرت ثامن ضامن سلام الله علیه در مسافرت از مدینهٔ منوّره بطوس
نزول بخانه (امیر عزّالدین) احمد رئیس طایفه گرّوس که اعلا جدّ آن مرحوم است
اجلال فرموده و دست مبارک خود را بر روی پسران (امیر عزّالدین) کشیده
در حق اینخانواده دعا فرموده و بالجمله اجداد مرحوم حسنعلی خان امیر نظام در سلطنت
(تیموریّه) (و صفویّه) (و افشاریّه) (و زندیّه) (و قاجاریّه) که هر یک
در قرنی صاحب تاج و تخت ایران بوده اند همه وقت دارای شئونات عالیه
و مناصب جلیله بوده و علاوه بر حکومت گرّوس در ممالک مشهورهٔ ایران حکومت
کرده اند از جمله لطفعلی خان جدّ پنجم ایشان در عهد (شاه سلیمان) صفوی حاکم قم

و مجدد

و قلعجستان (و حسنعلیخان) ایشیک آقاسی باشی نادرشاه (و محمد امین خان) جدّ سوم
ایشان در سلطنت (کریمخان) حاکم کرمان (و نجفقلی خان) جدّ ایشان در سلطنت
خاقان خلد آشیان مغفور (و فرمانفرمائی) نایب السلطنه (و ولیعهد) مبرور حاکم
اردبیل و بیگلربیگی دار السلطنه تبریز و در ایّام محاربه روس با دولت ایران در هزار
و دویست و بیست و چهار هجری یکی از سردارهای قشون نایب السلطنه ولیعهد مبرور
و بعد از او مرحوم (محمد صادق) پدر مرحوم حسنعلیخان امیر نظام مدت نوزده سال
حاکم بالاستقلال گرّوس بود و بالجمله جناب امیر نظام در شهور هزار و دویست و
سی و شش هجری در قصبهٔ بیجار که دار الحکومه ولایت گرّوس و وطن قدیم خانوادهٔ
ایشانست تولّد یافته و از هفت سالگی تا هیجده سالگی بلوازم درس و تحصیل پرداخته
(در علوم عربیّه) (و ادبیّه) (و تتبّع) در اشعار عرب و عجم و ضبط تواریخ
و حسن خط و صنعت انشاء بمقامی عالی رسیدند کمالات معنوی جناب ایشان بیش از
آنست که در این مختصر صحیفه گنجیده آید و در هزار و دویست و پنجاه و سه در زمان
سلطنت شاهنشاه مبرور محمد شاه البسه الله تعالی حلل النور بسرهنگی فوج گرّوس منصوب
در رکاب آن شهریار مینو قرار بمحاصرهٔ هرات رفته اند و در مراجعت از آنسفر با
فوج گرّوس بقراولی دیوانخانه و ارگ تبریز مأمور شده و در مراجعت از آنجا

در سن

درسنین بیست و یکسالگی بزیارت عتبات عالیات مشرف گشته در هزار و دویست و
پنجاه و هفت با فوج گروس با نظام جدید و خدمات نظامیه کرمانشاهان مامور شدند
و بعد از دو سال احضار بدار الخلافه شده مورد عواطف شاهنشاه مبرور آمدند در مراجعت
از دار الخلافه بگروس محمد صادقخان والد ایشان مرحوم شده وقتی در ولایت اقامت نموده
تا در هزار و دویست و شصت و پنج اوائل سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه انار الله
برهانه در ملازمت شاهزاده مرحوم سلطان مراد میرزای حسام السلطنه با فوج گروس
بتسخیر مشهد مقدس و دفع فتنه محمد حسن خان سالار مامور گشتند و در ایام محاصره مشهد
خدمت نمایان از ایشان بظهور رسید بعد از فراغت از آن خدمت با فوج گروس
بطهران آمده برتبه سرتیپی اختصاص یافتند و در اول سال هزار و دویست و شصت و
هفت بدفع فتنه جماعت بابیه زنجان مامور شده در دفع فساد و اعدام آنجماعت
خدمت عمده بدین و دولت کردند و بواسطه اینخدمت بزرگ بر مراتب اشتهار ایشان
افزوده بمنصب ژنرال اجودانی و نشان و حمایل سرتیپی اول سرافراز شدند و در همین
سال در رکاب مبارک شاهنشاه سعید شهید انار الله برهانه باصفهان رفتند در
این سفر نیز خدمات ایشان مقبول و مستحسن افتاده مایه مزید اعتبار ایشان گشت و در
مراجعت از این سفر بار دیگر بزیارت عتبات عالیات قرین سعادت گردیدند

در هزار و دویست و هفتاد و یک هجری با دو فوج گروس مامور خراسان شدند و بخدمات نظامیه
و حفظ نظم مشهد مقدس مشغول بودند در هزار و دویست و هفتاد و دو با شاهزاده مبرور
سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بتسخیر قلعه هرات مامور گردیدند و در این سفر مصدر خدمات
عمده شده بر همه سران سپاه تقدم جستند و فتوحات نمایان از ایشان بظهور رسید و بعد از
تسخیر هرات با دو فوج گروس بمحافظت و حکومت شهر هرات اختصاص یافتند در هزار
و دویست و هفتاد و سه که فیمابین دولتین ایران و انگلیس بعد از محاربه عقد مصالحه شد
از جمله چاکران دربار همایون ایشان را منتخب کرده بمراجعت دادن و دعوت (مستر موره)
وزیر مختار دولت فخیمه انگلیس ببغداد رفتند و مرة بعد اخری بزیارت عتبات نایل و
مشرف شدند در هزار و دویست و هفتاد و چهار با دو فوج گروس بطهران احضار
شده خدمات نظامیه دار الخلافه و محارست بیوتات و عمارات و خزائن پادشاهی را
بعهده ایشان محول نمودند و مدت یکسال بلوازم اینخدمت اشتغال داشتند و وقتیکه رای
انور شاهنشاه سعید شهید طاب ثراه بفرستادن سفارت مقیمی بدربار دولتین فرانسه
و انگلیس قرار گرفت جناب جنتعلیخان امیرنظام را لایق و سزاوار این خدمت بزرگ
دانسته در هزار و دویست و هفتاد و پنج ایشان را بسمت وزیر مختاری و خطاب
جنابی باقامت دربار دولتین فرانسه و انگلیس مامور فرمودند و با اجرای سفارت

یابه

و پنجاه نفر از پسرهای اعیان و نجبای ایران برای تعلّم و تحصیل از راه اسلامبول عازم پاریس
و لندن شدند و در ششم محرّم هزار و دویست و هفتاد و شش وارد پاریس شده
در عمارت (سنکلو) با تشریفات معموله نامهٔ مأموریت خود را با مپراطور (ناپلیون)
سوم ابلاغ نمودند و از آنجا بلندن رفته در قصر (وینذزور) شرفیاب حضور علیا حضرت
(ویکتوریا) پادشاه ممالک انگلستان و امپراطریس هندوستان شده نامهٔ مأموریت
خود را ابلاغ کردند و از آنجا نیز بمأموریتی که داشتند (ببروکسل) پایتخت دولت
(بلژیک) رفته نامه و هدیهٔ شاهنشاه سعید شهید انار الله برهانه را (بلیوپولد) پادشاه
(بلژیک) تقدیم کرده از طرف آن دولت دارای نشان (لیوپولد) از درجهٔ اوّل
گردیدند و از آنجا مراجعت کرده محل اقامت خود را در پاریس قرار دادند و چندی بعد از
از پاریس (بتورن) رفته نامه و هدیهٔ شاهنشاه سعید شهید طاب ثراه را (بویکتور امانوئل)
پادشاه ایطالیا ابلاغ کردند و بامتیاز نشان (سنت موریس لازار) از درجهٔ اوّل
سرافراز آمده مراجعت نمودند و در ایّام توقّف پاریس علاوه بر ادای تکالیف رسمیّه
خودشان غالب اوقات خود را بدیدن کارخانجات و مدارس و مریضخانه‌ها و
سربازخانه‌ها و غیر ذلک مصروف میداشتند و همهٔ آنها را با معان نظر ملاحظه و مشاهده نموده
در جزئیات هر یک تحقیقات کلّی بعمل میآوردند و در سفرهای مکرّر خودشان بانگلستان

و بلژ

و بلژیک و ایطالیا و غیره بهر جا میرفتند نیز وقت خودشان را بتحصیل اطلاع صرف
میکردند و چون میل داشتند اکثر ممالک فرنگستان را سیاحت نمایند در پانزدهم
محرّم هزار و دویست و هفتاد و هشت با اجزای سفارت بمملکت (سویس)
رفته اکثر شهرها و اماکن معروف آنجا را سیاحت نموده (بپاریس) مراجعت
کردند و نظر بمأموریتی که بایشان رسیده بود با اجزای سفارت عازم برلن
پایتخت پروس شده تمثال همایونی را (بگیلیوم) دوّم پادشاه پروس ابلاغ
نموده با افتخار بنشان معروف (بکوردون رویال) از درجهٔ اوّل مراجعت
کردند و بعد از هفت سال اقامت در پاریس که با همهٔ سفرا و وزرای خارجه و اجلّه
مراودات حسنه داشتند فضایل و مناقب شخصی خود را واضح و مبرهن کرده و زبان
فرانسه را بخوبی تحصیل نموده بودند مستدعی احضار شده در اواخر هزار و دویست و
هشتاد و سه بدار الخلافه مراجعت نمودند و چون خدمات هفت ساله ایشان در
خاکپای اقدس موقع استحسان یافته بود با عطاء یک قطعه تمثال همایون قرین
مفاخرت و در سلک وزرای شورای کبری منسلک شدند و بعد از یکسال اقامت
در طهران مجدّداً (بپاریس) مراجعت کرده (ناپلیون) سوم امپراطور فرانسه
ایشان را با عطاء نشان (لژیون دونور) از درجهٔ اوّل افتخار داد و چون تکمیل

در مزاج ایشان بهم رسیده بود مستدعی احضار شده بدار الخلافه آمدند و بعد از دو سال اقامت
در آستان همایون در عشر ثانی محرم هزار و دویست و هشتاد و هشت بسفارت اسلامبول
مامور شدند و در قصر (دوله باغچه سی) بشرف باب حضور سلطان[۲] مورد عنایات مخصوصه
و باعطاء نشان مجیدیه از درجه اول و انفیه دان گرانبهای مکلل بالماس سرافراز
شدند و بعد از چهارده ماه اقامت در اسلامبول از خاکپای اقدس مستدعی معافی
از آن ماموریت شده در هزار و دویست و هشتاد و نه مراجعت بدار الخلافه نموده برتبه
امیر تومانی نایل و بوزارت فواید عامه منصوب و از لوازم این شغل بتسطیح راه صعب
المسلک لاریجان تا بلده آمل مامور شدند و در مدت دو سال در تسویه و تسطیح این راه
اهتمامات لازمه بعمل آورده راهی بدان سختی و صعوبت که عبور پیاده نیز در آنجا
بدشواری بود بطوریکه کالسکه و عراده با کمال سهولت حرکت نماید ساخته و آراسته
گردانیدند و بعد از فراغت از این امر معززاً و محترماً مقیم دربار همیون و همه وقت
حاضر شورای دولتی بودند و در سال یکهزار و دویست و نود و یک در مسافرت اول
شاهنشاه مبرور شهید بفرنگستان با شاهزادگان عظام و وزرای فخام شرف التزام
رکاب همایون را داشتند و بعد از مراجعت از آن سفر در سنه ۱۲۹۷ هزار و دویست و نود
و هفت با فوج گروس و اردوی مخصوص بدفع فتنه (شیخ عبید الله) مامور

[۲] مقصود سلطان (عبدالعزیز خان) [illegible] و از جانب سلطان [illegible]

ساوجبلاغ مکری شده در این مورد نیز با تدابیر صائبه و کفایتی که داشتند مصدر خدمات
بزرگ شده آتش آن فتنه عظیم را باب تدبیر و ضرب شمشیر فرو نشاندند و در ازاء این
خدمت بحکومت (ساوجبلاغ) و (صاین قلعه) منصوب و در قلیل مدتی آن ولایت
پرآشوب را منظم و اهالی آنجا را که بکلی متوحش و متواری شده بودند استمالت نموده ولایت را
دایر و آباد کردند و با تدبیر و تمهیدی که لایق کفایت ایشان بود (حمزه آقای) رئیس
طایفه منکور را که مایه فتنه شیخ عبید الله بود با هشت نفر برادرزاده و اقوام او که در
شجاعت نظیر نداشتند سزای افعال ناشایسته رسانیده خاطر دولت را کاملاً آسوده
نمودند و این خدمت ضمیمه خدمات سابقه ایشان گردید مورد مراحم شاهانه گشته بموجب
فرمان همایونی ولایت (صاین قلعه) را ضمیمه ابدی ولایت (گروس) و حکومت
هر دو ولایت را نسلاً بعد نسل با ایشان مرحمت فرمودند و در همین سال حکومت ارومیه
و خوی را نیز ضمیمه حکومت (ساوجبلاغ) و (صاین قلعه) و (گروس) نموده بلقب
(سالار لشکری) و اعطاء شمشیر مرصع حکمرانی این پنج ولایت را بعهده کفایت
ایشان رجوع فرمودند و بواسطه حسن ارادت و فرط لیاقتیکه در این مورد نیز از ایشان
منصه ظهور رسید به پیشکاری مطلق و ریاست کل قشون آذربایجان و وزارت حضرت
مستطاب اقدس ولایتعهد منصوب و بلقب جلیل (امیر نظامی) و اعطاء شمشیر

مرصّعی دیگر قرین مباهات شده از ارومیه بدار السلطنه تبریز رفتند و هفت سال تمام با استقلال
و اقتداری کامل و حسن سلوک و بطش و صولتی هرچه تمامتر باین امر خطیر مشغول بودند
و در رفع مفاسد و دفع اشرار و نظم ولایات و امنیت حدود و ترقی قشون آذربایجان
اهتمامی بکار بردند که بدرجهٔ اشتهار رسید و بپاداش خدمات لایقه و استحقاق شخصی
ایشان از جانب سنی الجوانب همیونی باعطاء نشان ذیشان قدس و سردوشی
مکلّل بالماس قرین افتخار آمده و هم در این اوان از اعلیحضرت امپراطور روس
نیز بنشان (عقاب سفید) از درجهٔ اوّل سرافراز شدند و در اواخر شهر صفر
هزار و سیصد و نه هجری بدار الخلافه طهران احضار و بعد از دو ماه توقّف در
آستان مبارک بحکمرانی ایالتین کرمانشاهان و کردستان مامور و منصوب شده
در مدّت سه سال ایالتین مزبورتین را بطوری اداره نمودند که بر مراتب اعتماد
شاهنشاه سعید شهید انار الله برهانه نسبت بایشان افزوده حکومت (همدان)
(و ملایر) (و نهاوند) (و تویسرکان) را نیز ضمیمهٔ ادارهٔ ایشان نموده کلیّهٔ
ایالات سپرده بایشان را بایالت مرکزیّه موسوم فرمودند و تا اواخر هزار و سیصد و
چهارده بحکمرانی ایالت مرکزیّه مشغول بودند بعد نظر باهمیّت امور مملکت آذربایجان.
جناب مستطاب معظّم باسمت پیشکاری آذربایجان بخدمت حضرت مستطاب

اشرف امجد اسعد اعظم والا محمّد علی میرزا ولیعهد دولت علیه دامت شوکته مامور
گشته از کرمانشاهان بتبریز رفتند و تا اوایل هزار و سیصد و هفده به پیشکاری
حضرت والا مشغول بوده و در اوایل سال مزبور از راه روسیه بمشهد مقدّس مشرّف
شده و بطهران مراجعت نمودند و بحکومت کرمان و نظم امور آنسامان مامور شده
بکرمان رفتند و بحکمرانی آنجا مشغول بودند و در ماه مبارک هزار و سیصد و هفده
برحمت ایزدی واصل گردیده در جوار حضرت قطب العارفین و غوث
السالکین سیّد السند شاه نعمة الله ولی اعلی الله تعالی درجاته حسب الوصیّه خود
مدفون گردیدند تغمّدالله تعالی بغفرانه

پندنامهٔ یحیویّه

الکلمة

یا یحیی خذ الکتاب بقوّة و آتیناه الحکم صبیّا
نیمشبی در لشکرگاه سلطانیه که قبّهٔ خرگاه خدیو گردون خدم و خسرو ستاره حشم
سلطان سلاطین جهان ناصر الملّة والدنیا والدین خلّد الله ملکه و سلطانه از بسیط
خاک تقمّهٔ افلاک رسیده جمهور طبقات چاکران و قاطبهٔ طوایف بندگان

درمیانه حالطفت پادشاه جهان پهلو بر بستر راحت نهاده و جز من که از ترکتازی
لشکر بیماری رخت خواب از دیده کانم بغارت رفته همگی با بخت بیدار خفته
بودند همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت آنکه درخواب نشد چشم
من و پروین است در چنین حالتی بهر طرف نظر کردم جز ناله و اندوه یاری
و جز ضعف و ناتوانی پرستاری درکنار خود ندیدم همه با آه و ناله بودم
جفت همه با رنج و غصه بودم یار و چون نیک بحال خود نگریستم
از استیلای مرض بر مزاج یقین دانستم که نوبت عمر با آخر رسیده و بسی بر نیاید
که مدبّره بدن یکباره دست از تصرف باز دارد و آرزوهای مرا در کار تو
بنومیدی و حرمان بدل نماید پس صواب چنان دیدم که کلماتی چند بر سبیل
پند ترا بیادگاری نویسم تا اگر خدا خواهد چون بمقام رشد و تمیز رسی
پند پدر کاربندی تا از عمر و زندگانی برخوردار شوی پس نخستین پند من ترا
آنست که زنهار با گروهی که از خدا دورند نزدیکی مکن و با اراذل و فرو
مایگان هم نشینی مگزین که صحبت اینجماعت عاقبت ندارد و در اندک روزگاری
فساد دین و دنیا آرد همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید
پس بر آن باش که جز با خداوندان دانش بسر نبری و عمر گرامی را در

در کارهای باطل و عملهای بیحاصل صرف نکنی پیوسته همت خود را بر
کارهای بزرگ و شگرف بگمار و دل را بر آن محکم و قوی دار تا طبیعت تو
بدان خو کند و به پستی و سستی نگراید تا توانی دست کرم برگشا که کریم فقیر
به از بخیل غنی است و زنهار از بخل و امساک بر حذر باش که مرد بخیل
که در دو جهان تیره بختی و خیره روئی آورد و باید که داده و احسان خود را باظهار منت
ضایع و فنا چیز نگردانی شیرین زبان و خوش گفتار باش و ملایمات سخن را همه
رعایت کن و در ایجاز و اختصار کلام بکوش که از اطناب و تطویل شنونده را
ملال خیزد و تو نیز بخیره سرائی و هرزه درائی مشهور گردی از ادای الفاظ
مغلقه و عبارات غیر مأنوسه کناره جوی که سخرهٔ مردم نشوی اگرچه هزل و
طیبت از خصایص جهال است اما غالب اینست که مردمان ساده سخن را
مکروه شمارند پس تو باید در فنون سخن تبحر داشته باشی تا در هر محفلی بمناسبت
مقام و درخور طباع سخن گوئی و بر تو باد که در تحصیل علوم ادبیه جهد وافی
بعمل آوری و اگر از علوم بهره نیابی زنهار بمحض تقلید با دای الفاظ و امثال
عربیه مبادرت مکن که ادای آن الفاظ از زبان مردم بیسواد بدرستی جاری
نمیشود و چون بدرستی جاری نشود موجب سخریه و استهزا گردد در حسن خط

بکوش که زینت ظاهر را نیکو پیرایه ایست در اقدام بکارها پس از ملاحظه صلاح و فساد آن درنگ مکن و کار امروز را بفردا باز مگذار اگر ترا دشمنی اقد هر بدانی که صلح را طالبست با او بجنگ و خصومت اقدام مکن بر آن باش تا باز الفکنی اگرچند دانی کشان شکنی وچون بیقین بدانی که بصلح و دوستی فرد نارد تو نیز در صلح مکوب و در دفع او درنگ مکن که درنگ کردن خصم را بر تو چیره کند و او را بر مکاید و بدابیر تو آگاه گرداند و همچنین است حال تسخیر قلعه یاغی که چندانکه بضرورت تصرف آن بتاخیر افتد تسخیر آن دشوار شود و لشکر برا هم بدین واسطه خاطر کوفته و آزرده گردد و خوف و هراس از دشمن زایل شود اگرچه در هر حال حزم را اسمانی و مقتضای عقل کار کردن عین خطاست اما در مقام جنگ همه وقت نهی عقل را کار نباید بست زیرا که قوه عقل غالبا آدمیرا راه سلامت نماید وچون قوه خرد غالب آید بیدلی و جبن کشد وچون بدل وجان باشی بالطبیعه در دفع خصم فرومانی و ناچار باید روی بهزیمت نهی و ننگ فرار بر خود قرار دهی و در نزد مردان مردن به که زندگی به ننگ سید و مولای ما جناب ابی عبدالله روحی له الفداء فرماید اذا کانت الابدان للموت خلقها فموت الفتی بالسیف و الله اجمل وانیکه نوشتم یکی از شرایط دفع خصم

و آداب جنگ آنست که در همه جا بیجا با اقدام نمائی که گفته اند ببندی بسا دست بردن تیغ بدندان گزی پشت دست دریغ بدادن مال بر سپاهی و لشکر گران جا مکن تا بر تو بدادن جان جود نمایند و همواره سپاه خود را بقهر و غلبه بر دشمن امیدواری و دلداری ده و خصم را در نزد آنها بحقارت منسوب کن و اما خود چنان مدان و از مکر دشمن ایمن مباش و شرایط حزم و آگاهی را از دست مده و تن آسائی در مقام رنج طلب مدار و در وقت راحت خود را بخیره در رنج و تعب میفکن بخوردن غذاهای لطیف در همه وقت طبیعت را عادت مده که باندک تغییر عادتی رنجور شوی و بیماریهای صعب روی نماید و اگر همه طبیب حاذق باشی حفظ صحت را بقوت طبیعت بازگذار و تا ضرورت کلی روی ندهد بآشامیدن و استعمال دوا اقدام مکن وچون مزاوجت اختیار نمائی جهد کن که با سلسله بزرگان و نجبا پیوند نمائی چه فرزندیکه از بنات کرام در وجود آید او را در شرافت گوهر و استعداد امتیازی دیگر است و نیز جهد کن که جمیله و خوش گفتار و گشاده رو و پرهیزکار باشد چه اگر جز این بود اگر همه از بنات سلاطین و ملوکست با او بخوشدلی سلوک نتوان کرد و از هر دو سو سبب تباهی عیش گردد و حق اینست که کمال جمال در قبول خاطر است چنانکه دیدم

که بجز ظاهر آراسته بوده‌اند و قبول خاطر نداشته‌اند پس اگر همه فرشته باشند
تا در دل فرو ناید در دیده نکو ننماید و هرگاه خدای نخواسته برنج جفت ناپسندیده
گرفتار آئی بدون تأمل و درنگ و بملاحظه نام و ننگ بفرمان یزدان تسریح باحسان را ۱۸
کار بند که دو جانب را آسودگی در آنست و چندانکه بتوانی از تعدد ازواج بر حذر
باش اظهار فاقه و تنگدستی مکن که جز نقصان مایه اعتبار سودی ندارد
در هیچ مقام خود را بشرافت نسب مستای و از محامد صفات آباء و اجداد سخن
مگوی و جهد کن که خود بالاصاله شایسته و درخور مدحت و ستایش باشی المرء
یفتخر بالهمم العالیه لا بالرمم البالیه شاه ولایت پناه روحی له الفداء
فرماید ان الفتی من یقول ها انا ذا لیس الفتی من یقول کان ابی
عیب و عوار مردم آشکار مکن و برکشف اسرار اصرار مورز و سخن زشت در روی
هیچکس مگوی راست گفتار باش و بهیچ روی گرد دروغ مگرد رعایت
جانب خویشان و اقارب را ضایع و مهمل مگذار علماء و سادات را توقیر و تعظیم
کن و با هیچکس بطریق استخفاف و استهزاء سخن مگوی و حقوق خدمت زیر
دستان را فراموش مکن بیوفائی را شعار خود مساز که صفتی سخت ناپسندیده است
با مردم روزگار در شدت و رخا و فقر و غنا بیک نهج رفتار کن با دوستان

جد

جد و پدر و سلسله نجبا و بزرگان بیشتر معاشر و همگروه باش تواضع و فروتنی
شعار خود کن که کوچکدلی و شکسته نفسی و درویش مسلکی صفتی است که خداوندش را
همه وقت در میان جان جای دهند و صدارت گزین و بالانشین را قدری
ننهند اگر ترا سختی و تنگدستی پیش آید اولا گشایش آنرا جز از خدا مخواه
دست حاجت جز بپیش خداوندی بر که کریم است و رحیم است و غفور است
و ودود و شفیعی بهتر از امامان و توبه و رجوع از گناهان مجوی و آنجا که از
طلب اسباب ظاهری گزیری نداشته باشی تا توانی بر شداید دهر صبر کن
و حاجت نزد دونان مبر و خود را زبون دونان مکن و از نو دولتان چشم
نیکی مدار که استطاعت ترا در تنگدستی و پریشانی وقعی ننهند و بقضای حاجت
تو التفات نکنند و اگر احیاناً حاجتی از ایشان برآید هزار بار بر تو منت گذارند
و در نزد خداوندان همت تحمل زحمت از قبول منت گوارا تر است سید
اولیاء علی مرتضی روحی له الفداء فرماید لنقل الصخر من قلل الجبال احب
الی من منن الرجال اگر خواهی که عرض و ناموست در امان باشد دست
بعرض و ناموس دیگران دراز مکن و اگر خواهی که از ارتکاب معاصی ایمن باشی
از استعمال مسکرات کناره جوی که سرمایه جمیع گناهانست اگرچه خیالم اینست

بود

بود که از دقایق تهذیب اخلاق نکته در این اوراق فروگذار نشود ولیکن زیاده بر این
حالت تحریر این قبیل کلمات در خود ندیدم و این مختصر را نیز بواسطهٔ دل بستگی که
بتو دارم با وجود شدت ضعف و ناتوانی تحریر کردم و اگرچه مقصودم از نوشتن تفصیل
حاصل نشد ولکن بر سبیل اجمال کلمهٔ که جامع جمیع کلمات است مینویسیم که لا مگذار
هرگز زه ایزدی کز وییست نیکی و هم ز و بدی زنهار در هیچ مقام ناسپاسی
برخود روا نداری و از مراسم بندگی و ستایش غفلت نیاری و بدیهی است
که سعی و کوشش در مقام بندگی جز بقبول دین محمدی صلی الله علیه و آله در معرض
قبول نیفتد و رستگاری دنیا و آخرت جز بتولای ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم
و روحی لهم الفداء صورت نبندد و چون چنین دانی و اوامر و نواهی حضرت
ایشان را بدرستی کار بندی خود ترا از صد هزار پند و اندرز من کامل تر است
و من نیز آنچه نوشتم از آفتاب اوامر ایشان ذره ایست امید که حق جل
و علا از میامن تولای اهل بیت رسالت ترا با علی مقاصد و مطالب دنیا و
آخرت فایز و بهره مند فرماید و بصلاحیت و نیکو بندگی توفاسد امور اخروی
این غریق بحر معاصی را باصلاح آورد انه علی کل شیء قدیر و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
اللهم

سواد دستخط مبارک انجم نقط

هو

شاهزاده عباس
میرزا منشآت مرحوم حسنعلی خان
امیر نظام که تا بحال طبع نشده امتیاز
طبع و نشر آن تا مدت پنج سال مخصوص میرزا ابوتراب
خان بوده دیگری حق طبع و نشر آن ندارد و هرکس
تا انقضای مدت مزبوره طبع نماید مورد
مؤاخذه شده و ضبط خواهد
شد شهر ذی
الحجه الحرام
١٣٢٠

حسب الامر بندگان حضرت اقدس امجد اسعد والا ولیعهد روحنا فداه که تا انقضای
مدت پنجسال طبع و نشر منشآت مرحوم مبرور حسنعلی خان امیر نظام رحمة الله
تعالی با متیاز و اختصاص در حق جناب افخامت نصاب آقا میرزا ابوتراب خان
دام اقباله مرحمت و واگذار شده احدی غیر از معزی الیه حق طبع و نشر آن
ندارد و هرکس اقدام نماید مورد مؤاخذه شده و آنچه طبع نماید ضبط خواهد شد شهر ذیحجه الحرام ١٣٢٠

عریضه ایست که مرحوم مبرور حسنعلی خان امیر نظام طاب ثراه بخاکپای
اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت شاهنشاه اسلامیان پناه ناصرالدین شاه
غازی البسه الله تعالی حلل النور نوشته است

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم از زیارت دستخط مبارک اعلی و وصول خلعت آفتاب طلعت همیون که از روی مراسم شاهانه بواسطهٔ تصدق شدن غلام زاده بافتخار چاکر جان نثار صادر و مرحمت و حکم باحضار شده بود تارک افتخار غلام فدوی بایوان کیوان رسید حق جل و علا سایهٔ اقبال اعلیحضرت اقدس همیون شاهنشاهی روحنا فداه را پاینده و مستدام دارد و جان همهٔ چاکران و قاطبهٔ اهل ایران را وقایهٔ ذات مقدس و تصدق وجود مبارک نماید و چاکر فدوی نیز غلام زاده یحیی را برای همین تربیت کرده بود و برای همین میخواست که در راه دولت در سر خدمت جان خود را نثار نماید و از دلایل سعادت او بود که در جوانی تصدق وجود مبارک شد و اگرچه خود جان نثار مقارن ورود موکب مسعود همایون بهمدان شرف اندوز خاکپای مبارک خواهد شد اما باقتضای تکلیف چاکری تعجیل در عرض این فقره و اطلاع خاطر همیون را واجب و لازم شمرده جسارت مینماید که بر رأی انور همیون مشهود و معلوم است که فوج گروس چه فوجی بود و از بدو این دولت

آسا زیب و زینت و آرایش باشد
تارک کله سر و فرق سر و میان سر آدمی باشد
کیوان نام ستارهٔ زحل است
وقایه سپر
همیون مبارک و خجسته و همیون

پایدار

پایدار تا امروز چه خدمتها کردند و چاکر جان نثار در این چند سال در پایدار کردن افراد و نظم و ترتیب آنها چه زحمتها کشیده بود و حالا بر وجه حقیقت عرض باید کرد که از وبای کرمان و فوت اینهمه صاحبمنصب و سرباز اختلال عظیمی بامر این فوج راه یافته و آنچه تا بحال خبر رسیده علاوه بر جمع کثیری که از وبا تلف شده اند جمعی دیگر هم از این بلیه فرار کرده اند و رشتهٔ نظم فوجی بدان اعتبار گسیخته شده اگرچه غلام جان نثار بهرام خان برادر خود را که سالهاست خدمت کرده و سابقاً هم در این فوج سرهنگ بوده بچاپاری بطهران فرستاده و مستدعی شده است که او را بسرهنگی و سرپرستی آنها مأمور و روانهٔ کرمان بفرمایند اما این فقره محل ملاحظه و چاکر جان نثار معطل و متحیر است که اگر باین تعجیل و در چنین سالی که ارباب و رعیت ولایت کمال پریشانی و استیصال دارند مطالبهٔ عوض این همه متوفا شود ولایت گروس یکباره ویران و منهدم خواهد شد و جمع کردن و سر هم آوردن سربازهای فراری هم در ولایات و اطراف با موانع زیادی که هست بسهولت دست نخواهد داد و مدتها و مهلتها و مواظبت کلی لازمست که بار دیگر این فوج بحالت اول رجوع نماید بنابراین مشکلات و این صدمهٔ بزرگی که از تقدیرات آسمانی باین فوج رسیده چاکر جان نثار چنان میداند که دیگر ماندن بقیهٔ فوج در کرمان حاصلی ندارد و اگر رأی مبارک اقدس اعلی روحنا فداه قرار گیرد امر و مقرر بفرمایند که بقیهٔ فوج را از

استیصال از پا افتادن
منهدم خراب
کرمان

کرمان مرخص بفرمایند که انشاء الله تعالی با صبر و مدارا و بطوریکه این ولایت خراب نشود عوض
اینهمه غایب و متوفا گرفته شود و در ظل عاطفت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی بار دیگر این
فوج را پر و مرتب کرده تا رای انور همایون چه اقتضا نماید الامر الاشرف الارفع الاقدس الاعلی مطاع.

فدایت شوم چون مخلص را از دیرباز و سالیان دراز با مرحوم وقایع نگار دوستی
صادقانه در میان بود حفظ بقای شئونات آن مرحوم را بقدر امکان خاصه در حق اولاد و احفاد و اعقاب
ایشان لازم میداند تا علایم صوری و معنوی آن مرحوم متروک نماند و آن شیوهٔ مرضیه
همیشه مسلوک باشد مقرب الخاقان آقا میرزا داود وقایع نگار سلمه الله تعالی که بپدر بزرگوار
خلقاً و خلقاً و منطقاً کمال شباهت دارد میبایست بجهت تغییر لباس تضییع لباس متقدمین رحمهم الله را
روا ندارد و روح مرحوم میرزا شفیع صدراعظم و آن طبقهٔ مرحومه را شاد نماید و حفظ سلسله را
در این مسئله از دست ندهد فرقی که با پدر والاگهر داشت کوتاهی ریش بود و آنرا هم که با مر
اعلیحضرت اقدس همایونی روحنا فداه بلند کرده و صورتاً شباهت را تکمیل نموده و نقصی که هست در
لباس است بنا بر این یکثوب قبای صوف چکمنی و یکثوب کلیجهٔ ماهوت چاکدار بهمراه مقرب الخاقان
آقا میرزا موسی برسم ارمغان بجهت ایشان فرستاد و خواست که اجازه بدهند آقا میرزا موسی

دیرباز بروزن مشواز یعنی دراز
اعقاب نواده‌ها
والاگهر بزرگ نسب

این تفصیل را بعرض خاکپای مبارک رسانده امر و مقرر فرمایند آقای وقایع نگار حضار و
بپوشیدن لباس قدما افتخار حاصل نموده روح مرحوم امین الدوله اصفهانی را خرسند
و روان آقای علی آبادی و نوائی را شاد کنند اینکه قبای بی ارخالق هدیه کرد از امساک
نبود بلکه اگرچه اهل قدس و صفا را یک لا قبا بودن شایسته و سزاوار است ولی خواست
ایشان بدوختن ارخالق چکمنی ناچار شوند زیرا پوشیدن فرع دوختن خواهد بود معین است
که این استدعا در خاکپای مبارک مقرون باجابت خواهد بود و سرکار وقایع نگار از زی
پدر نیک اختر خارج نشده از حکم کلیهٔ (فَدَمُهُ هَدَر) امین خواهد ماند میراث پدر
خواهی سبک پدر آموز با اختر فرخنده و طالع فیروز زیاده مصدع نمیشوم شهر محرم ۱۳۰۲

خرسند شادمان
فرخنده مبارک
زی اندازه و میانه روی
اختر ستاره طالع و بخت
فیروز مظفر و منصور

فدایت شوم با آن صبریکه در تحمل رنج از سرکار دیدم حق شکایت از ضعف
و انکسار ندارید و آنچه هست انشاء الله تعالی رفع خواهد شد بیچاره من که هر روز برنجی و هر ساعت
بدردی گرفتارم و از ساعتی که از خدمت مرخص شده‌ام درد پا کاری با من کرده است
که کس را چنین نفتد و با کس چنین مباد و میرزا بزرگ شفوی همین کار را خوب
کرده که در خدمت سرکار بث الشکوی نموده و اقعاً سرکار میدانید که این مرد از غربا است
از جناب عالی همین استدعا دارم که از او بپرسید که با او چه کرده‌ام و او چه میخواهد بلی هیچ

بث پهن کردن

دامی و بموجبی عیالش را از کروس بطهران آورده و هر قدر او را بمراجعت دادن آنها
دعوت و دلالت کردیم سودی نبخشید گفتیم خود داند و اصرار نباید کرد و اگر شغل نظارت
و کار تحریری داشتم با میرزا و در میان این چند نفر آدمی که دارم مشار الیه آبود دیگر چه
عرض کنم که از میرزا چه حالتها بروز کرد و فیالها قصة فی شرحها طول و البته یک کلمه بد
نگفتم و یا اهانتی کردم مدتها از دود گو کرد و بخار زیبق ناخوش شد و گویا اختلال در دماغش
بهم رسید که هنوز باقی است عریضه با کمال ضراعت در استعفا از خدمت نوشت پذیرفتم کفتم
یکصد و پنجاه تومان نقد و بیست خرواری که دارد ببرد و آسوده باشد یکوقت خبردار شدم
که میرزا انجه سپهسالار عریضه نوشته و استدعا کرده است که در حوزه ایشان بخدمت مشغول
باشد جواب با عدم قبول عریضه دیگر بجناب آقا نوشت و از آنجا هم سر خورد و من از انجرکات
او غصه ها خوردم حالا بسرکار ملتجی شده بسیار خوب کاش از اول همین کار را کرده بود
ا نا نمیدانم چه میخواهد مقصودش چه چیز است واضح و آشکار بگوید بسر خود و ارواح پدرم
با اینهمه غلط کاریها و ناسپاسیها باز از او رنجی ندارم و حتی المقدور در اصلاح کار او سعی خواهم
کرد و از تکالیف فوق قوه خودم عذر میخواهم خیلی مصدع شدم عفو بفرمائید در ورود منزل
مرد رود فضای اطاق را مملو از تشریفات دیدم از قبیل قند و چای و آبلیمو و اقسام حلویات
و انواع میوه جات بالضروره سؤال کردم که باب اینهمه نعمت از کجا بر روی ما مفتوح شده
گفتند

نزهت مجزو اصلاح ولایا
حوزه مجمع
سپاس بعضی جهت شکر نعمت باشد

گفتند از شاهزاده آزاده عالی همت آدابدان آقای نصرة السلطنه است نتها بردیم و
تمیشها کردیم و محض اینکه همگی از این انعام و اکرام سرکار والا بهره مند شوند برتها
همه همراهان قسمتی فرستادم همگی داعی دولت و شاکر نعمت شدند و جملگی آرزو کردیم
که کاش سرکار والا هم در این سفر تشریف میداشتند خلاصه باظهار کمال امتنان
این مختصر را نوشتم اطلاعا که منزل فردا ماکاو کانست و در آن بطوریکه فرموده اید
تحقیقات لازمه بعمل آمده بسرکار اطلاع خواهم داد زیاده زحمت نمیدهم

فدایت شوم رقیمه سلطانیه آنجناب که هر سطری از آن رشک لؤلؤ خوشاب
و هر شطری از آن غیرت لآلی آفتاب بود زیارت شد (آفرین خدای بر آن کلک
و بیان سحر آفرین) بدایع نگار که دوستان خود را از طهران به لاریجان دوای دل و
راحت جان فرستد بهتر از این و بموقع تر از این هیچ ادیبی شعری نیاورده است
و اگر خود مصلح الدین سعدی هم مورد استعمال این شعر را میدانست (رو که بر آمد
ترا بکلک سخنگو آنچه علی را بذو الفقار بر آمد) تصرف حضرت ملک ادام الله
تعالی ایام افاضاته نیز نکته خیلی نازک و لطیفی بود و تصرف بوجه احسن همین است
بلی در هنگام عبور از این دیار که (سلطان صفت همیرود و صد هزار دل با او

رشک
غیرت و حسد و معنی عجب دیگر هم آمده
شطر طرف
کلک قلم
چنانکه

دامی و بموجبی عیالش را از کروسس بطهران آورده و هر قدر او را بمراجعت دادن آنها
دعوت و دلالت کردیم سودی نبخشید گفتیم خود داند و اصرار نباید کرد و اگر شغل نظارت
و کار تحریری داشتم با میرزا و در میان این چند نفر آدمی که دارم مشارالیه آدم بود دیگر چه
عرض کنم که از میرزا چه حالتها بروز کرد فیالها قصة فی شرحها طول و البته یک کلمه بد
گفتم و یا اهانتی کردم مدتها از دود گوگرد و بخار زیبق ناخوش شد و گویا اختلالی در دماغش
بهم رسید که هنوز باقی است عریضه با کمال ضراعت در استعفا از خدمت نوشت پذیرفتم
یکصد و پنجاه تومان نقد و بیست خرواری که دارد بدهد آسوده باشد یکوقت خبردار شدم
که میرزا آنجناب سپهسالار عریضه نوشته و استدعا کرده است که در حوزه ایشان بخدمت مشغول
باشد جواب ساعدی نشنید عریضه دیگر بجناب آقا نوشت و از آنجا هم سر خورد و من از اینحرکات
او غصه ها خوردم حالا بسرکار ملتجی شده بسیار خوب کاش از اول همین کار را کرده بود
اما نمیدانم چه میخواهد مقصودش چه چیز است واضح و آشکار بگوید بسر خودت و ارواح پدرم
با اینهمه غلط کاریها و ناسپاسیها باز از او رنجی ندارم و حتی المقدور در اصلاح کار او سعی خواهم
کرد و از تکالیف فوق قوه خودم عذر میخواهم خیلی مصدع شدم عفو بفرمایید در ورود منزل
سردرود و فضای اطاق را مملو از تشریفات دیدم از قبیل قند و چای و آبلیمو و اقسام حلویات
و انواع میوه جات بالضروره سؤال کردم که باب اینهمه نعمت از کجا بر روی ما مفتوح شده
گفتند

نه نعمت
مجبور و اصلاح ولایت
حوزه مجمع
سپاس
بعضی جعبه شکر بهمت
باشد

گفتند از شاهزاده آزاده عالی همت آدابدان آقای نصرة السلطنه است نعمتها بردیم و
تقسیمها کردیم و محض اینکه همگی از این انعام و اکرام سرکار والا بهره‌مند شوند برای
همه همراهان قسمتی فرستادم همگی داعی دولت و شاکر نعمت شدند و جملگی آرزو کردیم
که کاش سرکار والا هم در این سفر تشریف میداشتند خلاصه با اظهار کمال امتنان
این مختصر را نوشتم اطلاعاً که منزل فردا نماکاو کانست و در آن بطوریکه فرموده اید
تحقیقات لازمه بعمل آمده بسرکار اطلاع خواهم داد زیاده زحمت نمیدهم

فدایت شوم رقیمه سلطانیه آنجناب که هر سطری از آن رشک لؤلؤ خوشاب
و هر شطری از آن غیرت لآلی آفتاب بود زیارت شد (آفرین خدای بر آن کلک
و بیان سحر آفرین) بدایع نگار که دوستان خود را از طهران به لاریجان دوای دل و
راحت جان فرستد بهتر از این و بموقع تر از این هیچ ادیبی شعری نیاورده است
و اگر خود مصلح الدین سعدی هم مورد استعمال این شعر را میدانست (رو که بر آمد
ترا بکلک سخنگو آنچه علی را بذوالفقار بر آمد) تصرف حضرت ملک ادام الله
تعالی ایام افاضاته نیز نکته خیلی نازک و لطیفی بود و تصرف بوجه احسن همین است
بلی در هنگام عبور از این دیار که (سلطان صفت همیرود و صد هزار دل با او

رشک
غیرت و حسد و بمعنی عجب ذکر هم آمده
شطر طرف
کلک قلم
چنانکه

چنانکه در پی سلطان رود سپاه) شاه جمال ایشان بحکم (تیر مژگان تیغ ابرو دام کید

بهر چه دادت خدا از بهر صید) چنانکه عادت ایشان است مقدماتی چیدند و ترغیباتی

ترتیب دادند که شاید این شمع سرگرفته دگر چهره برفروزد و این پیر سالخورده جوانی — الترغیب التحریص

ز سر گیرد اما بنده بمفاد (ان الانسان علی نفسه بصیرة) دیدم که مار مرده من با حقه — سالخورده

تریاق آنها بر نمیآید و تیر شکسته من با سپر آهنین آنها بر نمیآید و چون میدانستم که این — یعنی بسیار سال و کهنه و دیرینه ...

قوم را کسی باید که صفات ثلاثه این مصرع مشهور دیلم دراو جمع باشد و من فاقد همه آن

مراتب بودم در حالتیکه دولتی چون دل بکنار آمده بود بر بخت خندان و بر خود گریان

باز بانی که شرح نتوان داد دستی بذیل عصمت ایشان نزده از در اعتذار آمدم و بعبارة

اخری اگر همه گرگی بودم یوسفی شدم که (لقد همت به و هم بها لولا ان رأی برهان ربه)

مصداق حال من شد و از آن کوچه بسلامت گذشتم (حافظ از کوچه رندان بسلامت بگذر تا خرابت

نکند صحبت بدنامی چند) بیچاره شهر نگرفته بصحرا میروند تا فایده شان عام باشد و شمول

این وزارت فواید عامه اسمی بر مسمی و قالبی پر روح نباشد از گرمی هوای طهران شکایتی

فرموده بودید اینجا هم جمعی از همراهان بواسطه شدت هوا ناخوش افتاده اند در این روزها

شرفیاب خواهم شد

عرض

عرض میشود رقیمه کریمه که بتوسط پست مرقوم فرموده بودید رسید به حسب

خوشوقتی گردید و از مژده سلامتی مزاج بهاج نواب مستطاب والاکمال مسرت ورود نمود

محض بجهة اسکات برادر مزاحم مصدع حضور مبارک شده بودم که مدتی به تعلل بگذرانند

تا تنخواه تدارک شود مرقوم فرموده بودید که تنخواه نقد در صندوقخانه مبارکه نبوده ولی

غله موجود دارید در حق ملازمان نواب مستطاب والاکمال بی پولی بردن محملی غیر از

گفته شیخ سعدی علیه الرحمه ندارد که میگوید (قرار در کف آزادگان نگیرد مال) و ایضا

(بسرو گفت کسی میوه نمیآری جواب داد که آزادگان تهی دستند) حالا که

اقرار موجود غله فرموده اید اطلاع از حالت امساله دهات دارید که زیر برف و باران

ماند بهتر این است که یکصد خروار غله مرحمت فرمایند و نقد را الجنس مبدل نمایند ما ها

مردمان قانع هستیم بقول شخصی (کنگر حالا که نشد شیره بکش) زمستان است ولی برگی — کنگر پیرامرد

بیا ای باد نوروزی بیابان است و تاریکی شتاب القرص مهتابم) و اگر مرحمت

غله نیز عسر و حرجی دارد پیغمبران شکسته نفسند بهیزم قناعت میتوان کرد و بدگرمی

مرحمت بندگان نواب مستطاب والا سرد زمستان را چاره میتوان نمود حواله بفرمایند

از جزیره شاهی هیزم بیارند و این مصرع را در مقام عذر نخوانید (جزیره که مکان تو

بود آب گرفت) بقول طبیب مشتری دلت نلرزد کاهش را خودم میگذارم قیمت — هیزم

هیزم را خودم کارسازی مینمایم آنچه با بندگان نواب والاست همین کرایه است

فدایت شوم — مرقومهٔ جناب اجل عالی با منظومهٔ فخر الشعرا رسید و معلوم شد

که جناب عالی باقتضای لطفی که با من دارید او را بانشاء آن قصاید تحریص و ترغیب فرموده اند

انصافاً قصیده ها را خوب و با مزه گفته این همان میرزا شوکلاست که می گفتیم قوهٔ نفس

کشیدن ندارد و مثل قالب بیروحی میآمد و می نشست و او را دست انداخته و با او شوخیها

میکردیم حالا می بینید که چه طبعی دارد و چقدر جوان خوش قریحه با استعدادی است — قریحه طبیعت

جواب کاغذ او را نوشته و صله هم برای او فرستاده ام لطف فرموده باو برسانید

آمدیم بر سر مطالب دیگر هیچ دلخور و دلتنگ نباشید که (حیف باشد دل دانا که مشوش

باشد) چه باید کرد بقول مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی (بزنویک که وارک

نه ید بیضای موسی را داریم و نه نفس عیسی را باید سوخت و ساخت تا دستی از غیب

برون آید و کاری بکند (خاکپای عالی نزیاخود قولنه بزنه یاسیه یونیرافندیم)

در قیمه دیگر با اینکه مقروض بنده بیک است هستید باز هم از بابت چنگلی و زرنگی که داید

حسن طلبی فرموده و از من اسب خواسته اید اگرچه تا ندهی نمیدهند معهذا دندان بر جگر

گذاشته (گر بایدم شدن بر هاروت بابلی) اسب خوبی خدمت جناب اجل عالی

خواهم

خواهم فرستاد یعنی وقتی که خبر وصول مطالبات من از خوانین ماکو رسید آنوقت عریضه

مبنی بر تشکر خواهم نوشت و اسبی که لایق پسند عالی باشد خواهم فرستاد و رنه روزی

نعوذ بالله من ... نوزدهم جمادی الاخره ۱۳۱۰ مخلص قدیم حسنعلی است

مخدوما مهربانا — عالیشان رستمخان بیک از سنندج مراجعت کرد و معلوم شد

که در باب معامله گندمی که با او کرده بودید بعد از ضرر و خسارت زیادی که بر او وارد

آمده اسبابی برای او فراهم آورده اید که دویست و ده خروار گندمی را که حق طلق — طلق خالص دمن

او بوده اجباراً رد کرده و بعد از خسارتها و مرارتهای زیاد بقیهٔ قیمت ملکش را نقد

باو داده اید حق واقعش این است که چون بر خلاف عقاید که سالها بود به درستکاری

و امانت و دیانت شما داشتم چه در این مسئله و چه در چند مورد دیگر از شما پاره چیزهای

خلاف امانت دیده ام تکلیف شرعی خود دانسته که این تفصیل را بشما بنویسم اولا

وقتیکه چهار دانگ چشمه منش بشما منتقل شد محض اینکه خیال شما آسوده شود و تمام

شش دانگ در ملکیت شما قرار گیرد مکرر برستمخان بیک نوشتم و تکلیف کردم که دو دانگ

دیگر را بشما واگذارد و او باصرار و ابرام من از ملک موروثی خودش صرف نظر

کرده با ضرر فاحش بشما واگذار کرد و مبلغی از قیمت ملک را باو کارسازی کردید و ما بقی را — سند

سند دادید تا اینکه آقا میر محمد حسین پسر خودتان را که برای رسیدگی و ضبط و ربط اربابی
خودتان بچشمه منش فرستادید آقا میر محمد حسین که در کارهای شما وکیل و مختار و همان آمدن
او بچشمه منش وکالت و دخالت مطلقه او را در امور راجعه بشما ثابت میکرد بصرافت طبع
خودش رستمخان بیک را تکلیف کرد که عوض طلبش گندم قبول نماید و با وجود اینکه
آنوقت گندم تسعیری نداشت و نهایت نرخ در هشت هزار و نه هزار بود رستمخان بیک
محض گذشتن کار از قبول گندم مضایقه نکرد و دویست و ده خروار گندم موجود در
انبار چشمه منش را در یک تومان و پنجهزار قبول نموده و گندم را تحویل گرفته قبض و اقباض
کردند و نوشته و سند رد و بدل نمودند و خود آقا میر محمد حسین هم صیغه شرعی جاری
کرده و گندم بقانون شرع و تجارت حق طلق رستمخان بیک شد بعد از چند روز که
گندم فی الجمله رو بترقی گذاشت از در حیل شرعیه برآمده بعنوان اینکه آقا میر محمد
حسین وکیل و مختار و یا رشید و بالغ نبوده مقدمات نکول از آن معامله را ترتیب
دادید و بدون اظهار برستمخان بیک و امضای او آقا میر حسین انبار ممهور او را
شکسته یکصد و بیست خروار از آن را چه بسنندج حمل کرد و چه بمصرف فروش رسانید
رستمخان بیک هر قدر او را منع کرد مفید نیفتاد بالاخره آمده وقوع این امر و صحت
این معامله را از جناب مستطاب شیخ علی اصغر سلمه الله تعالی حکم قطعی گرفت که وکالت

نکول
بازگردیدن و اعراض نمودن

بنی

آقا

آقا میر محمد حسین ثابت و معامله صحیح است و تصرف شما در آن گندم خلاف شرع و محض غصبیت
معهذا اعتنائی نکردید و رستمخان بیک صورت معامله و سواد حکم جناب مستطاب شیخ
سلمه الله تعالی را بطهران نزد علیرضا خان فرستاد و داد با جناب جلالتمآب نصیر الدوله گفتگو
کرده قرار دادند که گندم حق رستمخان بیک باشد و با تلگراف اطلاع دادند معهذا برداشته
الطور عریضجات خدمت نواب مستطاب اشرف والا آقای نایب السلطنه و جناب جلالتمآب
نصیر الدوله عرض کردید و خودتان را محق و رستمخان بیک را غارتگر و متعدی
بخرج دادید و آن عبارتها را که مطلقا حقیقت نداشته عرض کردید و بدتر از
همه نوشته اید که رستمخان بیک پانصد خروار گندم شما را غصب و تصرف کرده است
در حالانکه تمام گندم دویست و ده خروار بوده و یکصد و بیست خروارش را آقا
میر محمد حسین همان وقت چه حمل کرده و چه فروخته بود و فقط نود خروار دیگر را رستمخان
بیک تصرف کرده بود و بالاخره اسباب اشتباهکاری را بطوری محکم کردید که مقرب
الخاقان محمد حسنخان ماموریت داده شد که یکصد و پنجاه خروار گندم از رستمخان
بیک اخذ و دریافت نماید و حال آنکه ماخوذی رستمخان بیک همان نود خروار بود و
این هم خلاف واقع دیگر بود که اظهار کرده بودند و برای رفع این اختلاف
رستمخان بیک را بمن غیر حق بمرافعه دعوت کردید و بالجمله ظهور این نوع معاملات

واین

و این نوع اشتباه‌کاریها و بی‌انصافیها و اظهارات بر خلاف واقع که همگی منافی
امانت و دیانت و مخالف شرع و عرف و مغایر رسوم اعتبار تجارتی بود مخصوصاً
از شما مظنون و متصور نبود باعث حیرت و تعجب شده بی پرده می‌نویسیم که بر خلاف
آن اعتقاد و اعتماد که سالها بود بدرستکاری شما و خانوادهٔ شما داشتم اعتمادی
برای من باظهارات و معاملات شما نمانده تکلیف خود دانستم که حقیقت اعتقاد خود را
بشما اظهار نمایم و این فقره را با دلیل و برهان بجناب جلالتمآب نصیر الدوله عرض و
اظهار نمایم تا جناب ایشان هم که بحقگذاری و عدالت طبیعی معروف و مسلمند مطلع
شوند زیاده چه اظهار شود هفتم شهر رجب ۱۲۹۷

جعلت فداک   سرکار قبله گاهی حاجی خسرو خان دام مجده العالی مکرر فرموده اند
که جناب مستطاب اکرم آقازادهٔ معظم سلمه الله تعالی تحریرات این بنده را تحسین و تمجید
فرموده اند اگرچه از یکطرف که جناب عالی بعین الرضا نظر کرده و خط ناقص و معیوب
مرا هنر شمرده اند تارک افتخار بر ایوان کیوان برافراشته ام اما از طرف دیگر
سر خجلت در پیش دارم و بدون شکسته نفسی و بر وجه حقیقت عرض مینمایم که خط
این بنده بنیان محکمی ندارد و اگر در میان چند سطر کلمهٔ مطبوع افتد نادرست و

افراشته: بلند ساخته و بالا برده

برنادر

برنادر حکم شوان کرد بلی این بنده خطوط مقدسهٔ استادان بزرگوار را خوب میشناسد
اما هیچوقت قایل و معتقد آن نبوده ام که من خود چیز نویسم و از این فن شریف
بهره و نصیبی دارم (طاوس را بنقش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و او
خجل از زشتی پای خویش) خاصه که این اوقات آلام و اسقام روحانی و جسمانی
از جهات عدیده بر من حمله آورده و مطلقاً حال فراغی نیست که چیزی توان نوشت
و صحبتی توانکرد بسیار بی ادبی کردم و امید عفو دارم ۲۹ ربیع الثانی ۱۲۸۵

آقا جان   باز این چه درد کمر است که بتو عارض شده که کمر ما را شکست
و دل ما را خون کرد اگرچه عمو تخفیف آنرا تلگراف کرده بود اما باز هم خیلی نگرانم
و امیدوارم که تا رسیدن این نوشته بکلی رفع شده و تلگرافاً مرا از اعادهٔ صحت خود
خوشوقت نمائی چون دو پسته بود از تو کاغذی نرسیده بود میخواستم قلمی برداشته
شرحی از تنبلی تو در نوشتن کاغذ بنویسم معلوم شد که درد کمر مانع بوده و حق داشته
امیرزاده نیز در اینجا نوبهٔ شدیدی دچار شده و شش روز بستری بود اطباء جمع شدند
و خوب معالجه کردند و از دیروز تبش قطع شده و انشاء الله در بیست و پنجم آنها را به
کردستان خواهم فرستاد نمیدانم علت سینه است چه طور است البته خودت شرح احوالات را

بنویس

بنویسید عمر از تو و مواظبت تو در حفظ احترام خودش خیلی رضامندی کرده بود
آفرین بر تو و خدا ترا باز یاد نداند و طول عمر و صحت مزاج عطا فرماید کاغذ نویسی
زیاد دارم و بیش از این فرصت ندارم هفدهم محرم ۱۳۱۱

یاروحی و مهجة قلبی دیروز از نظرات کواکب مسعود که نتیج نتایج محموده آمده
چند قطعه کبک دری کثیر اللحم عزیز الشحم بهی المنظر شهی المخبر که گوئی شاعر عرب این
بیت را خود در حق او سروده (اکرم به حملاً طابت مطاعمه من اجله جاوز الفقرا
شروانا) بمضمون (دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سرپنجه شاهین قضا
غافل بود) از ذکر خدا افتاده و بطباخخانهٔ مبارکه روی نهاده میدانم میرشکار
با تفنگ دنگی و حیلهٔ پلنگی در روضهٔ نخلدش صید کرده‌اند یا مرحوم شیخ الاسلام و ورثهٔ آن شعر
با آن قیچی معهودش بقید آورده چندی پیش جناب ادیب بتقریبی بوئی بوصول این کبکها
در ماسیائی برده ما را بمواثیق مؤکده و ایمان مغلظه بصداقت نقیب و فصاحت
خطیب و وجاهت میرزا حبیب و دیانت فاضل زنجانی و عدالت حاجی لبنانی
و شجاعت تقیخان مکانی و شیپور قارداش امین السلطانی و شبیه عرفان حاجی شاح
دیلمقانی و زهرهای پریای ملا ابوطالب خلیجانی و سخنوری محمد جعفرخان قاباره

منظر صورت ظاهر
مخبر حالت باطن
عزیز بسیار
شحم روغن گوشت
بهی باطراوت
شهی خوش آیند
سروده گفته
خرامان شادمان

نابا

نابی مرحوم حاجی مطلبخان مستشار و رصد تجسیم محقق علیاری قراجه داغی و با عتقاد مستقیم
فاضل مردانی مراغی و کم روئی ملا عبد العلی اکول و مهارت مرحوم حاجی هاشم بیک در
علم معقول و تناسب قوای مثنوی قارداش و شباب و سلامت شعار مرحوم شمس المعالی در
عربیت و اعراب و کم حرفی مرحوم ملا عبد العلی جناب و ثبوت مسیلمهٔ کذاب و امامت
سید علی محمد باب و حسرت محمد ابراهیمخان وزیر نظام نتایج اختراع میراب و حجاب
مادام سالار و حب جناب میرزا سلیمانخان گزیر از نسبت قمار و غیرها لست اذکرها کانها اودعت
اجواف عقار قسم داده بود که این کبکهای مجانی بحضورشان صرف نشود احتراز از حنث
این ایمان مغلظهٔ محترمه که عقود جواهر مخزونهٔ گنج پرویز و نقود ربویهٔ تجار حلال خوار تبریز
بکفارهٔ آن وفا نتواند کرد داعی و سبب شد که امشب را که شب یکشنبه بیست و دوم آ
با حضور ایشان و سرکار شما این طیور مشویه صرف شود لهذا زحمت میدهد که امشب را بدون
هیچ عذری تشریف آورده ساعتی از صحبتهای حضرت ادیب معلی و رقیب بامشید

مشویه بریان

شرفعرض عالی میرساند رقیمهٔ کریمه بضمیمهٔ کتاب اخلاق ناصری شرف
وصول ارزانی داشت میدانم از این توجهیکه در اتمام کتاب مبذول فرموده بودید
بچه زبان اظهار تشکر و امتنان نمایم که کافی باشد مجملاً نهایت التفات فرمودید

دلطال

وکمال متنان دارم و از برکت وجود آنجناب کتابی تمام شد که از هر جهة متیاز دارد الاّ اینکه قدری مغلوط است و آنهم یا اصل نسخه مغلوط بوده و یا آقا میرزا باقر سلّمه الله تعالی مستغرق حسن خطّ خودش بوده والتفات بصحت کلمات نداشته امیدّ وارم که وقتی بیاید و چندان حیوتی باشد که باز هم شرف خدمت آنجناب و نعمت صحبت اهل بیت حکمت را دریابم و هم بمساعدت ایشان غلطهای کتاب را تصحیح نمایم (وَعَسَى الَّذِي اَهْدَى لِيُوسُفَ اَهْلَهُ وَاَعَزَّهُ فِي السِّجْنِ وَهُوَ اَسِيرٌ يَسْتَجِيبُ لَنَا وَيَجْمَعُ شَمْلَنَا وَاللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ قَدِيرٌ) در باب مقرّری آنجناب که قاطعان ارزاق سلبی از آن کسر کرده اند در مجلسی که معتمد السلطان صدیق الدوله نیز حاضر بود براعت استهلالی کردم و مقدماتی ترتیب دادم که باعتقاد خودم تجویز ردّ نداشت امّا معلوم شد که قلوبهم کالحجارة و ابداً خود را آشنا نکرده اینطور جواب داد که من ابداً خودم را دخیل این کارها نه کرده ام و کم و زیاد مقرّریها و مواجبها با خود حضرت اقدس والا است چون هیچ نوع روی خیر و سلامتی ندیدم در دلم گفتم (ذَهَبَ الَّذِينَ يُعَاشُ فِي اَكْنَافِهِمْ وَبَقُوا الَّذِينَ وُجُودُهُمْ لَا يَنْفَعُ) و خیلی شرمنده شدم که این خدمت را انجام نتوانستم داد و صدیق الدوله اینقدر گفت که بهتر است خود جناب ادیب بلاواسطه در این باب بخدام آستان والا اظهار نمایند که بقبول و اجابت نزدیکتر است و

و بالجمله حالت ابناء جنس بانکنوعی شده است که بقول مرحوم مغفور حکیم طاب ثراه یکباره و بالمرّه تعاون بر تمدّن را بطاق نسیان گذاشته اند چند روز قبل پنجاه تومان مواجب نور چشمی میرزا محمّد علی را وجه نقد فرستادم و بنا مدار بیک مباشر کارهای ولایتی خودم نوشته ام که تدارکات مقرّرهٔ دار الحکمه را بعلاوهٔ آنچه مخصوص خود آنجناب باشد بفرستد و البتّه خواهد فرستاد تحصیل کلام الله را با آن صفات البتّه فراموش نخواهید فرمود سلام مخصوص مخلص را بجنابان مستطاب آقا میرزا شمس الدین و شمس الادباء سلّمه الله تعالی برسانید زیاده زحمت نمیدهد شهر ذی قعدة الحرام از ارومیه ۱۲۹۹

فدایت شوم .... یا رُقعةً وَرَدَتْ عَلَيَّ كَاَنَّهَا دُرٌّ غَدَتْ اَصْدَافُهُ الْاَذَانُ كَشَفَتْ هُمُومِي كُلَّهَا فَتَفَرَّجَتْ عَنِّي بِهَا الْاَحْزَانُ وَالْاَشْجَانُ لقد ورد علّی کتاب کریمٌ تتلقّی بمرسم الکریم فیاله من بیان فصیح متین بلسان پارسی مبین فصیح العبارات ملیح الاشارات فاحسن منشیها و منشدها یکلّ عن وصفها لسان الفصحاء فکان مکان العین من فرط عزّه و حلّ محلّ الرّوح من حسن موقع بالفاظ اعذب من الماء الزّلال و معان الطف من نسیم الشّمال کانّ صغری

وکبری من فواقعها حصباء دّر علی ارض من الذّهب » رقیمهٔ شریفه را حالا که بخانه آمدم زیارت نمودم آن را دوحی دیدم مصوّر وکویکی دیدم منوّر حقیقه مطلب مختصر و خوش مضمون نوشته بود دیدتوانم گفت « لا عَیْنٌ رَأَتْ وَلا اُذُنٌ سَمِعَتْ » سزد که کاتب دیوان برای خلد کند سواد نسخهٔ او بر بیاض دیدهٔ حور سوقات مراغه که از هر جهة اختصاصی وامتیاز داشت فرستاده بود دیدر رسید « تو چه ارمغانی آری که بدوستان فرستی به از این چه ارمغانی که تو خویشتن بیائی » بنده هیچوقت راضی بزحمت عالی نبوده ام حالا که فرستاده اید ترک ادب میدانم که اعاده بدهم

عرض میشود رقیمهٔ مشترکه جناب مستطاب آقا میرزا علی محمّد صفا سلّمه الله تعالی شرف وصول ارزانی داشت و اگر در قضیهٔ هائلهٔ دیخان مرحوم مبرور حکیم طاب ثراه که روانش محبط انوار الهی باد تسلیه نگفته و تعزیه ننوشته ام علتش اینست که آن مصیبت را بر خودم وارد و خودم را از هر کسی بتعزیه داری و سوکواری اولی و احق دانسته ام و خدا گواه است که از وقوع این قضیه بحدّی محزون و متاسفم که مزیدی بر آن متصوّر نیست و همانا مکارم اخلاق و محامد صفات و حسن محاوره و آداب معاشره و مراتب فضل و مقامات حکمت و دیگر شئونات عالیهٔ آن جوهر ادبیت و خلاصهٔ

انسانیت بمنزله و مثابه تمثالی است که پیوسته در نظرم مجسّم و همواره در خاطرم مصوّر است که نه با هیچ شاغلی از او مشغول میشوم و نه با هیچ مانعی او را فراموش مینمایم « لوز او در زمین و سیر و تحت و فوق بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق » و در مقابل الم روحانی و علّت جسمانی آمرحوم اعلی الله مقامه چیزیکه باعث تسلّی قلب و تشفّی خاطر من است بقاء وجود و سلامت مزاج جناب مستطاب آقا میرزا علیمحمد سلّمه الله تعالی و آنجنابست که در جمیع مراتب و همه عوالم نایب مناب بالارث و قائمقام بالاستحقاق آمرحوم هستند « چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب » حق جلّ و علا روان آمرحوم را در اعلی علّیین جا داده عامّهٔ بازماندگان را فیوضات روحانی کرامت فرماید بمنّه وجوده آنچه نامدار بیک ببیت الحکمه فرستاده هدیهٔ محقریست انشاءالله تعالی اضعاف آنها مستمر خواهد بود در جواب مرقومات جناب مستطاب استادنا المعظّم آقا میرزا علیمحمد دام الله علینا برکاته که اظهار میل بمطالعهٔ تحریرات من فرموده بودند عرض مینمایم « سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زبیگانه تمنّا میکرد » یعنی خداوند خطّ و استاد بالانفراد این صنعت خود ایشانند و بدون تذکیهٔ نفس خطّ من هیچوقت تعریفی نداشته و هر قدر در پختگی آن سعی کرده ام خام تر شده و این است نمونهٔ آنکه می بینید از آنکه مرقوم فرموده بودید آقا میرزا

کاتب اخلاق ناصری را تمام کرده است خیلی مسرور و خوشوقت شدم البته بنویسید
که جزوهای دیگر را مثل این شش جزوی که در پیش من است جلد و ل کشیده اگر خودشان
بطهران بیایند با خود بیاورند والا خدمت جناب میرزا نصر بفرستید که معجلا برای من
ارسال فرمایند و اطلاعا مینویسم نظر بقراری که داده بودیم در ازاء آن شش جزو
شش تومان با ایشان رسیده و هرچه باقی باشد بضمیمهٔ هدیه با ایشان خواهد رسید که
انصافا خوب و شسته و رفته نوشته اند صفحه بپایان رسید و میدان سلام و ثنای
جناب حکیم آقا محمد سلمه الله تعالی و امیر اصلانخان تنگ شد لطف فرموده مراتب
اخلاص و اشتیاق مرا بحکیم اظهار نمائید و امیر اصلانخان را اطمینان بدهید که نصف
دیگر قیمت حمام را با ایشان خواهم رسانید و البته آن دعای مرحوم مغفور حکیم طاب
ثراه از برای تیغ ایشان مستجاب است زیاده زحمت نمیدهم والسلام علیکم و رحمة الله
و برکاته چهارم شهر ربیع الاول ۱۲۹۹

مخدوما مکرما بیکاری و بیشغلی شما از راه مضایقه نبوده و خودتان میدانید
که من رعایت احترام و حفظ مقام شما را بر خود لازم میدانم و از هیچ نوع محبت
و مهربانی مضایقه ندارم از این هدیه که فرستاده اید نهایت امتنان حاصل
شد

شد و چون هدایا و تشریفات مرحوم مغفور وقایع نگار برای دوستان و مخلصین
خودشان منحصر بحلوای گز بوده با یک قرص آن کام چندین نفر را شیرین میکرد نخواستم
که شما از رسم مألوف و عادت معهود ایشان تجاوز نمائید لهذا بهمان جعبه های گز
نیز کفایت کرده ممنون شدم و کروانکه های جائی را اعاده دادم والسلام خیر ختام

معتمد السلطانا واقعاً در هیچ نقطه یکساعت آسودگی ندارم (هر کجا خواهد خدا
دوزخ کند اوج را بر مرغ دام و فخ کند) شاهد حال من است جواب عریضجات
و راپورتهارا نوشته لفا فرستادم و تعجیل در آن امر را لازم ندانستم قطع و فصل
آنرا بمراجعت شما موقوف کرده من شمارا مرد با خلق و فضل بجا آورده ام اگر در
رفتن شما تردیدی باشد از این اشخاص مشکل میدانم کاری ساخته شود یکنفر که صاحب
سواد و خط باشد خواهش دارم امروز یا فردا برای ما معین نمایند بلکه امروز بیاید
که پس فردا اینجا نیستم و یکی دو نفر هم آمده اند لیکن عجالة هیچکدام را مطمئن نکرده ام تا حالا

مقرب الخاقانا اشهد بالله راضی باین زحمت شما نبودم خاصه در حالتیکه
من شما را از خود میدانم و اینکه رسومات و تعارفات از وضع یگانگی و اتحاد دور است

بار

باری خیلی زحمت کشیده اید و زیاده از حد ممنون شدم

عرض میشود　　چون هیچوقت از ذکر خیر و یاد جناب عالی خارج نیستم چند روز قبل متذکر شدم که رقم مبارک در امضا و فرمان همیون امامت جمعه جناب عالی صادر نشده لهذا الجناب [جناب] صدر السلطنه گفتم رقم امضای فرمان را نوشته و بصحه و مهر مبارک حضرت اقدس اشرف امجد والا دامت شوکته رساند خدمت عالی بفرستد اینک رقم را تمام کرده فرستادم ایام افاضاتکم مستطیله

فدایت شوم　　خودتان می بینید که من در رسیدگی بعرایض مردم و رفع ظلم از آنها تا چه درجه سعی میکنم که خواب و آرام را بر خود حرام کرده ام در اینفقره یحیی نام نیز بمحض اینکه کاغذ سرکار شما رسید حکم نوشته همانطور که خواسته بودید میرزا علی اشرف را مامور کرده ام که برود و آل علی نام را حتماً بدار السلطنه بیاورد که در اینجا احقاق و رسیدگی شود حکم را بخدمت شما فرستادم که بعارض بنمائید و او را اطمینان بدهید میرزا علی اشرف هم خدمت شما میرسد حکم و استشهاد را باو دستورالعمل که لازمست باو بدهید که فردا برود و آل علی را بیاورد والسلام خیر ختام

معز

مقرب الخاقانا　　بحمدالله تعالی شما خلف الصدق مرحوم وقایع نگار و خلقاً و خُلقاً قایمقام و جانشین بالاستحقاق ایشان هستید و اتحاد قلبی من با شما موروثی است فرزندی میرزا علیرضا و خط او را دیدم و خیلی خوشوقت شدم که ماشاءالله جوان قابل و مستعدیست و از همان آشیانه است خطش هم بسیار بسیار خوب و بدرجهٔ خوش نویسی است آفرین بر شما که او را خوب تربیت کرده اید کاسه نبات و آبلیمو ها را قبول کردم و ممنون شدم

حکم حق و حسابی همان است که سابقاً در این باب شده بود که از اراضی و حدودیکه در تصرف مقرب الخاقان خسرو خان بوده و بمقرب الخاقان مؤتمن فروخته است خان مؤتمن علاوه بر همان حدود متصرفی خسرو خان حق ندارد مداخله بکند و تکلیف شما این است که از دیوانخانهٔ عدلیه مامور درستی بفرستید برود همان حدود متصرفی خسرو خان را معین نموده قرار بدهد که از آن حدود تخطی و تجاوز نشود و طرفین را در تخطی حدود ممنون دارد بیست و دوم شهر رجب ۱۳۱۵

جعفر

حقیقت و صورت امر از قراریست که در دیوانخانهٔ عدلیهٔ دار السلطنهٔ تبریز نوشته شده
و خود این بندهٔ درگاه آسمان جاه اسناد معتبرهٔ شرعیه و عرفیه مالکین فرح آباد
و حصار رحیم سلطان و آقا کریم را ملاحظه کرده و ثابت و محقق شده است که مقرب
الخاقان میرزا شفیع خان مؤتمن دیوان که مالک بالفعل گوزه کنان است حق هیچ
نوع ادعائی بر مزارع مزبوره ندارد و کان ذلک فی سلخ شهر شعبان ۱۳۰۲

فدایت شوم چون این فقره ضرورت کلی دارد باز هم زحمت میدهم که
در خدمت جناب جلالتمآب آقای امین الدوله دام اجلاله مطلب را تجدید و تکرار
نمائید و بهمین طور که نوشته اید این مطلب را با قید ضرورت کلی در جنرو یاد
داشتهای مخصوص بگنجانید شهر ربیع الاول ۱۳۰۸

معتمد السلطان میرزا محمد خان مستوفی نسبت بعمل کردستان هم دو هزار
تومان خدمت جناب جلالتمآب اجل آقای امین السلطان وزیر اعظم دام اجلاله العالی
بندگی خواهد شد و این نکته را خاطر نشان بکنید که نظام الدوله ولایت را خوب نگاه
نداشته سهل است خیلی بیجائی و بی غرضکی حرکت کرده و مردم کردستان ابدا

اعتنائی باو ندارند ۲۲ ربیع الاول ۱۳۰۸

فدایت شوم انشاء الله تعالی ورود جناب عالی مبارکست و رفع کسالت و
خستگی راه شده است بشکر قدوم جناب عالی هر چه نثار نمایم کم است تا باین بلیطات وسائل
ناقابل چه رسد عجب حادثهٔ در راه آهن شاه عبد العظیم روی داده و مادام که
حالت مردم و اهالی مملکت ما این است متوقع نباید بود که بهبودی و ترقی در
کارها بهم برسد با ظهور این وضعها و انتشار این خبرها کدام کمپانی است که راه
آهن ما را ببقاط دیگر امتداد بدهد و کدام تبعهٔ خارجه است که در ساختن راه شوسه
از اواجیق بقزوین با ما شراکت نماید بیست و ششم ربیع الاول ۱۳۰۸

عرض میشود این راپورتیکه از اعمال مولانا بجناب عالی رسیده مؤید
و مصدق آن راپورت دیروز است من امروز شرح مفصلی بمولانا نوشتم که این چه
کار است که میکنید و همین طور که نوشته اید ساعت بساعت منتظر حکم تلگرافی
و تعرضات دار الخلافه هستم و نمیدانم که تا کی و تا چند این آبروی خودم را در مرافعه
سیئات اعمال این آقا و این عزیز بیجهة صرف نمایم و از جناب عالی ممنون شدم

که این اطلاعات را داوید یاد داشتی از اصول مولانا برداشتم و اصل را اعاده دادم

معتمد السلطان — کاغذها را مهر کرده فرستادم در باب روانه کردن آن یکنفر آنچه استنباط کردم این بود که خود بیافندی راضی بفرستادن اوست و فرستادن او را خود بیافندی عنوان و اظهار کرده و حالا که شما اینطور اظهار کرده اید برای من هم تردیدی بهم رسید و حالا بهتر اینست که عیسی خان را بفرستید و پیغام بدهید که آنروز چنین قرار دادید و خواهش کردید که دو نفر غلام بدهیم این یکنفر را که در اینجاست بقراداغ برده آن یکی دیگر که در آنجا محبوس است ملحق نماید که هر دو را حکومت قراجه داغ بفرستد بسرحدداران شما تسلیم نمایند و حالا غلامهای ما حاضرند هر وقت قرار میدهید آنها را بقونسولگری بفرستیم که آن یکنفر را ببرند یا ببینیم چه میگویند و چه جواب میدهند و مطلب بدست آمده از انقرار رفتار شود

قربان — چون جناب جلالتمآب آقای امین السلطان دام اجلاله در دو تلگراف خود شان امیر تومانی را هم ضمیمه نشان قدس فرموده بودند و مخلص شما باعتبار سربازی ترقی رتبه نظامی را عاشقم اینست که نشان مبارکه را بعنوان امیر تومانی داده بودم حالا که

اینطور است عنوان امیر تومانی را از او برداشته نشان قدس است که قدس آیت است الحمد لله افتخار و دلخوشی خودم را وقتی کامل میدانم که حق جناب عالی را نیز ادا نمایم مخلص حسینقلی را

الحمد لله همین طور است که نوشته اید و خداوند بر عزت شان بیفزاید که وجود شان مغتنم است و انصافاً شرایط ملاطفت و موافقت را بعمل آورده اند جناب عالی اخلاص و اعتقاد قلبی مخلص را کما هو حقه بسرکار ایشان خاطرنشان نمائید همانطور که فرموده اید بمیرزا محمد نوشته ام که صدور فرمان لازم نیست و البته در این مورد تقدیم خدمتی بجناب عالی معظم له خواهد شد

خدمت جناب مستطاب اشرف اکرم سرکار مشیرالدوله وزیر امور خارجه دام اجلاله باقتضای مراسم ارادت در ساعت تحویل عرض تهنیت شده بود و حالا با تشکر از ظهور التفات مبارک و سعادت این عید سعید و سال جدید را با مزید شوکت و اجلال حضرت تعالی تجدید و تکرار مینمایم سعادت بزرگ نصیب جناب ساعدالملک است که از نعمت حضور حضرت تعالی بهره مند و مستفیض است

آقایان محترم   میتوانم امروز را مثل یکی از اعیاد ملتی خودم بدانم که بتکمیل این مدرسه موفق شده ام اینمدرسه را که کارخانهٔ ادبیت است مبارکی مفتوح نمایم اینمدرسه از چندین جهة شرافت مخصوصی دارد که اوّلا در تحت حمایت حضرت اقدس اشرف امجد والا ولیعهد دامت شوکته است و بمناسبت اسم مبارک خودشان اورا مدرسه مظفّریه نامیده اند و دیگر اینکه شاگردها و متعلّمین اینمدرسه از خانوادهٔ قدیم و نجبای آذربایجان منتخب شده اند و من آنهارا مثل فرزند خودم میدانم و بر من لازمست که تشکر خودم را از پدران محترم این متعلّمین اظهار نمایم که بمن اعتقاد کرده و این مدرسه را باطفال عزیز خودشان فتخار داده اند نهایت اطمینان دارم که با لیاقت ذاتی خودشان و معلّم لایق و قابلی مثل مسیو لامیر ترقیات کلی در درس و تحصیل آنها بهمرسیده برای ملت و دولت خودشان نافع و مفید باشند کاغذیست بجناب مستطاب شریعتمدار ملاذ الانام آقای حاجی میرزا محمّد علی ملاباشی آذربایجان سلّمه الله

عرض میشود   رقیمهٔ کریمه که رائحهٔ محبت از او ساطع ولائحهٔ مودّت از او لامع باهدایای متبرکه که هریک در درجهٔ خود نهایت امتیاز و اختصاص داشت رسیده

توچه ارمغانی آری که بدوستان فرستی   به ازین چه ارمغانی که تو خویشتن بیائی   ارمغان هدیه و تحفه

با نهایت امتنان متمنّی است که از دعای خیر دریغ نفرمائید والسّلام علیکم وعلی من حضر لدیکم

عرض

عرض میشود   رقیمهٔ جنابعالی شرف وصول ارزانی داشت و از سلامت احوال شریف کمال مسرّت و خوشوقتی حاصل شد از یادآوری و تهنیت جنابعالی ممنون شدم حقوق مودّت موروثی جنابعالی و اخلاص و ارادت بنده همیشه ثابت و هیچوقت فراموش نخواهد شد درباب تسعیر غلّهٔ دیوانی املاک متعلق بخودتان شرحی مرقوم فرموده بودید آنچه لازم بود بجناب فخامت نصاب مستشار السلطنه نوشته تقاضا فرستادم که آنچه سنهٔ ماضیه در تسعیر غلّه تخفیف داده شده در هذه السنه نیز تخفیف منظور نماید زیاده زحمت کاغذیست بتعلیت تبیین تربت مرحوم مغفور حاجی میرزا موسی آقای ثقة الاسلام طاب ثراه نوشته

عرض میشود   رقیمهٔ جناب عالی شرف وصول ارزانی داشت و از صحت مزاج شریف کمال مسرّت و خوشوقتی روی داد اگرچه در وقت حرکت از تبریز جناب مستطاب آقا میرزا علی سلّمه الله تعالی زحمت کشیده بجهة وداع آمده بودند امّا چون خود جناب عالی در شهر تشریف نداشتید و شرط وداع بعمل نیامد خیلی متأسف بودم حقوق ملاطفت های جنابعالی ثابت است و در هرجا باشم فراموش نخواهد شد تفسیر قران جناب عالی برسم امانت در نزد مخلص بود با همین پسته اعاده دادم و همه اوقات منتظر وصول رقیمه جات هستم

تقریع

تفریع حساب دکتر کاستالدی با میرزا جلیل خان تا بخشر لنگ خواهد بود و مشکل بنظر میاید
که دوستانه یا رسمانه نهایتی بر آن قرار توان داد از سفارش مسیو برنه مطلع شدم
اولاً چه شده و چه اتفاق افتاده که کاتولیکها از جان خودشان امنیت نداشته باشند
اگر یکنفر ارمنی مجهول الحال که تبعیتش بدولت ایران معلوم نیست و میگویند اصلاً
تبعهٔ روس است یکنفر کاتولیک را بقتل رسانده باشد باعث سلب امنیت کاتولیکهای
دیگر نمیتواند بود خود قاتل که فرار کرده و برای جستجو و بدست آوردن او احکام مؤکده
صادر کرده و مامور مخصوصی فرستاده ایم دیگر نمیتوانیم جمعی از معتبرین تبعهٔ خودمان که مردمان
آبرومند و تاجرهای معروف هستند بی هیچ دلیل موجهی مسئول آن یکنفر قرار بدهیم و نهایت
تکلیف ما سعی و اهتمام در پیدا کردن قاتلست که کوتاهی نکرده ایم و منتظر نتیجهٔ احکام و
ماموریت مامور باید بود بهمین طور ها بمسیو برنه جواب بدهید و بهمین دلایلی که نوشتم
مخابره اینطور تلگرافی که نوشته اید اقتضا نداشت و محض تاکید در گرفتاری و جستجوی
قاتل تلگرافی بحاجی اسمعیل خان نوشته لفا فرستادم

جناب جلالت نصابا   کاغذهای مزخرف و موسس را با فندی و مسیو برنه

ونمایید

نمایید و بلکه از آن کاغذ که بمن نوشته بود بهمه جنرال قونسولها بدهید و مخصوصاً بافندی
و مسیو برنه اظهار نمایید که اینمرد با این تهور و جسارت نمیدانم از تبعهٔ کدام دولت است — تهور جرات و جسارت
و بعیسی خان مامور کارگذاری نوشته ایم که تذکرهٔ او را بخواهد اگر تذکره اش را ارائه
نمود بسیار خوب والا باو اطلاع میدهیم و مینویسیم که او را از سلماس تبعید نماید و بهمین
طور بعیسی خان بنویسید و بمیرزا غلامعلی خان گفتم که بمیرزا محمود خان چه بنویسید

برادر مکرم مهربانا   چقدر ممنون شدم از آن تفصیلی که محرمانه و از روی کمال
محبت بمن اطلاع داده بودید و چقدر ممنون شدم از آغا حسن که مرا از پارهٔ تردیدات
بیرون آورده بر من ثابت و مدلل شد که بعد از آنکه مثل او سفیه مطلق و احمق صرفی راه آن
طور حرفها را برای خود مفتوح دیده و گوشها حاضر و آمادهٔ استماع آن نوع مزخرفات
بوده اند دیگر هیچ تربیت و آدابی نباید جست (و بیرون کشید باید از آبنورطهٔ زحمت
خویش) وعدهٔ من و شما تا چهار ماه دیگر که انشاء الله خودم را از قید حسابهای عمل
مالیات بدهٔ سنه فارغ نمایم و بلوازم استخلاص و شرایط حفظ اعتبار پنجاه سالهٔ
خودم مشغول شوم اگرچه آن برادر سالهاست که در عالم دوستی با من قدم زده و
البته بیک اندازه از خلق و خو و طبیعت من مطلع شده اید اما ممکن است که تا این

درجه

درجه مطلع نشده و استنباط نکرده باشید که من خودم را باصطلاح ابن ابی الحدید از اباة ضیم میدانم و محض اینکه متحمل پاره ناملایمات نشوم خودم را بمهلکه ها و مخاطرات عظیمه انداخته و بفضل الله تعالی این دنائت و ضعف نفس را بر خود هموار نکرده ام که برای اینکه فلان منصب را بمن واگذارند و یا مرا در فلان شغل باقی بدارند از در پاره دنیا داریها که معنی و مفاد صریحش تملق و ضعف نفس است برآیم خاصه حالا که کم یا زیاد بهر درجه که بوده رسیده ام و دیگر نه حالت اصلی و طبیعت فطری و نه وضع حالیه ام اقتضای آنرا دارد که زیر بار بعضی ناملایمات بروم با دشمنی و عداوت مثل مرحوم سپهسالار و اعتزال و ابتذال ده ساله من کسی را حد و یارای این نبود که در دار الخلافه پاره نسبتهای بی احترامانه بمن بدهد و حالا در دار السلطنه مثل آغا حسن حیوانی هر رطب و یابسی بخواهد میگوید و کسی نیست که دندان او را خورد کرده بگوید که چه نامربوط میگوئی سهل است ریسمانها باو میدهند که بیشتر بگوید و چون شما و سایر دوستان من می بینید که مزخرفات آن احمق چه نشتی در دلها کرده از روی کمال خیرخواهی و دوستی از یکطرف در آنجا بمقام رفع شبهه و مدافعه بر میآئید و از طرف دیگر اشاره میکنید که من خودم بلوازم رفع شبهات و اصلاح اثرها و اقوال و روایات آغا حسن برآیم و حال آنکه اقدام بر رفع این نوع مزخرفات و این نوع شبهات برای من ناگوارتر است

کرمات جمع الآبی و آبی الضیم و آبی الضیم معنی الممتنع من ان یظلمه غیره ۱۲

از استماع این مزخرفات و آن برادر تصور نکند که این حرفها در پرده مانده است بلکه (داستانی است که افسانه هر انجمن است) و از هزار طرف بمن خبر رسیده است و تکلیف خودم را دانسته ام (جائیکه پشک و مشک بیکرنگست عطار کو ببندد دکان را) زیاده زحمت نمیدهم ششم ذی حجه ۱۳۰۰

برادر مکرما کاغذهای سابق شما رسیده و کاغذ آخر شما امروز که پنجشنبه پنجم ربیع الثانی است رسید حقیقت این است که در نوشتن جواب کاغذهای سابق شما تعمد کردم و در نوشتن اینکاغذ آخر شما مضایقه داشتم زیرا که بخیال متجاوز است که ضمیر همه کاغذهای خودتان را بیک مطلب راجع میکنید که اولاً آن مطلب فی حد ذاته مصدق و مسلم من نیست و با اصل حالت و طبیعت و اعتقاد واقعی من منافات کلی دارد و دلیلش از آفتاب روشن تر است و قولی است که جملگی برآنند ثانیاً اگرچه بقدریکه در فن انشاء و تسلطی که در تطبیق اشعار مثنوی دارید هر دفعه مطلب را بلباسی دیگر جلوه داده اید لکن معنی و مفهوم همه آنها یکیست و بعبارة اخری مطلب مکرر بوده است و چون شنیده ام که حدیثی که آن دوباره شود (چو صبر گردد تلخ ار چه خوش بود چو شکر) بنابراین اصل طبیعتم از تکرار مطالعه مطلب واحد و نوشتن جواب مصنوعی ملول گشته اقبال بنوشتن

مطایبه شوخی و بذله گوئی

چیزی نداشت و حالا هم مختصر را بشما مینویسیم که من سالهاست با شما یکنوع مودّت
و محبت مخصوصی داشته‌ام و بنای مکاتبهٔ من با شما بر پارهٔ مطایبات بوده است و
در آن ضمینه هر وقت بشما چیزی مینوشتم یا چیزی از شما مطالعه میکردم از روی
میل و رغبت طبیعی بوده است حالا هم اگر میل مکاتبه با من دارید همان ضمینه را بگیرید
و بروید که بقبول طبیعت نزدیکتر است و دیگر یک کلمه حرف از کله و یحرف از کلمهٔ سکاتیرا
که بفلان قیاس و بفلان حدس با شما کم صحبت شده‌ام بر زبان نیاورید که مطلوب نیست
و از همین کاغذ که مطلبرا صاف و ساده و جادهٔ مستقیم و بی اعوجاجی بشما نموده‌ام بر شما
معلوم خواهد شد که تا چه درجه با شما در مقام صفا و بی ساختگی هستم این آردلباشی
کوشت تلخ را توسط شما آردلباشی کرد و سعی و اهتمام شما رقم او را صادر کرده فرستاد
تهتک
معهذا در دادن رسومات جان میکند و حالا باید بزور محصل و هتاکی رسومات او وصول
کرده بفرستم و خواهم فرستاد زیاده زحمت نمیدهم پنجم ربیع الثانی ١٣٠١

برادر مکرما   با این پسته دو پاکت از شما رسید و معلوم شد که همانطور که من
درجواب استفتاء شما در پشت کاغذ دیگر نوشته فرستاده بودم شما هم از مضمون
آنجواب باصطلاح عوام پرت شده و خیالتان بجای دیگر رفته است و حالا لابد تصریح

مینمایم

مینمایم که آنچه من نوشته‌ام درجواب استفتاء شما در مسئله کارخانهٔ آدم است و من آنرا بر سبیل
تعریض و بر وجه کنایه و اشاره بشما نوشته بودم که جواب این مسئلهٔ غامضه را از آن شخص
عزیزی که بهر از نیز نمیداند و خودش و جمعی را بواسطهٔ جهالتی که دارد ببرارت انداخته
سؤال نمائید و آنچه نوشته‌ام که ممدوح اکابر آفاق و مجموعهٔ مکارم اخلاقست از راه
تمسخر و استهزاست و از جملهٔ قضیه برعکس است خلاصه من سهو کرده بودم که جواب را
در پشت کاغذ دیگر نوشته بودم و شما هم با همه نکته دانی مطلب را ملتفت نشده خیال
دیگر کرده‌اید سهوی بسهوی معفو است و دیگر حاجت بتکرار نیست و حالا عین همان کاغذرا
که میبایست در پشت او جواب بنویسم لفاً فرستادم از اظهار محبتی که نسبت بفرزندی
عبدالحسین کرده‌اید بر مراتب امتنان افزود و میدانم که نسبت باو قلباً محبت دارید
حقیقت این است که از بس خیال اطفال در سر من می پیچید و شب و روز معذب
ستوه ملول و عاجز شدن
بودم این روزها مثل اینکه بستوه آمده و دلّه شده باشم آن دلبستگی و علاقه که نسبت
باو داشتم از من سلب شده و مثل اینست که او را فراموش کرده باشم از قراری که
نوشته‌اید داده‌اید سرداری مفتول دوزی برای او تمام نمایند چون نمیخواستم بپوشیدن
این نوع لباسها عادت نماید و هیچوقت نپوشیده است و لباس نظامی مفتول دوزی
هم ممنوع و متروکست خواهش دارم که از صرافت فرستادن آن بیفتید و اگر فرستادن

علامت

علامت محبتی را برای آقا لازم بدانید نفرستادن چیزهای مختصر از قبیل مقراض و
قلمتراش و امثال آن کفایت نماید لعنت خدا بر آن محمدعلی خان که مرا در پیش شما
خجل کرد عجب آدم ناقابل بیمعنی بوده است حیف که انتخاب شما براو افتاد هر طور
هست چشمش را کور کرده یکصد تومان از او گرفته میفرستم از قراریکه نوشته بودید درد دستی
بشما عارض شده دستتان را در ذکند پنجم جمادی الاولی ۱۳۰۱

برادر مکرم مهربانا   در مسئله دفع حمزه آقا از همه کس و از هر طرف تهنیت
بما رسیده و امّا انچه نوشته بودید واسطة العقد و شمس القلاده بود و لطفی دیگر
نداشت د همه گویند سخن گفتن سعدی دگر است   همه دانند مزامیر نه همچون داود
بلی باصطلاح بیهقی کار شگرف و امری بزرگ او فتاد و جهانرا از او پرآوازه گشت و
بحمدالله که رشته فساد آن بد ذات مثل رشته حیاتش قطع شد و آتش فتنه که بالا گرفته
بود بآب تدبیر فرونشست کاغذ دیگر آن برادر نیز که مقوّی و مؤید کاغذ اوّل و مشتمل
بر اشعار آبدار و پاره مطالب دیگر بود دو روز قبل رسید و عذر تاخیر در جواب تحریرات
شما را خیلی وقت خواسته ام و مخصوصاً در این ایام عذر پذیرفته است که باصطلاح
مرحوم مبرور سردار طاب ثراه کو فرصت وگرنه خدا گواه است که تعمّد بر تاخیر جواب

شگرف بزرگ و قوی و سطبر

نوشتجات

نوشتجات شما نکرده ام در این کاغذ آخر نوشته بودید که رقیمه را که جناب معاون در جواب
شما نوشته ملفوف پاکت خودتان برای من فرستاده اید چنین کاغذی نبود و شاید
چنانکه غالباً می افتد در وقت بستن پاکت فراموش شده است حالا هم فرستادن
آن لزومی ندارد که بر صدق دوستی شما شاهد و بیّنه لازم نیست آنچه سابقاً نوشته ام
که اگر میل بآمدن ساوجبلاغ دارید بنویسید تا اسباب را فراهم آورم از روی کمال میل
و نیّت واقعی من بوده و امّا عیب کار و مانع اجرای این نیّت این بوده که از ابتدا
الی یومنا هذا و ساعتنا هذه هیچوقت میل طبیعی بماندن در این ولایت نداشته و
غالباً در تدارک معافی از این کار بوده و خود را عاریه دانسته و میدانم والّا از شما
سزاوارتر بهمراهی من و از شما نزدیکتر بمذاق من کسی نیست و حالا هم اگر بدانم که بماندن
این زمستان در اینجا مجبور خواهم بود البته مینویسم و با کمال میل اصرار میکنم که شما را
بفرستند و عجالة در مسئله ماموریت غله مراغه شرحی بمقرب الخاقان مشیرالوزاره نوشته
بار دوم فرستادم که همان کاغذ را بملاحظه جناب جلالتمآب اجل اکرم امیر نظام برسانند
و اگر واقعاً بانطور که نوشته اید عمل جنس دیوانی را هم در جزو امور کلیه آذربایجان
بپیشکاران سرکار ایشان واگذاشته باشند حکم عمل غله مراغه را بعهده شما و بنام شما در کرده
بفرستند و هر جوابیکه رسید معجلاً بشما اطلاع خواهم داد حقیقت این است که از اختلالی

که در

که درکارهای جناب امین لشکر بهم رسیده خیلی دلتنگ و افسرده شده ام و چون خودشان
چند روز قبل شرحی مشعر بر اوقات تلخی خود نوشته بودا یک جوابی نوشته لفاً فرستادم که
شما در جزو نوشتجات خودتان با سفارش مخصوص بفرستید عجالةً زیاده براین زحمت نمیدهیم ۸ شوال ۱۲۹۹

برادر مکرما   شاهزاده هادیخان مرحوم عادتی داشت که هر وقت میخواست یک چیزی را
بخوبی تعریف نماید میگفت کار را جز است و هر شخصی را که میخواست از روی تمسخر و استهزا
بعلم و فضل نسبت بدهد میگفت فاضل خانست و حالا نمیدانم چه شده که آن برادر در کشف
این مطلب و حل این مسئله فاضلخان حاضر و موجود دار السلطنه را گذاشته از من سؤال
کرده اید (سالها دل طلب جام جم از ما میکرد   آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد)
البته در این ماده و هرچه از اینجنس و رقم است بمولانا رجوع نمائید که ممدوح اکابر
آفاقست و مجموع مکارم اخلاق چند روز است که احوالم ناخوش است و این مختصر را با
درد سر شدید نوشتم که نگوئید جواب کاغذ مرا بی جواب گذاشتید ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۰۱

برادر مکرما   باز هم از مطالعه نوشته آخر شما مسرت و انبساطی کامل حاصل شد
و جای کمال امتنانست که هرچندی یکبار نوشتجات مطبوع با مزه جاندار خودتان مرا

مسرور

مسرور مینمائید باصطلاح فرنگیها بدبختانه قادر آقا مرد و کیسه های دوخته خالی ماند این مرد
جان کردی میکند و از آنهائیست که باسانی بحضرت قابض الارواح تسلیم نماید
آمدیم بر سر عزة الله خان بلی تصور و تحقیق شما هر دو صحیح است تا پاره خوشگلها هستند که
خیلی تلخ و بدگوشتند و آنچیزیکه آدمی را از آنخالت ثانوی دست میدهد ندارند و
این عزة الله خان شما هم از آن جنسها و از آن رقمهاست و هرچه در اینمدت خواسته ام
که نظر خودم را فریب داده او را منظور قرار بدهم نشده و از اینجاست که سعدی گفته
(شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد   بنده طلعت آن باش که آنی دارد) این
پسره ابداً آنیتی ندارد و اینکه اسمش را بتخفیف میبرم از این غصه است که چرا بی آنست و هیچکس
نیست از او بپرسد که خوب تو که نجابت داری مادرت هم شاهزاده خانمست پست
لباس گردی هم که بالخاصیه مبهی و مشهی است میپوشی اجزاء صورتت هم فرداً فرداً خوب
قدی هم برافراخته و روئی برافروخته با این تفصیل چرا تلخی چرا چنگی بدل نمیزنی   افروخته روشن کرده
و بعبارة اخری چرا آن چیزیکه آدم از همه شئونات و از همه ملاحظاتش بگذرد و دستی
بچانه تو بزند در تو نیست اینکه هیچ داغ باطله خورده و رفته است رفتیم که از بیکاری
دستی بدستگاه فیض الله بیکی ها بزنیم آنهاکه همه چیز داشتند خود فیض الله بیک همه را
یا به و یائسه کرده و آبادی در آنها نگذاشته اینهائی هم که از آن خانواده محترمه

تازه

تازه برروی کار آمده اند مثل اولاد مرحوم میرزا موسی نایب تو کوئی از جنس بشر
نیستند و هریک یکجور هستند که ناجور و ناملایمند و طبع سلیم خاصّهٔ طبعی که مقوّم و
معتبر اینچیزهاست از آنها رم میکند و بالاخره چون دیدم که خیر و برکتی در این
ولایت نمانده لابد و ناچار از مسلک و هنجاری که داشتم منحرف گشتم و باکمال
تأسف از جاده کوبیده که بود عدول کرده رو براهی دیگر نهادم و کردیه را اختیار
کردم که تا چهار و پنجماه دیگر برای سلمی خانم برادری خواهد آمد که اسم شریفش عمر آقا
خواهد بود و یا خواهری که نام نامیش عائشه خانم و شما که آقا میرزا موسی و دوست
عزیز من هستید از حالا باید در تدارک و تهیه کلاغی و چارقد کلدوزی باشید
که مولود منتظر ما سرش بکلاه نماند فرمایشات و اظهارات خانم محترمهٔ شما با زبان
ترکی و از روی کمال سادگی خیلی از بیانات فارسی خودتان بهتر و بدل نزدیکتر
بود و اینک بعقد مبارک و میمون دوازده عدد امپریال خدمت ایشان
فرستادم که سبیل شما با روغن چرب بماند تا انشاء الله چرب تر و نرمترش را برای
خیر ختام
خود شما نفرستم شب شنبه بیست و یکم ذیقعده است و بیاد شما این صفحه را تحریر کردم والسلام

هنجار
راه و روش و طریق و قانون

حالت جناب امین لشکر را خوب تشریح کرده بود دیدا این دفعه یعنی در همین روز گذشته

که جمعه

که جمعه بود شرحی مبنی بر اصلاح کارهای ایشان خدمت جناب جلالتمآب امیر نظام نوشتم
و گمانم اینست که خیلی مفید و مؤثّر باشد ۲۱ ذی قعدة الحرام ۱۳۰۲

کاغذیست که مرحوم امیر نظام بمرحوم مبرور میرزا عباسخان قوام الدوله نوشته

فدایت شوم باز قلمی برداشته و دواسبه بر من بیچاره تاخته بود دید آقای
من مولای من قوام الدوله وزیر داخله وکیل مهام مملکت آذربایجان بقول
مرحوم مغفور مؤیّد الدوله که با مین لشکر میگفت (ملکا مها نگارا صنما بتا بهارا
متحیّرم ندانم که تو خود چه نام داری) آنوقت که میرزا عباس خشک و خالی بودی
بنده مخلص و معتقد سرکار بودم و بر صدر اعظمی و ریاست مطلقه سرکار قول گذاشته
بودم حالا که قوام الدوله وزیر داخله وکیل آذربایجان محرم اسرار سلطنت فلان
فلان هستید اگر ادّعای الوهیت بکنید آمنّا و صدّقنا کدام احمق مطلق است که
جلالت شأن شما را نداند و العیاذ بالله ملاذ تعالی را بچشم حقارت بیند و انکس که تردید
داشته و نداند که شأن کدام یکی از من و جناب ناصر الملک و جنابعالی بالاتر است
ساده و بیخبر بوده است بنده ناصر الملک را کجا میبرند (ما للتراب و ربّ الارباب) تو باز
تیز پنجه و ما صعوهٔ ضعیف) والله شأن شما بالاتر است فرستادن لایحه هم لازم نبود زیرا که
شما بی رقم قوشچی باشی هستید دست و پا کوتاه را بخت بلند شما مخبط کرد والا از

صعوه گنجشک

خراسان

خراسان کوس بسته برای صدر اعظمی آمده بود و از حرکات و سکنات او چیزهای مضحک
مینویسند و خنده باید کرد بقول مرحوم مغفور هادیخان ما جنس دو پا هدف هر نوع حادثه ایم
اگر انگشتر بابدل جناب عالی نشده تدارکش ممکن است لازم نبود ما را با آن شدت زیر رکاب
بجنبد مرقومه سرکار یراکه نامه عمل خودم بود بنظر انور حضرت ارفع والا رساندم و مخصوصا
از آنچه بفلان آقا نوشته بودید خوششان آمده خندیدند و تخطئه مبنی بر کمال مرحمت
شما نوشتند که بتوسط حاجی محمد خان زیارت خواهید کرد در باب عنوانات جدید
و کشف معادن و راه سازی فرموده بودید که کار را بطبیعت گذاشته و دست روی هم
گذارده اظهار حیاتی میکنم اگر کار را بطبیعت گذارده و دست را روی هم گذارده بودم
آذربایجان شما باین انتظام نبود و شهر تبریز که آشیانهٔ الواط و اشرار است باین امنیت
نمیشد که باصطلاح عوام آب از آب منجنبد و عنوانات جدید و کشف معادن و راه
سازی هم از این چیزهاست که هزار مرتبه گفته و نوشته‌ام و قرارنامه‌ها مبادله شده
فایده برآن مترتب نشده است دیگر چه بگویم و چه بنویسیم و عنوانات جدید هم باعث
ازدیاد خرج است و حال آنکه من تا یک خرج لازمی را بعرض برسانم هزار ملاحظه میکنم
و دستم میلرزد پس بهتر این نیست که دواندن را از من متوقع نباشید و بهمین قدر که قاچ
زین را نگاه دارم اکتفا بفرمائید چرا که آهسته رفتن و بمنزل رسیدن بهتر از تاختن

و برد

و برو افتادن است و اینکه فرموده بودید تمام آذربایجان را میخورم و لقمه از آن بدهن جناب
عالی نمیاندازم بنده میدانم که دهن جناب عالی را باید دوخت اما بولایت مطلقه علی
علیه السلام که خود من آتش نخورده دهن سوخته‌ام و بالفرض که اینطور نباشد و تمام آذربایجان را
بخورم در صورتیکه جناب عالی تمام ایران را بلع میفرمائید بگذارید بنده هم شاگرد مدرسه
جناب عالی باشم و تمام آذربایجان را بخورم و دیگر از جان من چه میخواهید ۲۳ شعبان المعظم ۱۳۰۴

کاغذیست که مرحوم امیر نظام بمرحوم مبرور امیر حسین خان شجاع الدوله نوشته

فدایت شوم   رقیمهٔ مشحون بانواع ملاطفت بندگان عالی زیارت شد عجب است
که من در ادای تکالیف اخلاص خودم بنعمت و قصور معترفم و سرکار عالی باقتضای
بزرگ منشی که دارند اظهار امتنان فرموده و با نیهم کفایت نکرده بفرستادن آغری
و برگ بر شرمساری و خجلت من افزوده اید (عاجزم از ثنای تو عاجز آه اگر این
چنین بمانم آه) خوب حالا بفرمائید ببینم باعث عزیمت سرکار عالی بدار الخلافه
چه بوده و اگر باز با آن زبان بازیها که خاصه وجود شریفست پولتیک بخرج من داده
و با آن عبارتهای ایام شاه طهماسبی که مینویسید که محض تشرف بخدمت عاکفان دربار
خلافت و تقبیل آستان ملک پاسبان بطهران آمده ام (مولوی باور ندارد این کلام)
و باید بقول مرحوم مغفور آصف الدوله راستشه بگوئید که برای چه تشریف آورده و باز

ام

دوزه دام

هم چه دوزی چیده و بعبارة اخری برای پای کدام بیچاره کفش پاشنه نخوابی دوخته و برای کدام مادرمرده خواب تازه دیده اید و از آنچه کاشته چه درویده اید و اگر برای آبیاری و درو تخمی که کاشته اید کمک و معاونی لازم داشته باشید مخلص خودتان را اعلام فرمائید بعد از عرض اینقدمه که صورتا شوخی و ظرافت و معنًی بیان واقع و حقیقت است از حق تعالی دو چیز مسئلت مینمایم یکی اینکه در این آخر عمری بار دیگر نعمت ملاقات عالی را بمخلص کرامت و دیگر اینکه سرکار عالی را با حصول سرافرازی و افتخار مراسم بندگان اقدس شاهنشاهی و وصول انجاح هر نوع مقصودی که دارند مراجعت و در دار السلطنه قوچان علم دولت برافرازند بمنه وجوده

افروزیدن
بلند ساختن و افراختن

فدایت شوم   بایک عالم آرزومندی و اشتیاق میآمدم و بکمال امیدواری داشتم که در مرند شرف خدمت سرکار را دریافت خواهم کرد و در کنار ارس اول چیزیکه سوال کردم سلامت احوال و استقامت مزاج شریف بود بعد معلوم شد که تغیرات جدیدی اتفاق افتاده و از مرند بسلماس نقل فرموده اید و بر محرومی خودم از درک خدمت عالی متاسف شدم و حصول این سعادت را بمساعدت وقت رجوع کردم صحبت با شیخ الاسلام منحصر بمناقب و مکارم اخلاق سرکار بود

وازمردم این بلد هرکس را که دیدم از سرکار ممنون و متشکر بودند مختصری از کار و حال خودم عرض نمایم که پس از ورود پاریس موجبات و مقتضیات چندی روید او که امتداد اقامت خود را مقدور ندیده لهذا از خاکپای مبارک همایون استدعا کردم که مرا از این خدمت و ماموریت معاف فرمایند استدعای چاکرانه من موقع قبول یافت و رخصت انصراف مرحمت شد اینک میروم و در هرجا و هرحال که باشم مخلص خیرخواه سرکار خواهم بود و مستدعیم که مرا از مخلصین واقعی خود بدانید و خدمت رجوع فرمایید

ذریعه ایست که مرحوم امیر نظام بغفران مآب مرحوم مغفور علیین رتبت حاجی میرزا جواد آقای مجتهد طاب ثراه نوشته است

عرض میشود   از زیارت رقیمه کریمه که حاکی قوت مزاج و مشعر بر ملاطفت و حسن نظر جناب مستطاب عالی سلمه الله نسبت باین مخلص بود انبساط و اهتزازی در طبیعت بهم رسید با آن ضعف و ناتوانی که دارم بی اختیار برخاسته و قلمی برداشته تبریک و تشکر رفع تب در مزاج شریف عرض مینمایم و خدا را بر صدق آن شاهد میآورم که آنچه در اخلاص و ارادت آن شخص شریف باین شرع گفته ام از بیمی نی و از فیضی غیضی است اخلاص طبیعی مخلص بجناب عالی بدرجه ایست که بقول مرحوم عباسقلیخان معتمد الدوله وجدانی است و در بیان نمیگنجد و التفات جناب عالی ادام الله علینا برکاته را نیز نسبت

آلیم الحبر
بجوذ

بجود بجد کمال دانسته ام و خدا را شکر مینمایم که با خلاص بالاستحقاق موفق و بالتفات
قلبی جناب عالی مایل شده ام و از حقیقت مسلت مینمایم که مرا باداء حق آن شخص شریف
که مایه مفاخرت ملت و شریعت ما و مصدر هزار گونه خیر و برکت است موفق فرمایند
منه وجود فردا که پنجشنبه است ناظر با آتش و آب تاریخ کامل العیار مشرف خواهد شد
از تناول فرمودن آن انشاء الله رنجها سپری و همه ضعفها بقوت مبدل خواهد شد

که سلامت همه آفاق در سلامت تست   زیاده زحمت نمیدهیم

کاغذیست مرحوم مغفور حسنعلیخان امیر نظام بمرحوم مغفور مبرور شاهزاده
فیروز میرزای فرمانفرما رحمة الله تعالی نوشته است

قربانت شوم   دستخط مبارک را زیارت کردم و از محرومی خودم از وصول
آن رقیمه دیگر که در خدمت نواب علیه عالیه سرور السلطنه دامت شوکتها مفقود شده
هزاران تاسف دارم اگر در عریضه نگاری تاخیری و یا در عرض مراتب بندگی
غفلتی کرده باشم در مقابلش خدمت بزرگی نموده جان خود را مثل فدائیان
حسن صباح سپر بلا کرده وجود مبارک حضرت والا را از خطر عظیمی رهانده ام و
باداش این خدمت منتظر و متوقعم که از حضرت والا مدال احترام و نشان افتخار
باین بنده برسد و باصطلاح حضرت والا خودشان را خیلی خوش بخت بدانند

پاداش: جزا و مکافات و نیکی باشد

که از این ورطه نجات یافتید و جان بازی من در میدان بندگی ثابت و محقق گردید
دیگر از حال و کار خودم عرض نمیکنم که چه برزخها طی میکنم و از چه کوه و کمرها بالا میروم نه از آن
کوهها که حضرت والا مینمائید و نه از آنکه جناب قوام الدوله بالا میروند کارهای آشفته خرج
زیاد و دخل کم توقعات بی اندازه مردمان داعیه طلب اشخاص مقرض الطاعه و اشرار
و الواط جری شده باب روزنامهای مجعول و اشتباهکاریها مفتوح گشته و غیره و غیره
که تحریر نیاید و در بیان نمیگنجد و باز هم حضرت والا را تبریک و تهنیت باید گفت که از
آفتی عظیم و رنجی بزرگ خلاص شدند و تهنیتی دیگر باید عرض کرد بآن وجود پسر مثل
شاهزاده نصرة الدوله است که بی تملق و ریا شایسته تمجید و لایق فرزندی حضرت والاست
به نیکوئی پدرش امیدهاست از او   خداکناد وفا اندر و امید پدر   چهار روز قبل از صدمه
روزه جزئی کسالتی بایشان عارض و لله الحمد بزودی رفع شد و غالبا با این بنده است
ماشاء الله از سرور الملک خانم که واقعا جان شیرین و حبیبنا تست چه عرض نمایم   میرزا
عبدالوهاب را بمیرزی اسکندران فرستاده ام و تا بحال عمل ممیزی تمام نشده است

کاغذیست که بحضرت مستطاب اشرف امجد آقا میرزا علی اصغرخان
صدر اعظم اتابک دام اجلاله نوشته است

فدایت شوم   حامل ذریعه معتمد السلطان میرزا ابوالقاسم خان و مستغنی از

تعریفست والبته نسبت و قرابت او را با مخلص در نظر دارید و میدانید که والدهٔ بنده
زاده عبدالحسین عموزادهٔ ایشان است و حق ملاطفت جنابعالی با بنده این است که نسبت
با ایشان التفات مخصوصی بفرمایید و همانطوریکه حضرت اسعد امجد والا ولیعهد دامت شوکته
از جنابعالی خواهش فرموده اند با قتضای تعصبی که در ترقی نوع دارید و ما بیچاره ها را
پشت پا زده عقب نشانده اید در ترقی رتبه استیفای ایشان توجه کاملی بفرمایید و او را
زودتر مراجعت بدهید که هم خودش برای حکومت جان میدهد و هم حکومت
آرزومند لقای ایشان است و حق اینست که در عاملی حجاج بن یوسف ثقفی بگردش
نمیرسد و عبیدالله بن زیاد عرضه داشت باو مینویسد شرح حال خودم را باو محول
کردم که با وجود طلاقت لسان و فصاحت بیان او مخلص هرچه عرض نمایم باعث
مزاحمت جنابعالی است ایام شوکت مستدام باد

کاغذیست که بامیرالامراء العظام اجل زین العابدین خان حسام الملک همدانی نوشته

فدایت شوم   از وصول رقیمهٔ شریفه که مشعر بر سلامت احوال و استقامت
مزاج شریف و مشتمل بر کمال ملاطفت و مودت بود نهایت مسرت و انبساط روی داد
در مسئلهٔ امر خیر نتیجهٔ الامراء العظام نور چشم گرامی غلامرضا خان حفظه الله تعالی همانطور
که در جواب تلگراف جنابعالی نوشته ام در موقع شایسته و بطوریکه لایق و سزاوار
بود

بود از خاکپای مبارک حضرت اقدس امجد والا روحی فداه مستدعی شدم با قتضای
چاکرنوازی مطلق که نسبت باین بنده و نظر برحمت مخصوصی که بیادگار مرحوم مغفور
حسام الملک نسبت بشما دارند استدعای من موقع قبول یافته این امر خیر را
امضا فرمودند انشاءالله تعالی مبارک و میمون و بانواع سعادت مقرونست
و چون خواسته بودید که لوازم این کار و تکلیف جنابعالی را در این مورد معلوم نمایم
با ملاحظهٔ تخفیف مخارج نسبت بمخارج سایر شاهزادگان بدستیاری نواب
مستطاب والا شاهزاده عبدالمجید میرزا میرآخور سرکاری و امیر تومان که با جناب
عالی مودت مخصوصی دارند صورت خرجی که تکرار آن ممکن نبود در لف مراسله که
شاهزاده امیرآخور بجنابعالی نوشته فرستاده شد و چون ایام محرم در پیش است
هرچه زودتر این امر خیر صورت بگیرد بهتر است و لازم است که جنابعالی سعی
فرموده شال و انگشتر و سایر اشیائی که باید علی الرسم خودتان از آنجا بفرستید
با شخصی معتبر روانه داشته و هزار تومان قیمت تدارکات و مخارج لازمه را
هم بهر وسیله که مناسب بدانید ارسال بفرمایید و من خودم با قتضای تکلیفی
که در ارادت بجنابعالی دارم ساعت سعدی معین و مجلس لایقی منعقد کرده
عقد را مبارکی قبل از محرم جاری نمائیم و از ربیع الاول با نظرف بلوازم عروسی

و فرستادن

وفرستادن عروس بپردازیم اگر مناسب بدانید مخلص را از جانب نور چشم گرامی غلام رضاخان وکالت بدهید تا در مجلسی که مشحون با جلّه علمای دار السلطنه برای اجرای صیغه عقد مرتب خواهد شد مخلص نیز یکی از علما را وکالت داده صیغه عقد را مبارکی جاری نمایند سایر تفصیل را نوّاب شاهزاده امیرآخور خواهد نوشت زیاده زحمت نمیدهیم ۱۳۰۸

کاغذیست که مرحوم مغفور حاجی صدر الدوله رحمه الله تعالی نوشته است

مخدوما مکرّما خدا گواه است که روزی نمیرود و شبی نمیگذرد که از سرکار شما یاد نکنم و بر دوری شما متأسف نباشم و اگر غیر از ضرورت بودن سرکار شما در خدمت حضرت امجد اشرف والا آقای اعتضاد السلطنه دامت شوکته العالی بود ابداً راضی بدوری سرکار نمیشدم و امروز قطع داشتم و خودم را دلخوشی میدادم که البته در رکاب مبارک باردو خواهند آمد اینهم نشد و بر مراتب تأسف افزود و انشاء الله من خودم تا چند روز دیگر بباسمنج آمده یکی دو روز در آنجا میمانم و شما را بسلامت می بینم با وجود کفایت و نکته دانیها که خاصه خودتان است هیچ لازم نمیدانم که در مواظبت نظم دربخانه و ترتیب امور متعلقه بحضرت امجد والا آقای اعتضاد السلطنه دامت شوکته تأکید نمایم و کمال اطمینان حاصلست که با وجود ریاست سرکار شما همه کارها آراسته خواهد بود

کاغذیست که مرحوم میرزا یوسفخان مستشار الدوله نوشته است

جناب جلالت نصابا نوشتجات میرزا محمد خان را دیدم واقعاً بسیار قابل و آگاه است و دریغست که با منظورهای افسرده و دماغ سوخته باشد با همین پسته شرح داده ایم با اخبار او مرا بوزارت خارجه بفرستید و در ضمن بیان لیاقت او وزارت خارجه را با اهمیت باموریت او در بایزید و ضرورت معاش متذکر نمائید و در مسئله طاهر خان بجرم اینکه در وقوع منازعه فیمابین حیدرانلو و جلالیها و رفتن خود شخص و فرستادن کومک بمعاونت حیدرانلوهای آنطرف و بجرم اینکه نسبت بمیرزا محمد خان بی احترامی کرده لازمه مؤاخذه بعمل آورده و مخصوصاً او را بفرستید که از میرزا محمد خان عذرخواهی نماید و ترضیه بدهد

کاغذیست که مرحوم مغفور حاجی محسن خان مشیر الدوله اوقاتیکه در اسلامبول سفیر کبیر بود نوشته است

فدایت شوم نمیدانم اسمش را چه بگذاریم و اگر شخص عاقل دنیا دیده از ما بپرسد چه جواب بدهیم که با هزار سابقه و رابطه و با هزار مناسبات و مقتضیات بیکدیگر چیزی نمینویسیم و نه از احوال یکدیگر می پرسیم (چنانمان عهد دیرین شد فراموش که پنداری خیالی بود و خوابی) گاهی میخواهم که خودم را طرف تقصیر قرار بدهم می بینم که طبیعت نمیخواهد زیر بار تقصیر برود و گاهی میخواهم که جنابعالی را بغفلت و فراموشکاری نسبت بدهم می بینم چندان حق ندارم و بی انصافی است که مسلمانی را ترک

اولی متهم نمایم و برای رفع اینوسوسه که خیالم مکطرفی نشود و بتوانم در مقام محاکمه بر برائت ذمه خود اقامه حجت نمایم باظهار ارادت مبادرت کرده مینویسیم محسن جان

(چونی وچون همیگذرد بر تو روزگار) الحمدلله اهتمامات حسنه و مساعی جمیله جناب عالی در دفع فتنه سابق و لاحق شیخ عبیدالله که واقعا حادثه غریبی بود نتایج خوب داد و ارتقاء رشته نظامی جناب عالی بپاداش آنخدمت خیلی بجا و سزاوار بود انشاءالله تعالی مبارکست و چندانکه قلم جناب عالی در آنمقدمه کارکرد کهنه شمشیر من هم خدمتی بانسانیت کرد تا محقق شود که سیف و قلم هر دو دوستان قدیم و دست بگردن یکدیگرند روزنامه اختر حق گفت که بوبال افتاد خیلی خوب بود که از مالها و سوارها و ضیافتهای سوپروپ جناب عالی خبر میداد و مثل این بود که من خودم حاضر و ناظرم و می بینم که چه بساط میگسترانید و چه نقشها میزنید (او بدان حسن که جادو است بدل بردن خلق حیله ها داند کردن بچنین باب اندر) و دیگر مثل من نیست که از علت مزاج و استیلای پیری و غلبه ضعف و ناتوانی حواس خمسه اش مختل و قواء اربعه اش ساقط شده محسن جان است که ماشاءالله تر و تازه و شاداب اگر بگوئی نه و بخواهی که شیخوخیت بخرج من بدهی قبول ندارم و عکس شریف را در پیش جناب ساعدالملک دیده ام و از خوب خوبتر شده و اگر عکس مرا به بینی قایل و معتقد خواهی شد که قلب ماهیت محال نیز.

شاداب
سبز سیراب و پرآب و تر و تازه باشد

نیست باری و بهر جهة چنانکه خبر دارید امیرنظام مرحوم بسکته تامه ممتنع العلاج از رنج این دنیای فانی خلاص شد و باصطلاح اهل النظر فنا خدمتهای محوله بآنمرحوم من اصالة بدوا و عنوانا صورت استعفائی نوشتم موقع قبول نیافت سهل است جوابی مبنی بر رد صریح و تغییر صادر شد دیدم که واقعا موقع نازکی است و مسئله شیخ علیه ما علیه در میان است اردوهای ما در نقاط متعدده پهن و پخش شده است و کسی دیگر نیست که مسبوق کار باشد لابد و ناچار باقتضای تکلیف چاکری که واجب فوری بود رشته را نگاه داشتم و در استعفا اصرار نکردم تا شر ثانوی شیخ بآن تفصیلی که اطلاع دارید رفع شد و بحمدالله بی نظمی و اختلافی در سرحدات و اردوها بهم نرسید دیدم که ضرورت استعفاء فوری و آن تکلیفی که در آنوقت بر من وارد بود رفع شد و نظر بموانع و مشکلات زیادی که در بقای مأموریت محسوس و مشهود بود بلافاصله استعفای خودم را جدا و قویا بخاکپای اقدس عرض کردم و تلگرافخانه ارومیه و دارالخلافه از مخابرات مطول ما در سه شبانه روز چاپخانه بود که در هر دقیقه هزار بیت از دستگاه بیرون میآمد بالاخره تحاشی صرف و انکار صریح من غالب آمده مرا از کفالت امور نظامیه که لازمه اش اقامت در تبریز بود معاف فرمودند و نظر بملاحظاتی که در انتظام ولایت سرحدیه دارند بصرافت طبع و اراده علیه همیونی اداره ولایتهای سرحدیه را

که بعلت

که عبارت از صاین قلعه و ساوجبلاغ و ارومیه و خوی است از ملکیه و مالیه و عسکریه بعهده من محوّل فرمودند و چون دیدم که دیگر چاره نیست اطاعت کردم و در اوایل صفر بتبریز رفته شرف حضور حضرت والا ولیعهد را دریافته و بعد از هیجده روز توقف در تبریز که همه را در تهیات رسمی بودم مراجعت کرده بارومیه آمدم که مرکز ولایات سرحدیه است و الآن در اینجا مقیم و متوقفم با ضعف بنیه و علت مزاجی که دارم بی هیچ راحتی و آسایشی شب و روز با مشکلاتی که هست بتسویه و تمشیه کارها مشغولم تا چه پیش آید و چه اقتضا نماید اینست شرح حال و سرگذشت من که علی الاجمال عرض و بحمد الله ذمه من از نسبت تغافل و فراموشکاری بری شد تا ببینم که جناب عالی چه میکنید و گذشته ها را چگونه تلافی و تدارک میفرمایید زیاده زحمت نمیدهم

کاغذیست که بحضرت مستطاب اشرف والا شاهزاده مسعود میرزای ظل السلطان دام اجلاله نوشته است

قربان حضور مبارکت شوم مرقومه مبارکه بتوسط نواب مستطاب والا شاهزاده نصرة الدوله زیارت شد و از ظهور مرحمت حضرت والا بر مراتب بندگی و فدویت افزود و شرحی را هم که بحضرت ارفع امجد والا روحی فداه عرض کرده بودید زیارت کردم شکر و منت خدا یرا که از اهتمامات حاکمانه این بنده در استحکام

موده

مودت بین الحضرتین نتیجه کاملی بدست آمده روزی نمیرود و ساعتی نمیگذرد که حضرت امجد والا روحی فداه از آنحضرت یاد نکنند و از مرقومات تحریری و تلگرافی آنحضرت نیز معلوم میشود که دلبستگی و تعلق خاطر شان بحضرت امجد والا روحی فداه تا چه درجه است و بر هر کس که خیرخواه این دو وجود مبارکست لازم است که بقای این مودت خالص بین الحضرتین را از حقتعالی مسئلت نماید و برای این چاکر کمال افتخار خواهد بود که بزیارت مرقومات مطاع و رجوع فرمایشات حضرت امجد والا دامت شوکته سرافراز شود الامر الامجد مطاع

برادر عزیزا مدتیست از شما کاغذی نرسیده و من هم بواسطه کثرت شغل مخصوصا بواسطه رفتن بدار السلطنه تبریز فرصت احوال پرسی شما را نداشتم حالا که مراجعت کرده و بارومیه آمده ام نظر بکمال محبتی که نسبت بشما دارم این کاغذ را مخصوصا نوشته احوال شما را میپرسم خدا گواه است که در عین مشاغل کثیره هیچوقت از یاد شما غافل نبوده ام سهلست غالب خیالم متوجه شما بوده است زیرا که انس و علاقه مخصوصی نسبت بشما ها رسانده ام و خودتان میدانید که در کارهای شما و اصطلاح حال عامه اعیان و اهالی ولایت مکری با همه آن

اختلا[ف]

اختلالی که رویداده بود چه زحمتها کشیده ام و مقصود من از همهٔ آن زحمات و آن تدابیر
فوق العاده آسودگی و امنیت و رفاه حال شما بوده و حالا هم نیت من همین است
و خیلی میل داشتم که در مراجعت از تبریز و مرخصی از حضور حضرت اقدس اسعد
والا ولیعهد دام الله شوکته از راه بناب و ساوجبلاغ آمده شما را ببینم و بلکه
تا شب عید در آنجا باشم لیکن امر علیهٔ همیونی و مقتضیات امور آنجا و مرا از
آن خیال و امنیت و انتظام آن ولایت منصرف کرد و انشاء الله تا ده و پانزده
روز بعد از عید مخصوص دیدن شماها و سرکشی بکارهای آنجا خواهم آمد در توصیه و سفارش
همه شماها سابقا و لاحقا بفرزندی حاجی اللهیار خان تاکید زیادی شده و مخصوصا
در حفظ حالت و رعایت شما خیلی مشبع باو القا شده که البته از همان قرار رفتار
خواهد کرد و بر شما لازم است که شرط متابعت بعمل آورید و از خیرخواهی و صلاح
دید او غفلت نکنید که آنطوریکه فرزندی حاجی اللهیار خان را از خودم دانسته
بانجا فرستاده ام شما را هم از خودم میدانم

کاغذیست که مرحوم مغفور مبرور علیین رتبت حاجی میرزا جواد
آقای مجتهد طاب ثراه نوشته است

ازتلگرافخانهٔ مبارکه برحسب اشارهٔ علیهٔ همیونی   تبریز عرض میرساند

سواد آن دستخط مبارک تلگرافی را که بجناب مستطاب عالی شرف صدور یافته برای من
فرستاده اید و البته عین دستخط همایونی را مستقیما بجناب مستطاب عالی ابلاغ نموده اند
و از مدلول آن مطلع شده اید چون از خارج و داخل و مخصوصا از بعضی مخابرات و مکاتبات
و از بعضی سفارشات جناب مستطاب عالی چنان استنباط و تفرس نموده ام که
برای جناب مستطاب عالی سوءظنی بهم رسیده و شبهه عارض شده که گویا مخلص
بر وقوع این اختلاف میل نموده ام برای رفع شبهه خدا را باشهادت میطلبم و
وبذات پاک پروردگار قسم یاد میکنم که قصد و نیت واقعی و مدار رفتار مخلص
در اینواقعه بر این بوده که اختلاف را بطور خوشی رفع نمایم و باقسام مختلف چاره
جوئیها کردم که این غایله را با صلاح بگذرانم و قوت نیت و ایستادگی و ثبات
مخلص براجرای این مقصود بدرجه بود که پاره ملامتها و تعرضات بر من وارد آمد
وچون مسئله بوسایل مختلفه اهمیت کلی بهم رساند کار از تدارک و اصلاح گذشت
و اختیاری باقی نماند و برای اثبات حسن نیت خودم و رفع شبهه از جناب
مستطاب عالی پاره مطالب بمیرزا هادی گفته ام که بجناب مستطاب عالی عرض
نماید (والله علی مانقول وکیل) و حالا که دستخط مبارک همیونی باقتضای
وقت و مصلحت اینطور شرف صدور یافته و گویا تلگراف جناب عالی بجناب قوام

الدوله

الدوله المؤتمن فرمایش شده البته باقتضای آن رفتار و بطوریکه لازمست باجرای
آن اقدام بفرمایید   ایضا بمرحوم مغفور علیین رتبت حاجی میرزا
جواد آقای مجتهد طاب ثراه نوشته است

بشرف عرض عالی میرساند   رقیمه کریمه زیارت شد از تاخیریکه درجواب
مرقومات سابقه روی داده کمال شرمساری دارم و امید وارم که حمل بر قصور نفرمایند
که ضمیر منیر جناب مستطاب عالی شاهد صدق اخلاص و حسن عقیده سابق
ولاحق این مخلص است و از حقتعالی حصول سعادت شرفیابی خدمت را همه
وقت مسئلت مینمایم در چند روز اقامت دار السلطنه تبریز آقازادکان معظم سلمهما
الله تعالی نظر بسابقه واقتداء بوالد ماجد بزرگوار خودشان بجدی ملاطفت فرمودند
که مزیدی بر آن متصور نیست و هنوز هم که هست شرمنده مکارم ایشان هستم
امید که خود آنها صاحب چندین چنین پسر شوند و آنها هم هریک صاحب
چندان چنین اثر درباب سلالة الاطیاب آقا میر عبد اللطیف سلمه الله
تعالی توصیه و سفارش فرموده بودند از روزیکه وارد اینجا شده اند نظر بسفارشات
سابق جناب مستطاب عالی در رعایت احترام جناب ایشان غفلت نشده امروز ها
هم که عازم مراجعت هستند در تدارک روانه کردن ایشان کوتاهی نخواهد شد
و برای

و برای مخلص سعادت عظمی است که بانجام فرمایشات و مرجوعات جناب مستطاب
عالی موفق شوم زیاده عرضی ندارم آقازادکان معظم سلمهما الله تعالی سلام میرسانم
معروضه دوم صفر ۱۳۰۱   کاغذیست که بجناب جلالتمآب اجل میرزا
محمد خان وکیل الدوله دام اقباله نوشته است

مقرب الخاقانا   هفته قبل نوشته بودید که حضرت امجد ارفع والا
آقای نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ روحی فداه میفرمایند که مقصودی از احضار
حاجی میرزا اسمعیل سررشته دار فوج خاصه نداریم مگر ملاحظه قطر و قواره او و من در جواب
شما نوشتم حالا که اینطور است چون عزیمت خود او بواسطه پیری و ناخوشی سینه
که دارد ممکن نیست عکس او را میفرستم که بنظر مبارک حضرت والا برسانید یکقطعه
عکس او را با انضمام پنجاه تومان برات تجارتی لفا ارسال نمودم که تقدیم نموده
بنظر برسانید و مستدعی شوید که او را از خرج و زحمت این سفر معاف فرمایند و هرکس
برادر عالی دارد مقرر فرمایند با آذربایجان آمده اینجا از روی حقانیت رسیدگی
و احقاق حق خواهد شد ۱۳۰۱

فدایت شوم   میرزا حسنخان از کثرت حق شناسی و صدق و وفائی که دارد
(ریگ آمون و درشتیهای او   زیر پایش پرنیان آید همی) با حالت پیری
خودش

خودش را از قرار و رن در سرچم خمسه بمن رساند و حق اینست که ازین زحمتی که برخود قرار داده خجالت کشیدم تلافی و تدارک اینز حمت و زحمتها و امانت و صداقتهای سابق او را بشما حواله کرده و مثل اینکه یکی از اقارب خودم را بشما سپرده باشم او را بشما می سپارم که از هر جهة حامی و مقوّی او باشید و احترام او را رعایت نمائید در عمل دهات که جای خود دارد در حکومت اسکو و دهخوارقان هم باید لازمهٔ تقویت بعمل آورید میرزا محمود خان پسرش هم جوان بسیار قابلی است و انصافاً در گرفتاری اشرار دهخوارقان خدمت عمده کرد و مخصوصا بحضور مبارک عرض نمائید که آن اشرار را بآسانی مرخص نفرمایند و الّا باز هم اشرار آنجا را تبریز آورده باعث اختلال آن نواحی خواهند شد و باز هم در سفارش میرزا حسن خان و رعایت احترام او تاکید کرده

فدایت شوم مدّتها بود که انتظار رقیمهٔ سرکار را داشتم و در حالتی که من خودم هم مدّتی بود ذریعه ننموده و ذریعه ننوشته بودم خودم را آماده و مستعد گله و شکایت بزرگی کرده بودم و در این اثنا و این حیص بیص که آسمان نقشهای عجب و رنگهای تازه بروی کار آورده بود رقیمهٔ مورخهٔ سیزدهم ذیقعده جناب

عالی رسید و نقش شکایت مرا باطل کرد واقعاً روزگار را دیدید که چه اسپاسی حید و چه بساطی برچید و بقول مرحوم قایمقام چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد حالا من نمیدانم که از ماضی بگویم و یا از حال بنویسیم و یا از استقبال خبر بدهم ماضی که گذشته است و هر چه بوده و هر چه شده همه را دانسته و شنیده اید حال بالفعل و بنقد صورتاً و صفتاً و نظر باعتبارات معموله متداوله خوبست حرف در سر استقبال است که ظلمات بعضها فوق بعض بنظرم میآید و با هزار دلیل موجّه ثابت میتوانم کرد که کفایت این امر از طریق عقل خارج است و برزخها و کوه و دریاها در پیش است که طی کردن آنها کار حضرت فیل است (وین همان چشمهٔ خورشید جهان افروزاست که همی تافت برآرامگه عاد و ثمود) ریشهٔ آنها را باب میرساند و بنیان اینها را از بر و زبر کرد و بر صدق این مطلب شاهد بنقدم اولاً خود سرکار است که میدانید بر سرمان چه آمد و شاهد دیگر حالت مرحوم امیرنظام ست که با آن تفصیلات با آن اقتدار و آن اعتبار که برای خودش بدست آورده بود عجالةً سرکشی سرحدات و بالاخره عزیمت طهران بود و میتوانم بگویم و ثابت نمایم که کثرت اشتغال و خیال و درماندگی در این کار برای ایشان باعث سکته و حادثه ناگهانی شد تا بمن چه برسد که ناخوش هفت ساله ام و مخاطرات و محذورات

[illegible]

می بینم و با اشخاصی در افتاده و همعنان شده ام که از زمین تا آسمان از هم دوریم
و علاوه بر سایر مشکلات عادت طبیعی و سبک و سیاق بالفطره ام بپاره و صنعها
منافات کلّی دارد و سرهم رفته بحکم عقل و قانون تجربه و اقتضای حکمت در تدارک
و تهیهٔ استعفاء و استخلاصم و اگر سرکار شما مرد میدانید و آن تجربه ها را کافی نمیدانید
بسم الله هر وقت و هر موقعی برای تجدید عمل بهتر از این نیست و السلام

مخدوما مکرما   این کاغذ شما را بعلیقلی خان دیدم حقّ و صدقش اینست
که بر محبت من از شما افزود و خدا را بشهادت میطلبم که همه وقت در مقام رفع
دلتنگی شما بوده و میباشم و ابدا از شما این تعارف را قبول نخواهم کرد در مسئله
نامچی و شنند آباد تا هر درجه که خواسته باشید نسبت بشما تقویت خواهم کرد حکم را
همانطور که مسوّده کرده فرستاده اید گفتم بنویسند و بعلیقلی خان نیز سپردم که همه
وقت حاضر خدمت آنمخدوم باشد

عالیجناب ملّا عباس   اظهار فصاحت و عربیّت و عرض مطلب
با سجع و قافیه لزومی نداشت و اگر بدون تعقید و با عبارات معموله ادا میکردید

کافی

کافی بود و حالا هر مطلبی که دارید بنوّاب مستطاب والا شاهزاده نصرة السلطنه امیر دیوانخانه
اظهار و این نوشته مرا هم بنمائید که طلب حسابی شما را وصول خواهند داشت نوّاب
مستطاب والا شاهزاده نصرة السلطنه امیر دیوانخانه مدّ ظلّه اینفضیلت مآب ملّا عباس اظهار
و نستعلیق نویسی خود را تخفیف داده است و شما بتوانید مطلب او را دریافت کرده
منظور او را دانسته رسیدگی و احقاق حق نمائید   ١٢ شوّال ١٣٠٧

معتمد السلطانا   من همیشه و هر ساعت با شما کار دارم و اگر گاهی خود شما به
استعفاء و مشاغل شخصی خواسته باشید راحت شوید و امروز هم از آنجمله است که با اینکه
خیال داشتم بنوشتن کتابچهٔ اختلاف دستور العملها مشغول باشم و زحمتش با شما بدهم
محض آسودگی شما امروز را موقوف کردم و انشاء الله تعالی از فردا باید مشغول بیکار باشید

بشنوید اید و بدانید ای بستان   که نوّاب مستطاب اشرف والا سرکار عظمت
مدار و شاهزادهٔ والا تبار حاجی بهاء الدوله سرتیپ اوّل و رئیس قشون آذربایجان
دام اجلاله چند ماه قبل که بقول مرحوم شاهزاده ها دیگان مثل باد از دار الخلافه مأمور
شده بدار السلطنه تشریف آوردند از زد امم این حروف و مسوّد این اوراق که مخلص

تبار
اصمی نژاد

دیدیمنه

دیرینه سرکار ایشان هستم دو چیز خواهش فرموده بودند یکی اسب متساوی
الخلقه که باصطلاح مرحوم مغفور مؤید الدوله هفت سین او از (سر و سینه و ساق و ساغری
و ساتان و سم و سرین) ممتاز و بعبارة اخری اسبی باشد که رخش رستم و شبدیز
خسرو و قران طغفلی خان با و عرضه داشت بنویسند شکر و منت خدایرا که بعد از
سعی و اهتمامی که شایسته مقام اخلاص بود بانجام این خدمت موفق شده کره اسبی
خدمت سرکار ایشان فرستادم که نه تنها دراسبیت تمام بلکه مظهر اقسام حیوانات چهار
پا و در مقام خودش از عجایب مخلوقات بود زیرا که گوشش مثل گاو و چشمش
مانند فیل و گردنش نظیر زرافه و کفلش شبیه بز و دمش عدیل شتر بود و از غلامات
که بودن آنها را در اسب ممدوح و بفال نیک دانسته اند قوشه پیشانی و پیچ بغل
و سق سیاه داشت و علاوه بر این جامع امتیازات دیگر بود از جمله از کثرت تهوّر
از هر چیزی اگر هم سایه خودش بود رم میکرد و محض اینکه صاحبش را از احتیاج بساعت
مستغنی نماید در هر دقیقه شصت دفعه سکندری میزد و از بس یورغه و خوشراه بود
از طلوع فجر تا غروب شمس با نهیب کاب و زور قمچی بقول ترکها انجاق یکمیل شرعی
طی مسافت میکرد و بهر نهری که میرسید باحتمال اینکه صاحبش حاجت بغسل ارتماسی
دارد یکمرتبه در آب میخوابید و محض اینکه بیک چشمش حشر بالائی میافتاد بملاحظه اینکه مبادا

دیگر

راکبش را خستگی و رنجی برسد مثل میخ بر زمین دوخته میشد و قدم از قدم بر نداشته
بزبان حال میگفت (گر بمغزم زنی و گر دنبم که من از جا بخود نمی جنبم) و بالجمله
نواب والا صاحب اسب مزبور را با صفات مرقومه و اوصاف مسطوره غنیمت
شمرده مقدم او را گرامی داشتند و بآزادی من از قید این کره نامدار حقی عظیم بر من
ثابت فرمودند و او را سر حلقه اسبان خاصه خود قرار دادند و البته نکته سنجان
قیاس میتوانند کرد که اسبهای دیگر سرکار والا چه شأن و مقامی داشته اند که این کره
درة الصدف و واسطة العقد و شمس القلادة آنها واقع شده است و اما فرمایش دیگر
نواب مستطاب والا خدمتکار کردی بود که گویا در عالم تصور و خیال خودشان
او را رب النوع و ملکه آفاق فرض کرده و در فرستادن آن لعبت موهوم تأکیدی
بلیغ فرموده بودند اگرچه عزت من بواسطه جنبه جامعه کردیت از قبول این تکلیف امتناع
داشت که دختر کردی را بسمت کنیزی و بعنوان خدمتکاری برای نواب والا
بفرستم اما نظر بفتوی و بنا بر اجتهاد مرحوم حسنعلی خان شاهسون افشار که خود
شاهزاده تفضیلش را در نظر دارند برای شاج و تبدیل نژاد طوعاً و کرهاً خود را
راضی کردم و چون ضمیر این کار راجع بولایت مکری بود بعمدة الامراء سیف
الدین خان حاکم آنجا موکداً نوشتم که هرچه زودتر دختر کردی بفرستد مشار الیه

لعبت
بمعنی عروسک ...
درست ...
خوشگل و قشنگ میارند

نژاد ...

بعد

بعد از اهتمامات حسنه دختری فرستاد که رشک ماه و غیرت آفتاب بود و مجملی از صورت حال و وصف جمال او اینست که سرش کچل و چشمش احول و صورتش آبله دارد و بقول سعدی لب زبرینش از پره بینی درگذشته و لب زیرینش بگریبان فرو هشته دهانی فراخ . . . . . دندانی زرد و چانه دراز و بدنی لاغر و قس علیهذا الفعل و تفعل و قبیکه چشم بچنین لعبتی افتاد دریغم آمد که ولایت بکری از این آیه حسن و مایه جمال خالی ماند و این گوهر گران بها بدست حاجی بهاء افتد لهذا او را با صد عز و تمکین مراجعت دادم و برای سلامت سفر این شعر را بگوشش او خواندم (علی الصباح بروی تو هر که برخیزد صباح روز سلامت بر او مسا باشد یکی چنانکه تو در صحبت تو بایستی ولی چنانکه توئی در جهان کجا باشد) با تفصیلات مذکور سرکار والا باید منتظر باشند تا انشاء الله دختری دیگر بخدمت سرکار ایشان فرستاده شود چون واجب بود عرض شد دوم ربیع الثانی ۱۳۰۱ مخلص حسنعلی

کاغذیست که مرحوم مبرور حسنعلی خان امیرنظام بمرحوم حکیم آلهی نوشته است

روحی فداک ای محتشم لبیک لبیک الصنم ای روی تو شمس الضحی
وی موی تو بدر الظلم هانا در مملکت ما قیامت دیگری است که یفر المرء

من

من اخیه و صاحبته و بنیه شاهد بر سر عبدالله بن جعفر است که یار خاطر خودتان و یار شاطرش قرار داده اید (آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند) فَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ای مظلوماً مجهولاً هر چه هست در حضرت حکیمست و از شاخسار حکمت روئیده است (باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس) گل بوستان حکمت جناب آقا میر شمس الدین است و اگر میرزا عبدالله خار است گو باش که گل بی خار نمیشود (گل بیخار جهان مردم صاحبنظرند) و آن شخص شریف خود حضرت حکیم ادام الله برکاته است و نظیر ندارد بنده دیگر مرحوم فرمانفرما نیستم که در نوشتن عنوان قرار کرده شعری بخرج جناب عالی بدهم قبله گاها مینویسم خداوندا مینویسم و اگر خواسته باشم شعری را عنوان قرار بدهم این شعر انوری را مینویسم (صاحبا نه ملکا هم نه چرا زانکه ترا مدحت از وصف فزونست چه جای لقبست) دوری و محرومی از خدمت جناب عالی همه وقت برای من رنجی عظیم است خاصه این سفر که یکباره تنها هستم و دل واپسی های چند دارم نمیدانم شکارها را از کجا گدائی کرده برای بنده فرستاده بودید که بر حسن توجه جناب عالی نسبت بمن شاهد بزرگی بود و بر هریک از آنها هزاران شکر دارم (مثنوی از تو هزاران شکر داشت بر شنا و حمد

کهنا

کفها بر فراشت) عجالةً از سوغات مازندران قدری از مرکبات که این اوقات بسیار عزیز الوجود است بحضرت حکیم سلمه الله تعالی فرستادم تا مرغ و ماهی برسیم و تقدیم نمائیم خانواده و اهل البیت را علی العموم سلام میرسانم و زیاده خاطر شریف را مزاحمت نمیرسانم والسلام

فراشت: بلند کرد و بالا برد

فدایت شوم بنظرم میآید که اینهمه آه و ناله و داد و فریاد سرکار شما از خداست که روزه را مقرر فرموده (اما از ترس نمیتوانید چغیدن) و من بیچاره و ملک مسکین و لسان الملک بیگناه را بزیر رکاب کشیده بهیچ ترتیب و آدابی فحشمان میدهید مثلاً بنده را خسرو خان سرلک مینامید و ملک و لسان الملک را بکلمهٔ مشترکه ابلیس مینویسید بخدا اینطور روزه گرفتن بر شما حرامست شارع مقدس این روزه را برای تهذیب اخلاق و توجه بمبدء و رعایت مواسات برما فرض کرده اگر بنای شما بر روزه گرفتن و فحش گفتن است از من بشما امانت روزه را بخورید که هذا اقرب للتقوی و اگر میترسید که آقا پ با آن خیشوم مشومش شما را تکفیر نماید هر روز اینجا تشریف آورده با بنده در ناهار مختصری که هست فی وراء حجاب شرکت بفرمائید و دیگر بر خدا و اصل

چغیدن: سر کوبی دکر شتر نمون باشد برای ...

و رسول عاصی نشوید و مردمان محترم را دشنام ندهید و بنده هم دو روز است که خیلی بد احوالم و کارم بزحمت دادن طولوزان کشیده است زیاده عرضی ندارم

فدایت شوم دیروز سرکار قبله گاهی آقا میرزا علی سلمه الله تعالی بعیادتیکه در مخلص نوازی دارند بعیادت بنده تشریف آورده رقعه را که در آن چند روز خدمت ایشان نوشته بودید ارائه فرمودند و بنده را ممیز و مقوم تعرضات سرکار قرار دادند خواندم و دیدم و چنین استنباط کردم که سرکار از جای دیگر دلی انباشته داشته اید و آقای بیچاره را عرضهٔ اعتراض قرار داده اید و گرنه انصاف را ساحت قدر جناب آقا از آن تخیلات و تصورات بری است و از آنچه تصریحاً و تلویحاً بایشان نسبت داده اند عاریند و هیچ گمان میرود و باور نمیتوان کرد که اگر جناب آقا متکی مسند موروث و یا مالک ملک خزائن ارض شوند بقدر جوی از قدر مخلصین خود بکاهند و یا بچشم حقارت در آنها نظر کنند پس اعتراضات سرکار مسلم نشد و جای آنست که تشریف قدوم ارزانی داشته تمهید رقعة الاعتذاری بپردازیم و خاطر جناب آقا را از این رنج فارغ نمائیم زیاد مصدع نمیشود والسلام

انباشته: پر کرده و متراکم ساخته

فدایت شوم   این حبیب مهر فلان کاری کرده است که بحکم اشتقاق و مناسبت اسم منحوس او از همه احبا صرف نظر بفرمائید تا باین حبیب کرده چه رسد باو گفتم و تاکید کردم آنچه را که لایق این برد و برفتن حاضر کرده با آقا بیک که لمعه نور و حاکی طور است تسلیم نماید بلی دیروز پیغام کرم بندگان اشرف رسید اما چون وقت گذشته بود عذر خواستم و نرفتم و شنیدم که در غیاب من خیلی ملاطفت فرموده بودند از اعتراض خوانین محترمه بنده هم بتنگ افتادم که در جزو بیت و نهم مشغله دارید زیرا که در نزد ایشان چنین وانموده اید که با بنده اید و چون هفته بهفته و ماه بماه سرکار را نمی بینم معلوم میشود که حدس حضرات صحیح است (در کوی تو معروفم از روی تو محروم) باشد که تا انشاء الله فردا مشرف شوم و بتوسط آقا بیک سلمه الله تعالی بحضرات سفارش نمایم که بغلط نیفتند و از شما بر دارند و اگر یکشب در اینجا ماندید برای پی گم کردن بوده است والسلام

فدایت شوم   چندانکه از ظهور ملاطفتها و صدور رقیمجات و وصول

هدایای جناب جلالتمآب عالی تشکر دارم از تاخیری که در عرض جواب و اظهار مراتب ارادت روی داد شرمنده و خجلم و چیزیکه مایه تسلی است که تقصیر و تاخیر در ذریعه نگاری از قصور ارادت و طریق غفلت نبوده و تکیه و اعتماد بعفو و اغماض جناب عالی با گرفتاریهای خودم دست بهم داده مانع ذریعه نگاری و مایه خجلت و شرمساری شده است و شکر خدا را که بنیان اخلاصم (کجبل لا تحرکه العواصف) ثابت و راسخ است و تغییر پذیر نیست و بعد از تمهید معذرت و اظهار مراتب ارادت جناب جلالتمآب عالی را بوجود نور چشم مکرم حسنخان که از هر جهة قابل و لایق است تهنیت میگوئیم و امیدوارم که خدا او صاحب چندین چنین پسر شوند و آنها هم هر یک صاحب چندان چنین اثر و باقتضای لیاقت ذاتی و آثار رشد یکه بحمد الله از ناصیه او پیداست ایروزها حکومت مرند او را بحکومت سراب و گرمرود مبدل کرده ایم و انشاء الله سه چهار روز بعد از عید نوروز که انشاء الله تعالی بر جناب جلالتمآب عالی و همه خانواده جلیله مبارک و مسعود است او را روانه می نمائیم (باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است) از کار و حال مخلص سؤال بفرمائید با عمری بهشتاد رسیده و بنیه تحلیل رفته و قوای از کار افتاده با مشکلاتی که جناب جلالتمآب عالی بهتر میدانید بخدمت پر زحمت

و بکارهای پرخوف و خطر آذربایجان مشغولم نه پای رفتن و نه جای ماندن «مبادا
کار کس زین گونه مشکل» و با همه موانع و مشکلات بحمدالله تعالی تا امروز بنوعی راه
برده ام که عیب و نقصی روی نداده عافیت عاقبت را از حقتعالی مسئلت مینمایم
چندی قبل شنیدم که جناب جلالتمآب عالی از عالیجاه حاجی آقا بزرگ دو بطانه
سنجاب خواسته اید در همانوقت مخلص خواستم که انجام اینخدمت را مخصوص خودم
قرار دهم اما در تبریز هیچ سنجاب خوب بدست نیامد حتی از اردبیل هم خواستم
ممکن نشد لهذا بر سکو رجوع کردم و این روزها دو بطانه سنجاب ممتاز فرستاده
بودند که با همین بسته ارسال خدمت شد و امیدوارم که لایق و پسند جناب
جلالتمآب عالی بوده مخلص قدیم خود را بقبول آن سرافراز فرمایند زیاده مصدع نمیشوم
و همه اوقات مترصد وصول رقیمجات و رجوع فرمایشات هستم ۲ شهر جمیدالثانیه ۱۳۰۵

عریضه ایست که باعلیحضرت شاهنشاه شهید اعلی الله درجته نوشته است

تصدق خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم   دستخط مبارک زیارت شد
امر و مقرر فرموده اند که دنبالهٔ اقدامات و ترتیباتی که در کار شاهسون و نظم اتخاذ
داده شده قطع نشود تصدق خاکپای همیونت شوم این جان نثار از تصدق سر
شاهنشاه تکلیف چاکری و عبودیت خود را میداند و در هر امری که پای ادنی مصلحت

دولت

دولت در میان و مقرون برضای خاطر مبارک باشد سر و جان و مال خود را نثار مینماید
تا پای مصلحت بزرگ دولت چه رسد که متضمن هزار ملاحظه است و در اینمورد میراسدالله
خان سهلست که اگر برادر صلبی و بطنی خود جان نثار باشد ابداً حمایتی از او نخواهم داشت
و سرهم رفته دنبالهٔ آن ترتیبات را از دست نداده و نخواهم داد و از روزیکه مصطفی
قلیخان امیرتومان رفته الی الآن در پیشرفت خدمات مرجوعه باو ساعت بساعت
و دقیقه بدقیقه تقویتهای قولی و فعلی و تحریری نسبت باو بعمل آمده و خواهد آمد و این نوع
تقویت از تکالیف لازمهٔ چاکری جان نثار است و بتاج و تخت شاهنشاه روحنا
فداه که حضرت امجد والا دامت شوکته نیز بطوری خاطر خود را مصروف تکمیل آن ترتیبات
و تقویت امیرتومان فرموده اند که مزیدی بر آن متصور نیست و در صورتیکه خود را در خاک
پای اقدس همایون نظم و امنیت آنحدود میدانند لامحاله و بالضروره دنبالهٔ آن ترتیب را از
دست نخواهند داد و تا نقطهٔ آخر در تکمیل انتظام و موجبات امنیت آنحدود سعی
خواهند نمود و بالجمله از روزیکه امیرتومان باردبیل رفته آنچه لازمه بود باو دستور
العمل داده و تقویت نموده و آنچه را خواسته مجری داشته و آنچه نوشته همه را تصدیق
و هر کس را گفته دست بسته باو فرستاده ایم از جمله جعفرخان ایل بیکی شاهسون
اردبیل را دست بسته برای او فرستاده ایم و عبارت تلگراف که در این باب

ازاو

ازاو رسیده این است «مخصوص نظام ولایت و مرحمت بفدوی که جعفرخان را

حبس فرموده روانه فرمودند خدا سایه بندگان اجل را از سر فدوی کم نفرمایند»

چند روز قبل هم که دو نفر کدخدای فولادلو را که ملتجئاً باینجا آمده و بخانه مجتهد رفته

بودند بهر تدبیری که بود آنها را بیرون کرده محبوساً و مغلولاً برای او فرستادیم

و عبارت تلگرافی که در فرستادن آنها از مشارالیه رسیده اینست

«تلگراف بندگان اجل در فرستادن بیوک آقا و حاجی سیفعلی الآن در سه و نیم بعد از ظهر

شهر اردبیل زیارت شد و از این مرحمت جناب اجل عالی رفع خستگیهای چند

ماهه فدوی شد و جای هزار گونه شکر جهة فدوی دارد» حکم عزل و احضار

میر اسدالله خان را هم در همان ساعتی که دستخط مبارک زیارت شد بدون هیچ

ملاحظه برای او فرستادیم و در این باب نیز تلگرافی مبنی بر اظهار کمال تشکر و

رضامندی از او رسیده و از قراریکه خود امیر تومان تلگراف کرده میر اسدالله

خان نزد او رفته و مفهوم تلگرافهای امیر تومان اینست که خود او در مقام اصلاح صح

امر و رفع رنجش از میر اسدالله خان است و مقصود از این عبارت و اطاله این ۱۵۱ ز

عریضه اینست که در خاکپای مبارک مشهود و معلوم باشد که با آن ملاحظاتی که

هست و خاصه با ماموریت این جنرالی که تازه در دار الخلافه شده دنباله آن

ترتیبات از دست داده نخواهد شد سهلست در تکمیل آن لازمه اهتمام بعمل خواهد آمد

از جانب حضرت والا نیز دیروز خلعتی برای امیر تومان مرحمت و ارسال شد

الامر الاقدس الاعلی مطاع زیاده جسارتست عریضه ایست باعلیحضرت

اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه و اقتباس ایام سلطنة کبری در زمان عهد شاه در حکومت

قربان خاکپای مبارکت شوم   آرزو و آمال فدوی دائمی این بود که

در امریکه راجع باستان مبارک حضرت اقدس والا باشد مصدر خدمتی شود تا این

اوقات که فتنه غیرمترقبه عبیدالله و طوایف اکراد ظاهر شد این چاکر نظر باوامر

علیه همیونی با یکهزار نفر فوج گروس و چهار صد و پنجاه نفر سواره و دو عراده توپ

مامور شده و در حالتی که هیچ نوع تدارکی حاضر نبود فوج و سوار را با کمال

تعجیل حرکت داده و از راههای سخت و صعب غیرمعمول عبور کرده خود را

معجلاً باردوی بناب رساندم بعد از تلاقی این اردو بلافاصله معجلاً باتفاق

امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه از بناب حرکت کرده منزل بمنزل با نظم و ترتیب

شایسته بفرا قشلاق سه فرسخی قصبه ساوجبلاغ آمدیم و نظر بتدابیر و مقدماتی

که ترتیب داده بودیم از یکطرف سلسله جمعیت عبدالقادر پسر عبیدالله و

حمزه آقا از مهابت اردوی منصور متفرق گشته پسر عبیدالله از حدود سلدوز

بسمت نوچه و حمزه آقا بطرف منکور فرار کرده رفتند و از طرف دیگر همه علما و
مشایخ عامه و معارف و مساکین قصبهٔ ساوجبلاغ باکمال ضراعت اندر اطاعت
برآمده بامید عفو و رحمت شاهانه خود را باردوی منصور انداخته‌اند و بالجمله
از میامن اقبال اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی و مدد بخت حضرت اقدس والا
بواسطهٔ رکضت و حرکت این اردو شهر ساوجبلاغ مفتوح و ساحت این ولایت
از وجود منحوس اکراد صافی و از این نقطه تا حدود میانه لوازم امنیت دایر
شد و انشاء الله تعالی فردا که پنجشنبه هشتم ذیحجه است امیرالامراء العظام حاجی
صدرالدوله را با یکفوج سرباز و سیصد و چهار صد نفر سواره بقصبهٔ ساوجبلاغ
میفرستیم که بشرایط حکومت بپردازد و برای این چاکر کمال مفاخرت و مباهاتست
که بعد از انجام خدمت مرجوعه و ختم کلیهٔ این عمل محض شرفیابی حضور حضرت
اقدس والا روحی فداه بدار السلطنهٔ تبریز آمده و سعادت زیارت آستان
مبارک را دریابد زیاده جسارتست الامر الاقدس الوالا مطاع

رکضت حرکت

**عریضه ایست که بخاکپای اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه
مظفر الدین شاه دامت ایام سلطنة الکبری در زمان
ولایت عهدشان نوشته است**

قربان

قربان خاکپای مبارکت شوم اگر بشکرانهٔ تجدید شرفیابی و زیارت خاک
پای مبارک جان خود را نثار نمایم کافی نخواهد بود و از حقتعالی مسئلت مینمایم که
چاکر فدوی را بخدمتگذاری آستان مبارک موفق فرماید باکمال شرمساری
یکرأس اسب عربی و پانصد تومان وجه تصدق تقدیم نموده استدعا مینمایم که
بقبول این پیشکش ناقابل چاکر خود را قرین مفاخرت بفرمائید زیاده جسارتست
الامر الاقدس الامجد الوالا مطاع

کاغذیست که بجناب جلالتمآب عالی آقای اعتماد حرم دام اقباله

جناب جلالتمآبا باقتضای تکلیف چاکری یکقطعه گل الماس بضمیمهٔ یکفرده
قالیچهٔ کردستانی بتقدیم حضور حضرت مستطاب علیهٔ عالیه ملکه جهان دامت
شوکتها و یک حلقه انگشتر الماس بجهة سرکار علیهٔ عالیه معزز السلطنه دامت
عزتها ارسال شده خواهش مینمایم که قبول زحمت فرموده آنها را با سلام مخصوص
تقدیم بفرمائید و عذر ناقابلی و حقارت آنها را بخواهید زیاده زحمت نمیدهد

**کاغذیست که مرحوم مغفور شاهزادهٔ معظم عباس میرزای
ملک آرا رحمه الله تعالی نوشته**

قربان حضور مبارکت شوم مرقومهٔ مبارکه زیارت و از تهنیتی که باقتضای
مرحمت از تجدید ماموریت فدوی بآذربایجان فرموده بودید نهایت سرافرازی

حاصل

حاصل شد (گفتم که این تخت خداوندی تو نیست) و همه وقت التفات مخصوص نسبت
بفدوی داشته اند در ابقای ریاست تجارت جناب فخامت نصاب حاجی
میرزا کاظم اعتضاد الممالک فرمایشات حضرت والا مطاع و متبع است خود این
بنده نیز با ایشان سابقه مودت دارم و البته لازمه تقویت از ایشان بعمل
خواهد آمد مستدعیم که همه وقت این بنده را بصدور ارقام مطاعه و رجوع
فرمایشات سرافراز فرمایند زیاده عرضی ندارد الامر الاشرف الوالا مطاع

کاغذیست که بجناب جلالتمآب اجل وثوق الدوله مستوفی آذربایجان دام اقباله نوشته است

جناب جلالت مآبا مخدوما مکرما   رقیمه شریفه وصول ارزانی داشت
از تبریک و تهنیتی که باقتضای مکارم اخلاق و لازمه ملاطفت موروثی که در ماموریت
من با آذربایجان فرموده بودید نهایت امتنان حاصل شد هیچ شکسته نفسی و هضم
نفس نفرمایند که بحمد الله از عرق کریم و خانواده قدیمید و بهمه فضایل و کمالات
آراسته اید و از اینکه جناب آذربایجان با جناب جلالتمآب عالی است نهایت
خوشوقتی دارم اینمختصر را با کمال ارادت در جواب رقیمه شریفه نوشته و امیدوارم
که بعد از این باب مکاتبه مفتوح گشته همه روزه مخلص را بمژده سلامت حالات

شریف و رجوع خدمات قرین مسرت بفرمایند زیاده زحمت نمیدهم

فدایت شوم   چند روز قبل شرحی بخود سرکار و عریضه بحضور حضرت
ارفع امجد والا ولیعهد روحی فداه عرض کرده فرستاده ام البته رسیده است
امروز هم که دوشنبه پنجم ربیع الاول است قلمی برداشته و عزمی گماشته ام
که باز هم تجدید مطلبی کرده فصلی بر نگارم تا دیگر نگویید فراموشم کرده اید مجلس
ترتیبات ملکیه ما بالیمن و السعاده صورت اختتام پذیرفت و کتابچه مجدول
و مذهبی مشتمل بر یکمقدمه و پانزده باب و زیاده بر سیصد فصل و یک خاتمه بنظر
همیون رسید و موقع قبول و استحسان یافت و مخصوصا بندگان اشرف در
تمجید و توصیف آن از روی اعتقاد نه بر وجه رضاجوئی اجزاء مجلس مبالغه
کردند و این کتابچه ترتیبات ملکیه بشرف تصدیق ایشان نایل گردید امید
که چون کتابچه های دیگر کاغذ سوزن و رخنه روزن نشود (عشق میورزم و
امید که این فن شریف   چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود) و از ثمر
اجرا و فعلیت او بر خوریم و تا رفتیم که از ترتیبات ملکیه برآسائیم تمهید
اساس اردوهای پنجگانه که مرکز آنها تبریز و زنجان و طهران و کرمانشاهان

در مشهد مقدس باشد مأمور شده ایم که بریاست بندگان اشرف در ملزومات و
مقتضیات آن مذاکرات لازمه بعمل آید و اینهم کتابچه شده بنظر اقدس برسد
شمارا بخدا هیچ غصه نمیخورید که خودیرا بآذربایجان انداختید و از این مجلس
مقدس محترم دور افتاده و واقعاً امروزها مسئله مطروحه در دار الشورای کبری
منحصر بحساب و کتاب و معامله جنابعالی با معین التجار است چرا اینکار را قطع
و فصل نمیکنید و چرا راضی میشوید که این مطلب اینقدرها تجدید و تکرار شود هر طور
هست بگذرانید و دنباله این مطلب را قطع نمایید نمیدانم برادر مکرم آقا میرزا موسی
از ما چه گناهی دیده که رشته مکاتبه را گسیخته است مگر سرش بجای دیگر
بند است و یا جلال الدین رومی را در خواب دیده است که اشعار او را در سیاق
تحریرات خود بیاورد خوب جلال الدین محمد رومی نباشد شمس الدین حافظ شیرازی
باشد مقصود اینست که ما را از افادات و مفاوضات خودشان بی بهره
نگذارند این روزها من و جناب ناصر الملک عبا باز شده ایم و اگرچه معمول شاگردی
جناب حکیم الهی است یکثوب عبای بسیار اعلای ساده کاروان از سرکار میخواهم
که مثل همین عباهای متعارفی متداولی باشد نه عبای کردی آستین دار و اگر اینطور
عبای کاروان معمول نباشد با آقایان ساوجبلاغ خودمان بفرمایید که مخصوصاً سفارش
نمایند

نمایند و دستور العمل بدهند که آنطور عبا تمام کرده بفرستند و آنقدر صبر و تحمل
امل دارم که اگر یکسال دیگر هم باشد بوصل عبا برسم زیاده عرضی ندارم

برادر مکرم مهربانا   چندروز قبل جواب کاغذ شمارا نوشته فرستاده ام
البته رسیده است حالا هم در جواب کاغذ ثانوی و مسئله عمل بنائی آذربایجان
مینویسم که از قراریکه استنباط شد گویا چنین تصور کرده اید و یا چنان وانمود داده اند
که عمل بنائی از نواب والا اعتضاد السلطنه بآقای علاء الملک منتقل شده و بهمین
ملاحظه خواسته بودید که از ایشان حکمی بر طبق حکم سرکار والا در بقای آن شغل
در دست شما گرفته بفرستم لهذا اطلاع میدهم که آنچه بتازگی روی داده رجوع
عمل محاسبات و صدور بروات بنائیها با آقای علاء الملک است نه اداره
عمل بنائی بنابراین اظهار این مطلب و خواهش تجدید حکم را از علاء الملک مناسب
ندیدم و بلکه مضر دانستم و اما چون ممکن و محتمل بود که یکوقتی از شاهزاده بخواهند
و میرزا سید ابراهیم آدم خودشان را بفرستند برای سد این باب و ملاحظات
دیگر گذارش را بشاهزاده عرض کردم دیدم که با شما بر سر کمال لطفند احتیاطاً را
گفتم که اگر علاء الملک از شما خواهش نماید که عمل بنائی آذربایجان را بمیرزا
سیّد

سید ابراهیم رجوع نمایند قبول بفرمایند و برای آسودگی خیال و اطمینان آقا میرزا
موسی حکم مجددی در بقای شغل و استقلالش مرحمت بفرمایند فرمودند ابداً این
خواهش را از علاء الملک نمی پذیرم و بهتر از نوشتن حکم مجدد عریضه مخصوصی
در بقای عمل بنائی آنجا در دست آقا میرزا موسی بحضرت اشرف امجد والا ولیعهد
روحی فداه مینویسیم عرض کردم دیگر بهتر و قرار دادند که فردای آنروز عریضه را
نوشته برای من بفرستند که با کاغذ خودم بفرستم از قضایای اتفاقیه روز دیگر که
آدمی مطالبه آن عریضه فرستادم معلوم شد که دختر دوازده ساله شاهزاده پیچ
بدرد گلوی شوم نامبارک در فرح زاد درگذشته و شاهزاده از شدت علاقه
که بآن دختر داشتند عنان صبر و طاقت از دست داده و دیوانه وار سر بکوه و
بیابان نهاده روز اول را پیاده و بی اختیار بکن رفتند و از آنجا بازنکه و
رودبار تشریف برده اند و هنوز هم که هست هیچ تدبیری تسلی نیافته اند انشاء
الله تعالی همین که حالتی برای ایشان بهم رسید عریضه را گرفته برای شما میفرستم
و من خودم هم با کمال افسردگی این مختصر را بآن برادر نوشتم که منتظر نباشند ایام بسعادت

برادر مکرما — علاوه بر کاغذیکه با این چاپار فرستاده بود دیده دوسه کاغذ

دیگر

دیگر بوسایل مختلفه که یکی از آنها با حسن بیک یوزباشی بود از آن برادر رسیده
گاهی بواسطه کسالت مزاج گاهی بعلت کثرت تحریر و گرفتاری بمشاغل مختلفه فرصت
جواب نداشته ام و حالا با عذر از تاخیر جواب نوشتجات شما که هر یک مستقلاً
و فی حد ذاته شایسته هزار نوع تحسین و تمجید است کاغذیرا که آقای عبدالحسین
خان بخط خودش خدمت شما نوشته لفاً فرستادم و میرزا هادی خوب کرده است
که حق سکوت مراسله او را زودتر خدمت شما تقدیم کرده است اما آن برادر
نباید باین هدیه مختصر آقا راضی باشد و در جواب آن با آنقدر تیکه در ترکیب الفاظ
و خلق معانی دارید بنویسید که آنچه فرستاده است از یمی نمی و از فیضی غیضی است
و سرکار آقا نتوانند با آن طراریها و زبان بازیهای خودش شما را با این حرفها
ساکت و متقاعد نماید تا ببینم این دفعه آخر چه کرم میکند و چه کرامت مینماید
از قراریکه نوشته بودند جناب جلالتمآب آقای صدیق الدوله در باب چهارده
هزار تومان کسر و شکست و مخارج اتفاقیه جوابی مبنی بر اظهار ملاطفت نسبت
بمن بجناب جلالتمآب سرکار قوام الدوله نوشته اند میرزا هادی نیز همه وقت از
ملاطفتهای جناب ایشان مینویسد و بر مراتب اخلاص و امتنان من افزوده
و خدا گواه است که بنیان عقیده و نیت واقعی من نسبت بسرکار ایشان بر

طرار بروزن و معنی عیار که کیسه بر باشد

کمال

بر کمال موافقت و اخلاص است و در مقام حق و انصاف اگر من و جناب جلالتمآب صدیق الدوله قدر یکدیگر را ندانیم و یکدیگر با کمال موافقت و مخالصت را نزویم هم با آقا و صاحب اختیار خودمان و هم بشخص خودمان خیانت کرده ایم و حالا جای کمال خوشحالی و مسرتست که لله الحمد وضعهای نامبارکی که اسباب هزار مضمون شده بود بکلی رفع و زبان بدگویان بسته شده (روی بر روی دوست نه بگذار تا عدو پشت دست میخاید) آنچه در جواب جناب قوام الدوله بخط شما نوشته اند صحیح و قلم در کف دوست بوده است محققاً بدانند و قطع بفرمایند که یکدینار از کسر و شکست و مخارج اتفاقیه را بر عهده نخواهند گرفت و علاوه برآنکه سابقاً تحریراً و تلگرافاً بجناب قوام الدوله نوشته ام برای تقویت و تأیید جواب تازه هم که آقای صدیق الدوله باثیان نوشته اند فردا که دوشنبه است تلگراف قطعی مسکتی باثیان خواهم نوشت که از تکلیف تضییف کسر و شکست مرفوع الطمع باشند زحمت کشیده تفصیل را بجناب جلالتمآب آقای صدیق الدوله دام اجلاله اطلاع بدهید ۲۹ شهر رجب ۱۳۰۱

جناب فخامت نصابا مخدوما مکرما مراسله محبت آمیز شما واصل و از سلامت

احوال شریف زایدالوصف مسرور و خوشوقت شدم همین مراسله مشوشش که معلوم بود از روی کمال عجله نوشته اند هزار مرتبه از آن کاغذها که بملاحظه سجع و قافیه معنویتی ندارد بهتر و مطلوبتر است حقیقت برای من کمال تأسف حاصلست که در حالتیکه مدتها بود شوق ملاقات شما را داشتم در اینموقع که بآذربایجان آمدید نعمت ملاقات امتدادی نداشت و باز هم دوری و مهجوری رویداد از خداوند مسئلت مینمایم که بار دیگر بوسیله حسنه شرف ملاقات شما را روزی گرداند شرحی از ملاطفتهای جناب جلالتمآب سرکار امین خلوت در مسئله فاضل حساب مرقوم داشته بودید زایدالوصف ممنون شدم و حق اینست که جناب جلالتمآب معظم له اینده فعه حضوراً و غیاباً بقدری نسبت بمن اظهار ملاطفت فرموده اند که مافوقش متصور نیست در مسئله فاضل هم هر نوع مساعدتی فرموده اند اقتضای ملاطفت مخصوص ایشان است مخصوصاً شرحی مبنی بر کمال امتنان خدمت ایشان نوشته با همین پسته فرستادم که بتوسط معتمد السلطان میرزا محمد خان مستوفی ابلاغ شود زیاده زحمت نمیدهم و همه اوقات منتظر وصول رقیمجات و مرجوعات هستم

فدایت شوم — برحسب امر و ارادهٔ مقدسهٔ همیونی روحنا فداه تلگرافاً جناب جلالتمآب ساعدالملک را بجهة ماموریت سفارت لندن معین فرموده بودند معزّی الیه این ماموریت را برای خود مناسب ندانسته استعفا داد و اگر استعفا مینمود این مخلص استعفاء او را تصدیق و امضا مینمودم زیرا که در حقیقت در اینجا کسی دیگر نیست و معزّی الیه در انجام خدمات دیوانی با مخلص معاون و همدستیست چون این تعیین از دلایل مراحم خاطر اقدس شاهنشاه روحنا فداه در حق ایشان است عرض مینمایم که چون جناب جلالتمآب ساعدالملک را از دیوان مواجب و مرسوم درستی بقدر کفایت مخارج ندارد و صاحب عیال کلّی است اگر رای انور اقدس علاقه گرفته باقتضای عواطف شاهانه تا چند سالی مبلغی بر وجه انعام در حق ایشان مرحمت و مقرر فرمایند موجب حصول امیدواری و سرافرازی ایشان خواهد بود و با جمعیت خاطر در انجام خدمات دیوانی با مخلص همدستی و معاونت خواهد نمود

فدایت شوم — این فقره را بالضروره بجهة اطلاع خاطر شریف جناب جلالتمآب عالی دام اجلاله عرض مینمایم که دیلکیج و اجارود طالش بواسطهٔ اتصال

بسرحد

بسرحد روس نقطه بسیار مهم و خیلی محل ملاحظه است و نظم و امنیت آنجا کمال اهمیت دارد بعد از فوت مرحوم میر اسدالله خان صارم السلطنه حضرت اسعد امجد والا دامت شوکته با جازهٔ دیوان حکومت آنولایت را بمیر سلیمانخان سپرده واگذار فرمودند و چون در میان خانوادهٔ آنها عداوتیست میر محمد علیخان و میر رضا قلیخان چندی قبل به دارالخلافه آمده بکاغذپرانی و القای بعضی شبهات بکسان و بازماندگان خودشان در ولایت باعث اختلال نظم و امنیت آنولایت شده اند حضرت اسعد امجد والا باقتضای مصلحت حکم فرموده اند که دیگر خانهٔ اینها در نمین نماند از قراریکه معلوم شد مشارالیهما خدمت جناب جلالتمآب عالی عارض شده و فرموده اید کسی مزاحم و متعرض خانه و بازماندگان آنها نشود چون ماندن خانهٔ آنها در نمین بملاحظاتی که عرض شد خارج از مصلحت و باعث اختلال امر حکومت آنولایت است مخلص نفی و اخراج خانهٔ آنها را از نمین لازم میداند و حالا مقصود از عرض این تفصیل اینست که اگر مشارالیهما در اینباب مجدداً عریضه نگاری نمایند خاطر شریف مسبوق باشد که عیب این فقره همین است که عرض شد علاوه براین چون میر محمد علیخان آدمی نیست که آرام بگیرد و بقدریکه بتواند از اختلال امر حکومت نمین کوتاهی نخواهد کرد خیلی لازم و مناسبست که حکم بفرمایند

مشارالیه

مشار الیه را بدار السلطنه بیاورند که در اینجا باشد والّا امر حکومت آنجا مختل خواهد شد

بحضرت مستطاب اشرف امجد آقای صدر اعظم اتابک دام اقباله

فدایت شوم اوقاتیکه موکب مسعود همیون در آذربایجان نزول اجلال فرموده بودند بالمشافهة العلیه امر و مقرر فرمودند که مهندس مخصوصی فرستاده خط سرحد را از استارا تا ماکو بازدید نموده هر جا را که بجهة ساختن قراولخانه مساعد و مقتضی بداند تشخیص داده و صورت نقشه آنرا برداشته بیاورد که بخاکپای مبارک تقدیم شود چاکر نیز همان اوقات مقرب الخضره محمود خان سرهنگ مهندس را با دستورالعملهای لازمه مامور نموده و مخارج و تدارکات لازمهٔ ماموریت اورا هم مرتب نموده فرستادم از قراریکه مشار الیه اظهار داشته است بموجب دستورالعمل بعضی از نقاط خط سرحد را دیده لیکن اعتذار نموده که بواسطهٔ برودت هوا و عدم مساعدت وقت غالباً آن نقاط را نه گرفته و آن طوریکه باید ممکن و مقدور نیست که تمام خط سرحد را دیده و نقشه بردارد و اتمام این ماموریت موقوف بمساعدت هواست بنا بر این اطلاع خاطر شریف را لازم دانستم که تصور نفرمایند که مقررات همیونی را فراموش کرده و در اجرای اوامر مقدسه غفلت و قصور نموده بلکه محمود خان سرهنگ

مهندس

مهندس را با دستورالعملهای لازمه فرستاده ام و بتفصیلی که عرض شد بواسطهٔ عدم مساعدت وقت انجام این ماموریت بعد از عید خواهد افتاد و انشاء الله بعد از عید که هواها اعتدالی بهم برساند مجدداً مشار الیه را روانه مینمایم که خط سرحد را دیده نقشه برداشته بیاورد و بخاکپای مبارک تقدیم خواهد شد   ایضاً

بحضرت مستطاب اتابک دام اقباله نوشته است

فدایت شوم باقتضای ملاطفت قلبی از معتمد السلطان میرزا محمد خان مستوفی از درس و تحصیل فرزندی عبدالحسین که از متعلقان مخصوص جنابعالیست تحقیق و فرمایش فرموده بودند که نسبت بعلومی که تحصیل نموده امتحان تازه داده صورت امتحان اورا بتصدیق معلمش ارسال خدمت شود که اورا ببذل امتیازی سرافراز فرمایند برحسب فرمایش جنابعالی در مجلسی که ژنرال قنسول فرانسه و مقرب الخاقان میرزا احمد خان رئیس مدرسهٔ دولتی دار السلطنه تبریز و جمعی دیگر از معارف حاضر بودند امتحانهای خوب داده و اینست صورت امتحانهای اورا بتصدیق مسیو لامیر معلمش ارسال خدمت نمودم و چنانکه بملاحظهٔ جنابعالی خواهد رسید در همه علوم باو تصدیق نمره ده داده است چون دو سال قبل که امتحان داد از مدرسه مبارکه باعطاء یکقطعه مدال نقره سرافراز شد التفات

فرموده

فرموده تصدیق معلم اورا بنظر انور اقدس رسانده از خاکپای مبارک مستدعی
شوید که غلامزاده و خانه زاد مخصوصی خودتان را با عطاء یکقطعه مدال طلا سرافراز
فرمایند و محض اینکه فرزندی عبدالحسین معروف خدمت جناب عالی باشد
اورا بشناسید یکقطعه عکس او را لفاً ارسال خدمت نمودم زیاده زحمت نمیدهم
ایام عزت و سعادت مستدام باد

بحضرت مستطاب اشرف آقای صدر اعظم اتابک دام اقباله نوشته

فدایت شوم مرقومهٔ شریفه زیارت شد و از شاهی و اشرفیهای
اعلیحضرت همایون اقدس شاهنشاهی روحنا فداه بر مراتب سرافرازی و افتخار
افزود زبان اینچاکر از شکر مراحم و الطاف شاهانه و انظار دستخط مبارک
تلگرافی قاصر است هم مگر حسن بیان جناب جلالتمآب عالی مراتب فدویت
و چاکری و تشکرات چاکرانه این پیره غلام را به پیشگاه حضور اقدس همایونی
عرضه دارند و از حقتعالی مسئلت مینمایم که جان ناقابل این چاکر جان نثار را
تصدق ذات اقدس و وجود مقدس شاهنشاه بنده نواز کرداند احوال
این بنده از توجهات مبذوله شاهنشاه روحنا فداه و تلطفات متواتره
جناب جلالتمآب عالی رو ببهبودیست و امروز که یکشنبه هیجدهم است اقبال

دخیران

دخیران سعادت تشرفیابی حضور مبارک حضرت ارفع امجد والا دامت شوکته را
دریافت نمودم و مرحمتهای فوق العاده نسبت باین چاکر مبذول فرمودند
در همین روز بتجویز اطباء بجهة تغییر آب و هوا بباغیکه متعلق بامین الوزاره
و در خود شهر تبریز است رفته چند روزی در آنجا اقامت خواهم نمود و بعد از
اینکه اظهار خدمت نمایم عرض مینمایم که در ایام ناخوشی در حین اشتداد مرض
که مطلقا امید حیات نبود خود را از کار معاف نداشته با قضای تکلیف
چاکری و عبودیت بتمشیت کارها مشغول بودم و تا جان در بدن و رمق در
تن دارم در هر حالت باشم از شرایط چاکری و جان نثاری و از تکالیف
بندگی و عبودیت خود دم قصور نخواهم کرد زیاده مصدع نمیشوم ایام شوکت و
جلالت مستدام باد

ایضا بحضرت مستطاب اشرف آقای اتابک دام اجلاله نوشته

فدایت شوم این فقره را بالضروره و بر وجه حقیقت عرض مینمایم که از
روزیکه نواب والا شاهزاده نصرة الدوله باینجا آمده بهر خدمتی مامور شده
و هر کاری بایشان رجوع کرده چه از امور نظامی و بنائیهای ابنیهٔ دولتی و
عمل مالیات شهر و بار کرده همه را بطور اتم و اکمل از عهده بر آمده و در اجراء

و انجام

وانجام خدمات مرجوعه بخود نهایت مراقبت و مواظبت را داشته و دارد
فوج دوم خاصه و ششم شقاقی را که سابقا نهایت بی نظمی و اختلال را داشت
ولی پاتراز آنها فوجی نبود از روزیکه بایشان سپرده شده بطوری در تعلیم
و تربیت و پاداری و انتظام آنها اهتمام نموده که بالفعل از هر حیثیت سر
آمد افواج آذربایجان هستند و مالیات شهر و بارکرده هم همیشه دو ماه باخر
سال مانده بدون یکدینار باقی تمام و کمال پرداخته است و سر هم رفته مراقبت
و مواظبت ایشان در خدمات مرجوعه در این سفر در خاکپای همیونی روحنا
فداه مشهود و معلوم و برای شریف جناب مستطاب عالی مکشوف کردیده و حالا
بدون اینکه تصور فرمایند مقصود از این عرض ازدیاد ابواجمعی ایشان است
محض دولتخواهی عرض مینمایم که عمل فوج تخته قاپوی قراجه داغی بواسطه اینکه
علیقلی خان سرتیپ صاحبمنصب بیجانی است و بدرستی از عهده نظم فوج مزبور
نمیآید خیلی بی نظم شده و باطنا هم فوج از او ناراضی هستند و اگر چند وقت
دیگر هم بهمین حال بماند رشته نظم این فوج کسیخته خواهد شد اعتقاد مخلص
این است که چون ایل و سواره حاجی علیلوی قراجه داغ سپرده شاهزاده
نصرة الدوله است و قسمت عمده این فوج نیز از ایل مزبور است و اگر

ریاست

ریاست این فوج هم بایشان رجوع شود مطمئنا فوج را خیلی خوب و بقاعده
منظم خواهد نمود و مقصود بالاصاله مخلص در هر موقعی پیشرفت خدمات دیوانی است
اگر جناب مستطاب عالی هم این رای و عقیده مخلص را می پسندید مراتب را
بخاکپای همیون اقدس اعلی روحنا فداه و فرمان تفویض ریاست فوج   معروض
مزبور را باسم معزی الیه صادر فرمایند در صورتیکه این عرض در خاکپای مبارک
موقع قبول یابد البته قرار وجه تقدیمی و پیشکشی را هم داده از نصرة الدوله
دریافت شده تقدیم خواهد شد زیاده مصدع نمیشوم

برادر مکرم مهربان   نوشتجات یکورقی پشت و روسیاه با خط غبار
شمارا بجناب امین لشکر می بینم و حظ میکنم (قیامت میکنی موسی بدین شیرین
سخن گفتن   مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خایی) ماشاء الله چند انکه
جناب حکیم سلمه الله تعالی و ادام الله برکاته کثیر الکلامند اینهمه شما کثیر
التحریر شده اید (بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود   اینهمه قول و غزل
تعبیه در منقارش). معلوم میشود جناب امین لشکر نفس تازه در شما بکار
برده و یک تصرف نو ظهوری که برای ایشان اشکالی ندارد در مزاج شما

بهم

بهر سانده اند که بیاد ایشان و عشق ایشان اینهمه مینویسید و باز هم ختم کاغذ باین
عبارتست که چون وقت حرکت پسته بود فرصت عریضه مفصل نبود و اگر خدای
نکرده فرصت بداشتید چه قدر مینوشتید اشعار مثنوی را عجب در سیاق
کلام میگنجانید مگر حضرت مولانا با آن مقام عرفان مجلدات ششگانه مثنوی
خودش را برای روابط منشآت شما انشاد کرده و همه را حاضر ذهن و اسیر
حافظه قرار داده برای تکمیل هر مطلب و ایراد هر معنی اشعار مثنوی را گاهی بوجه
تضمین و گاهی بعنوان حشو ملیح و گاهی بر سبیل توشیح در تحریرات خود درج مینمائید
و نمیدانید در این فن چه مهارتی بدست آورده اید در ضبط مثلها و اصطلاحاتی
که خاصه مرحوم سردار بود چه قدرتی ظاهر مینمائید نقل قولها که از سرکار وقایع
نگار میکردید با نها عرضه داشت مینویسید مژده خوبی شما میدهم که نوشتجات
شما بطوری در جناب امین لشکر اثر نموده هر وقت پسته تبریز میرسد و یک
بسته بزرگ پاکتها بعنوان ایشان میآورند پاکتها را بهم زده نوشته شما را
جستجو مینمایند و همینکه کاغذ شما را پیدا کردند دیگر پاکتها را که غالبا دائر بامر
گمرک و مطالب عمده است جمع کرده با کمال نفرت و اکراه دور میاندازند و
میگویند میرزا امین اینها را ببرید و میرزا محققی خان را ببینید اگر چیزی دارد

فردا

فردا من بگوید و آنوقت در حالتیکه من اگر شطرنج بست متقابلا در ده حرکت یکمه
مات میکنم و اگر تخته است خودم را غالب می بینم و میخواهم زودتر بوصل امیر نایل
بر سم جناب امین لشکر با نشاطی هرچه تمامتر بگشودن پاکت مشغول میشود و هنوز طلیعه
خود کاغذ نمودار نشده خنده های وجدانی میکنند و چون کاغذهای شرح کشافی
مثنی و ثلاث و رباع را میگشاید من و سرکار معاون می بینیم که خواندن هر یک
از آنها اقلا یکساعت دراز و طول میکشد من از تعطیل خط طلب و جناب معاون از تأخیر
شغل و اوقاتمان خیلی تلخ میشود و میگوئیم آقای امین لشکر شما را بخدا این چه وقت
خواندن کاغذهای مزخرف میرزا موسی است این مرد عزیز بتبریز رفته با هر پسته
دو هزار بیت کتاب جمع میکند که نثرش همه خالی از سجع است و نظمش همه عاری
از بحر بیندازید و بیا بازی را تمام کن میخندد و میگوید خیر معاون کاغذها را از
دستش میقاپد و کشمکش غریبی رو میدهد زیاده زحمت نمیدهم

روحی فداک ای محتشم لبیک لبیک یا صنم ای روی تو شمس الضحی وی
روی بدر الظلم (این منم کز تو پیامی بمن آورد نسیم) مدتها بود که خودم را خوش
بخت میدیدم و خوشوقت بودم که سرکار والا کاغذی بمن مینویسید حالا نمیدانم

چه

چه گناهی کرده ام که بعقوبت آن باب مکاتبه سرکار مفتوح گشته و من مجبورم
که با کمال اکراه بتحریر جواب پردازم و بر خلاف نیت واقعی خودم مبارکی
و سعادت این عید سعید و سال جدید را بسرکار والا مسئلت نمایم و بالفرض
که از صمیم قلب هم باشد مثلاً دعای نامستجاب خواهد بود فرموده اید که چون در
اینجا خرجتان زیاد بود و دخلتان کم مارا بسعادت دوری خودتان افتخار داده اید
از این ملاحظه حسنه سرکار والا و از این سعادتیکه بما ارزانی داشته اید از جانب
خودم بالاصاله و از جانب همه اهالی آذربایجان بالوکاله از سرکار والا تشکر
و از حقتعالی مسئلت مینمایم که این نعمت را از ما باز نگیرد و با دامه آن بر ما منت نهد
(که بهتر بود دوری دوستی) زیاده زحمت نمیدهم امیرزاده ها را که مصداق
یخرج الحی من المیت هستند سلام میرسانم دهم رمضان بهت روزه معلوم است

برادر مکرم مهربانا تهنیت نامه شما هما نطور که فرخی در تعریف قصیده
خود گفته (از هر صنایعی که بخواهی بر او اثر وز هر بدایعی که بجوئی بر او نشان)
با پسته گذشته رسید چندانکه شما از روی کمال محبتی که با من دارید ماده را مستعد
دیده و نظماً و نثراً داد معنی داده و حق تبریک و تهنیت را ادا کرده بودید

از

از تکرار مطالعه آن برای من بهجت و مسرتی بی اندازه رویداد و از هر حرفش نمایان
و از هر کلمه اش هویدا بود که آنچه نوشته اید از دل بر آمده است و بیشتر باعث
امتنان شد میدانید که عادت من بر کار نمائی و اظهار هنر نیست اما بدانید
که کار حسن بیک نهایت اهمیت داشت و امری بود که باقبال شاهنشاه و بدستبخت
حضرت امجد ارفع والا باین خوبی و زودی بسهولت انجام یافته و الحمد لله
تعالی که قشون مأموره در تسخیر و تصرف آن اماکن سخت و آن استحکامات و
ملزومات خدمت و رشادتی کردند که قشون هیچ دولتی نکرده است در
کاغذ آخر که با این پسته رسید شرحی از صدمه زلزله و شکستن مبلغی از اسباب
و شکست خانه نوشته بودید باعث تأسف شد و جای شکرش باقیست
که لله الحمد بز عفران باجی صدمه نرسیده و در زیر دیوار نمانده است برای
کسر اسباب و تعمیر دولتسرا با همین پسته پانزده عدد امپریال فرستاده شد
تا ببینم در مسئله مرد و شست چه باید که امری محتوم و دینی ثابت و ادای آن
واجب است خودت بگو و انصاف بده بیش از این نمیتوانم نوشت
زیاده زحمتی نیست حسنعلی

فدایت شوم مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد نیست خبر مگر دان که

مبارک فالیست ، پریروز در وقتیکه بحمام رفته بودم آدم سرکار عالی آمده

خبر تشریف قدوم شریف را داده در حالتی که از مراجعت سرکار هم مطلع نبودم

و اشتیاق زیارت بکمال بود این نوع ملاطفت و یادآوری که بر مژده مراجعت

ازده علاوه شد بر خوشبختی خود حمل کردم و این نعمت غیر مترقبه را بفال نیک

گرفتم و آنروز مهلت دیروز جمعه را هم تا وقت غروب منتظر حصول این سعادت

بودم معلوم شد که این نیز مثل سایر اخبار ان سعد بوده که متعلق بدیگران و سهواً از

بالای سر ما گذشته علی ای حال امروز که شنبه و برای طبقات مطلق مردم وقت

کار و برای سرکار عالی و این مخلص بالاستثناء شنبه و آدینه یکی است طرف عصر

اگر تشریف قدوم ارزانی دارید حاضر و شاکرم و اگر در دولتمنزل تشریف خواهید

داشت شرفیاب خواهم شد که شوق زیارت تجدد کالست هر دو استدعا را

مانعی باشد یا رفع با فردا و پس فردا با ما قه صحبت باقی ادام الله اقبالکم زیاده عرضی مصدع نمیشوم

قبله و امیدگاها عمر و دولت عالی پاینده و سیف الدین خان زنده

باد و بنده زاده یحیی بوبای کرمان درگذشت و جمعی کثیر از صاحبمنصبهای معتبر و

سرباز فوج کروس بدو ملحق شدند و از این قضیه ناگهانی و بلای آسمانی ماتم و

مصیبتی بعامه این مردم رویداد و پریشانی و اختلالی در امر فوج و ولایت بهمرسید

که بسالها و عمرها اصلاح نخواهد شد و این بنده را در مقابل تقدیر باریتعالی جز صبر

و شکر چاره نیست بهرامخان برادرم را ببرهنگی اینفوج برق زده فرستادم

و مرخصی فوج را از کرمان مستدعی شدم اگرچه سرکار اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی

مرحمت فرموده فوج را مرخص کردند و حکم شد که فوج قراگوزلو برود و

فوج کروس برگردد اما بندگان عالی میدانند که تا مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه

بر خود بجنبد سال با آخر خواهد رسید در ششم رجب عازم همدان شده و دو روز

قبل از ورود موکب همیون وارد گشته یکشنبه سیزدهم رجب در شورین

شرفاندوز خاکپای مبارک شده مرحمت زیاد فرمودند و السلام

فدایت شوم مرقومه نیشتم محترم باعث گشته تفاخر کند بدو ایام

روز مرا مبارک و چشم مرا روشن کرد قالیچه نوظهور جدید الاختراع نیز مانند جمشید

مرا بتخت نشاند در عالم خیال آنحالت بر خاستن از تالار حکومتی و آن

روش چرخ چنگی و آن عینک مقعر سر و آن زلفهای حرمانی سرکار والا در نظرم مجسم
کرده بی اختیار خندیدم و معلوم شد آقا میرزا علی اصغرخان کتابدار باستمالی را
بخوبی و بر وجه اتم و اکمل از سرکار والا یاد گرفته نوشتجات مرا تذهیب کرده و تو
خودت هم با آن طراریها و زبان بازیها و کوششها و عیاریها که داری من
بیچاره مرد را بدست انداخته تذهیب خط را بخرج من میدهی حالا که هیچ شد
روح جمشید آتش بگیرد حیف از آن پشم و کرکی که در آن قالیچه بدطرح خام خنک
منحوس بکار برده اید عمر و دولتتان زیاد که بیست هزار تومان بشما ضرر زده اند
اگر تو آنی که من دانم هزار کلاه برای دیوان میدوزی و بهانه ملخ خوارگی
بیست هزار تومان میدهی مهلت بیست هزار تومان مصرع پر میکنی و حالا
باید من در مدرسه شما درس بخوانم تا ببینم در باب سی و هشت هزار تومان فاضل
حساب امساله با دیوان چه میکنم دیگر مثل تو سرسخت و باغیرت تن بقضا
دهی که از میان تارنجان بار دوی دولتی رفته کارهای مرا صورت بدهیت
زیاده زحمت نمیدهم

کاغذیست که مرحوم مغفور میرزا عبدالرحیم خان قائممقام رحمه الله تعالی در اوقات کارگذاری آذربایجان نوشته است

فدایت شوم   شکر خدا را که کسالت مزاج شریف رفع شده و خوردن
مسهل خیلی لازم بود جوابی که با فندی نوشته اید مسیو پطروف جواب مراسله
جناب عالی را در مسئله زین العابدین موافق قاعده نوشته و حق این است که
امیرتومان در فرستادن او و برادرش خیلی عجله کرده و گویا مقصود بالاصالة اش
این بوده که نهایت درجه اهتمام خودش را نسبت باظهارات قنسولگری ظاهر
نماید و مقصود من از فرستادن کاغذهای امروزی ایشان این بود که دلایل
اقدامات امیرتومان در امور راجعه بقنسولگری بر وجه اتم و اکمل ظاهر شود و بدانند
که امیرتومان زین العابدین و برادرش را تحت الحفظ فرستاده البته بجنرال
قنسول اطلاع داده اید و هر وقت جواب رسید اظهار بفرمائید که آنها را مراجعت
بدهیم خطوط من در نزد آقا میرزا مهدی مثل شاهدی در مجلس کوران و مصحفی
در سرای زندیقان و بر جناب عالی لازم است که اگر تفویض مملکت آذربایجان را
هم بایشان وعده داده باشید آنچه از خطوط نحس من در نزد ایشان است
بلطایف الحیل و مواعید عرقوبی همه را از چنگ ایشان بیرون بیاورید که در
دنیا و آخرت مصاب و ماجور خواهید بود زیاده زحمت نمیدهم

ایضا مرحوم قائممقام نوشته است

فدایت شوم رقیمجات جناب عالی همه وقت طرب انگیز است و نشاط آمیز
خصوصاً این رقعه آخری که مملو از ملاطفت بود یادگاریهای خوب و خوش گذشتهای
ایام صحبت را مجسم فرمود (یاد یاران یار را میمون بود خاصه لیلی کان
این مجنون بود) از جمله چیزهائیکه باید در مرکز خود قرار بگیرد وحق بمن له الحق
برسد استقرار جناب عالی در بساط پیشکاری آذربایجان بود و از دلایل حق گذاری
دولت کامروز رسانده است سزارا بسزا وار بر فوت مرحوم صدر الشعرا تأسف
و بر جانشینی شوکلا یعنی نواب ایرج میرزا خوشوقت شدم و قصیده های او را
که فرستاده بود دیدم مکرر مطالعه کردم و لذت بردم که بی مبالغه و اغراق تالی
قصاید فرخی است و در فصاحت لفظ و عذوبت عبارت داد شاعری
و سخنوری داده و روان مرحوم صدر الشعرا را شاد کرده جواب کاغذش را
با بیست تومان صله بحواله علیقلی خان فرستاده و ادای حق تکمیل لیاقت و
استعداد او را بجناب عالی رجوع مینمایم که قدردان و مربی و مشوق او و امثال او هستید
احوال مخلص بحمدالله خوبست و بهار امسال کردستان . . . شاهد قصیده
مشهور ناصرخسرو علویست و از جمله ابیاتش اینست (بستان بهشت وار شده
لاله رخشان بسان چهره حورا شد گر نیست معجزه ابر یوسف صحرا چرا چو روی
زلیخا

زلیخا شد) و چون اطراف قصبه سنندج ییلاقات و چشمه سارهای ممتاز دارد
مخلص بی اختیار هر دو روزی یکبار سوار شده بیک جائی میروم (هر جا که هست
بی تو نباشد نشست ما) از جناب عالی چه پنهان که دو سه اسب قائم مقام پسند
خوب هم تحصیل کرده ام قطع نظر از اینکه در کالسکه و درشکه نمیتوان حرکت کرد
بعشق این اسبها همه جا سواره میروم و کالسکه بیچاره کلی مهجور و متروک مانده است
و هیچ تصور نفرمائید که با وجود این اسبها از ظرافت آن اسبی که از جناب عالی
خواسته ام افتاده باشم بلکه منتظر آن هستم تا کراهتی برای خودم ثابت کرده و از چنگ
حضرت قائممقام اسب بیرون آورده باشم خوب حالا بفرمائید این بکجا حسابست
و در کجا باید نوشت که خوانین ماکو مالیات لزومی خود را ندهند و علیقلیخان
گرفتار عمل آنها شده در دار السلطنه تبریز سرگردان و معطل بماند (اگر مراد توای
دوست نامرادی ماست مراد خویش دگرباره من نخواهم خواست) مستدعیم
که در ایصال حوالجات بخوانین یاغی ماکو توجهی کامل بفرمائید که علیقلیخان زیاده
بر این معطل نشده بتواند مراجعت نماید چهار روز است که فرزندی عبدالحسین
از طهران مراجعت کرده وارد کردستان شده و باقتضای بالارث والاکتساب
که دارد بجناب عالی سلام میرساند (بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی
بعید

بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی والسلام

روحی فداک   این کاغذ شما را جناب مستشار الملک رساند آمنّا و سلّمنا
که عزیز الله میرزا همینطور بوده است که نوشته اید امّا حاجی صدر الدوله که آنطور
نبود و هیچ میدانید که بر سر او چه آوردید و از روزیکه این فوج ششم را بشما داده اند
چه زحمتها بمن داده اید و در سر فوج دوّم خاصّه و در سر هر کاری که بشما رجوع
میشود مرا بچه مرارتها میاندازید و چه قدر تکلیف را بر من دشوار میکنید حق تعالی
توفیقتان بدهد که در سر یک شاخه بند نمیشوید و در آن واحد بهزار طرف دست
میاندازید که اگر بگویم شرح آن بچه شود حالا و بنقد حرف در سر عزیز الله میرزا
و ایل کلوکوجانلو ست که مثل خون سیاوش در جوش است و چون ثابت
و محقّق است که نه شما برای چهل نفر سربازی که هست از ایل فربور دست
بر میدارید و نه حاکم خلخال هر که باشد با موضوعی آن ایل میتواند حکومت نماید اعتقاد
و اجتهاد آخر من اینست که فوج ششم را بفوج قهرمانیّه تبدیل نمایم که این گفتگو
و اختلاف از میان برخیزد و شما هر روز و هر ساعت خاطر مبارک حضرت

اقدس

اقدس والا دامت شوکته را آماده سیاست عزیز الله میرزا نکنید و با اینهمه
محبّت و مهربانیهای من و اینهمه مشاغلی که بدست خودم و توسّط خودم بشما سپرده ام
مرا حامی عزیز الله میرزا ندانید و تصوّر نکنید که جانب او را بشما ترجیح میدهم
و چون حرف باینجا کشیده اینخواهش دوستانه را از شما میکنم که با پی میرزا
حسنخان مباشر خالصه نشوید که اشهد بالله خیانت بحضرت والا روحی فداه است
و این رشتهٔ خالصه را هم که قوام گرفته است مختلّ خواهید کرد زیاده تصدیع نمیدهد

کاغذیست که باشرف والا شاهزادهٔ اعظم فرمانفرما دام اقباله العالی نوشته است

روحی فداک   دو نوشته شما با مکتوب آقری رسیده و اگر شما
این آقری را نفرستاده بودید من خودم از شما میخواستم و حالا که فرستاده اید
امتنان خودم را از این هدیّه موقع شما اظهار مینمایم چه خوب شد که اسباب
موزیک را تحصیل و کثافت این اسبابهای کهنه و شکسته را رفع کردید آمدن
معلّم دیگر نیز لازم بود و منّت همهٔ اینها را از شما داریم و معلّم را زودتر بفرستید
و ضرورت ساختن قراولخانه را خاطر نشان کرده احکام لازمهٔ آنرا صادر
نمائید اگر چه تا این ساعت جوابی از شما نرسیده که سیصد تومان پیشکش اسبابهای

موزیک

موزیک را چه باید کرد اما محض اینکه عوض این تنخواه زودتر بشما برسد شرحی بمقرب
الخاقان میرزا محمد خان خودمان نوشته لفاً فرستادم که از کسان حاجی سید
مرتضی وجه مزبور را گرفته بشما تسلیم نماید کاغذهای شما را به پیکلربکی داده و از مسطورات
آن مطلع شده ام اگرچه باقتضای غیرتی که دارید جوابهای دندان شکن بآن
هرزه چانه معروف و یاوه گو داده اید اما هیچ راضی نیستم که بار دیگر خود را
با آنها طرف معارضه قرار بدهید که قابل سؤال و جواب نیستند در کاغذ
پیکلربکی پاره چیزهای دیگر هم نوشته بودید اگرچه تحصیل برائت ذمه لازمه بشریت است
اما باعتقادیکه بشما دارم ذمه شما بی اقامه دلیل از هر نسبتی بری است و هیچ
لازم نبود که خود را بنوشتن آن شرح گستاخ به پیکلربکی مشغول و نیت رفتن
تکیه را عنوان نمائید که با شما خیلی کار داریم و وقت حاجی شدن شما نیست
از پیکلربکی بواسطه غفلت زیادی که در تکالیف خودش دارد قدری دلتنگی
دارم و امروزها خیلی او را پیچاندم و اگر زود دنیائی دیگر یادش نرسی سکته
عظیمی به (پورنسیول) او خواهد رسید قراسورانها هم بطوریکه باید متوجه حفظ
نظم راهها نیستند بلکه خودشان و مخصوصاً دسته رستمخان بسرقت مشغولند
از جمله در همین دو سه روزه چند نفر در نزدیکی کاکان لخت کرده اند که از قرینه

وقیاس

وقیاس و علامت و سراغی که برداشته اند مرتکبین از قراسورانهای رستمخان
هستند سرهم رفته تعجیل شما در مراجعت ضرورت کلی دارد از تحصیل لقب فرمان
فرمائی برای نواب مستطاب ناصرالدوله خیلی خوشوقت شدم انشاءالله مبارک است
و بیشتر خوشحالی من در اینست که بدستیاری شما این لقب موروثی باشان مرحمت
شده هزار آفرین بر شما که حق برادری خودتان را ادا کرده اید و بر وجه وصیت
مینویسم که شما دو برادر باید قدر همدیگر را بدانید و با کمال موافقت با هم راه
بروید که (باتفاق جهان میتوان گرفت) زیاده زحمت ندارم باز تأکید
مینمایم که هرچه زودتر مراجعت نمائید

برادر مکرما نوشتجات مشتمله بر تهنیت و تعزیه و اخبار و وقایع
و صورت کارها و تشریح و تشکیل حالتها که هر یک در رتبه و مقام خودش کامل
و جامع و با فصح لسان و ابلغ بیان انشاء شده بود رسید و بر همه آنها که صادر
و ناشی از کمال صدق و صفا و مهر و وفای آن برادر است منتهای رضامندیها
داریم و چون ممکن نیست که بهر یک فصلی بنویسیم باختصار کوشیده اجمالاً اشعار
مینمائیم که چشم آب نمیخورد وظُلُماتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ بنظر میآید و بعبارة

اُخری

اخری وادیها و برزخهای محسوس مشاهده میکنیم که طی کردن آنها کار حضرت فلیست
و باز هم بلفظ و عبارت دیگر ادا مینمایم که زه کردن این کمان بسی دشوار است
زیراکه در هر امری از امور تناسب اجزاء و موافقت آراء و تساوی اشخاص
و اجتماع عقول لازم است و از قراین معلومست بر ما جای هر یک از این چهار پا
بر پشت آهو و پر تیهو است چنانکه فرخی گفته (حال دل آنجا انیست حذر ایقوم
حذر) و هر گرا عقلی در سر است بحکم (لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه) نباید خود را
بورطه هلاک بیندازد و با این معلومات و با این محققات نهایت تکلیف آیا منست
که بیایم دست پیچم و میدانم وقتی که آمدم و دیدم چیزی بر اعتقادم نخواهد افزود
و همین است که هست آبرو و اعتبار ذره ذره بدست آمده خدمت و زحمت
پنجاه ساله را بیک خیال موهوم و یک تصوریکه بر بطلانش دلایل عقلیه حاکمست
از دست نباید داد بدانید و آگاه باشید که مانع بزرگ آن چیزیست که شما
رفع آنرا سهل و آسان میدانید و من غیر ممکن و محال میدانم باشد تا انشاءالله
بیایم و بر شما ثابت و محقق شود که قصه آب و آتش است و تغییر خلقت امکان
ندارد و منهم آدمی نیستم که بنا ملایمات تحمل نمایم اینکاغذ نکته ها و گوشه ها دارد
شما با قریحه و اریحیه خودتان استنباط و استدراک نمائید که چه چیز است و مقصود

چ

چیست و همین کاغذ را باید نگاهداشته با احدی ننمائید تا وقتی که انشاءالله ملاقات
میسر شود بخودم تسلیم نمائید والسلام والاکرام

کاغذیست گویا مرحوم مبرور میرزا قهرمان امین لشکر نوشته است

فدایت شوم   همه اکرامات و احترامات حضرت مشیر سلمه الله تعالی
یکطرف و دادن کالسکه مخصوص یکطرف که اگر آن نبود گرمای بهمن دشت صوفیان
و دیگر منازل خرانم کرده بود حالا هم از دوری شما نیمه خرانم و حالتی ندارم که
(صعب است جدائی بهم آموختگان را) بیائید و بعد از این باب مکاتبات
در جوع خدمات را مفتوح فرمائید که هر دو را بجان و دل مایلم ایندفعه از صدق
و صفای فیمابین سرکار شما و سرکار نایب الوزاره لذت بردم انشاءالله تعالی
این رشته را محکم بدارید که خلاف و نفاق عاقبت ندارد و فساد و عناد عاقبت
نیارد یوسف بیک کالیچی و بهرام بیک یساول شرط خدمت بجای آوردند
و خیلی زحمت کشیدند اگر حیدرقلی بیک در تبریز بماند نسبت باو التفاتی بفرمائید
که بیچاره از دست رفته و از پا افتاده زیاده زحمت میدهد شما را بخدا و
آقا اصغر را بشما می سپارم مخلص محسنعلی است   ربیع الاول ۱۲۸۲

فدایت

شود و مستدعیم که همه وقت بتحریر رقیمجات و رجوع فرمایشات مخلص قدیمی خود را
قرین مسرت فرمایند زیاده مصدع نمیشوم ایام شوکت و اقبال مستدام باد مخلص

فدایت شوم   در مواقع عدیده بتوسط جناب مستطاب عالی مراتب
خدمات و کفایت عمدة الامراء العظام حاجی میرزا حسنخان سرتیپ اول
قورخانه در حفظ و ضبط اسلحهٔ دیوانی و ذخایر نظامی آذربایجان معروض
خاکپای همایون روحنا فداه گردیده و خود جناب مستطاب عالی نیز که در مراجعت
موکب فیروزی کوکب همایون روحنا فداه از سفر فرنگستان که تشریف فرمای
دار السلطنه شدند وضع و ترتیب قورخانه و انبار و ذخایر را ملاحظه فرمودند
و چون با اینهمه مواظبت مشارالیه در خدمات دیوانی مواجبی را که کفایت
امر معاشش او بکند ندارد لهذا مستدعیم که مراتب استحقاق او را بعرض
خاکپای مبارک اقدس اعلی روحنا فداه برسانید و مستدعی شوید که اضافه
مواجبی باندازهٔ ماخذ مواجب سرتیپی اول از محل بی ضرر و غایب مستوفی
درحق مشارالیه مرحمت و فرمان مبارک صادر شود زیاده مصدع نمیشوم
ایام اقبال و اجلال پاینده باد

فدایت

فدایت شوم   رقیمهٔ شریفه زیارت و از سلامت مزاج جناب عالی کمال
شکرگذاری حاصل شد مقرب الخاقان میرزا منصور خان که از مهربانیهای مخلص نسبت
بخود در خدمت جناب عالی اظهار امتنان کرده حق و صدق است مخلص نیز از
معقولیت او کمال رضامندی و خشنودی را دارم انصافاً جوان خیلی قابل و لایق
و محجوب و مؤدبیست درباب نتیجة الوزراء العظام نور چشم مکرم میرزا حسنخان که
مرقوم فرموده اید چون عیالش در طهران است زمستان را باید در طهران بماند و شب
عید مراجعت نماید اگر چه سابقاً از معزی الیه چیزی بجناب مستطاب عالی عرض
کرده ام محض این بود که شبهه را از جناب جلالت مآب عالی رفع نمایم و معلوم شود
که مخلص او را از فرزند خود دوست تر داشته ام و حالا هم خودم در خدمت جناب عالی
واسطهٔ او هستم و عرض مینمایم که بر خلاف میل جناب عالی حرکتی کرده باشد از مقتضیات
جوانیست که خود ماها نیز یکوقتی این حالات را داشتیم و جای ملامت نیست بالجمله
اولاً مخلص خود را بهیچوجه راضی نمیتوانم کرد که یکنفر اولاد جناب عالی را نتوانم در اینجا
نگاهدارم ثانیاً درباب طلب مانع عزیمت او خواهند شد و بهتر اینست که اجازه
بفرمائید در همین جا بماند که البته او را بیکار نخواهم گذاشت و جناب عالی مبلغی را
که برای ادای قرض او وعده فرموده اید التفات کرده بفرستید که خیالش آسوده
شود

فدایت شوم دیروز رقیمه عالی را در وقتی آوردند که از یکطرف
موضع لگد خورده اسب که در دوش تسکین نیافته زالو انداخته و بکوری افتاده
بودم و از طرف دیگر بواسطه دملی که مثل حب نبات از چانه ام سر برزده دو عدد
و ضمادی از برگ انداخته بهیاتی مکره متلثم بودم وقت عصر است ابرها تراکم
شده هوا را تیره کرده است چشم نمی بیند اگر همه با عینک است باز حرص
میزنم که رقیمه را بخوانم تا به بینم دیگر چه ساحری فرموده اید خواندم و دیدم که سحر
حلالست و ماء زلال ... آن تب و التهاب و پس از آن نوع معالجه اطبای
نابکار اینطور راپورت ایام مرض را نوشتن کار حضرت فیل است و شوخی
نیست دکو سلیمان تا در انگشت کند انگشتری) یعنی کوجوینی وجرقا و
قاآنی تا عرضه داشت نمایند و اقرار به بندگی کنند لیبر خودت آنقدر شایق
خدمتم که اندازه ندارد اما چکنم نمیتوانم که هم پایم درد زیاد دارد و هم بواسطه
این دمامیل روی جماعت ندارم انشاء الله احوال سرکار بهتر است

> التئام
> کتاب با وضع علی الفم من
> النقاب و یعطی به اشفه
> مجمع البحرین

فدایت شوم صبح چهارشنبه بیستم شهر جمادی الاخره و چون امیر

الامراء العظام علیرضا خان عازم شرفیابی بخاکپای مبارک بندگان حضرت
اقدس امجد ارفع والا روحی فداه است و شرف خدمت جناب اجل عالی
نیز دریافت مینماید و مبارکی و سعادت امروز خودم را در این دانستم که بتحریر
این ذریعه خود را متذکر خاطر شریف و مسافرت جناب اجل عالی را در التزام
رکاب مبارک بدار الخلافه مسلت نمایم و چون مخلص نیز خیال دارد که در اواخر
اینماه یا در اوایل ماه آینده عازم دار الخلافه شوم و امیدوارم که شرف
خدمت جناب عالی را در آنجا دریابم و بار فراق را از دوش بردارم و چون
علیرضا خان نفس ناطقه کل کاینات و در یکساعت دو هزار بیت حرف
میزند که نثرش همه خالی از سجع است و نظمش همه عاری از بحر دیگر مخلص
باطاله ذریعه زحمت نمیدهد و شرح حال را بتقریر او حواله کردم بفرمائید دهن
مغز بادام بو داده حاضر نمایند زیاده مصدع نمیشوم ایام بکام

دالوداع ای کعبه کاینک وقت هجران آمده دل تنوری گشته و از دیده طوفان آمده) اگر تقدیر آسمانی با تدبیر انسانی موافق میشد البته و بالضروره
از راه پطرزبورغ و وشگا عزیمت میکردم که شرف خدمت شما را دریابم

(تا فرشته ایست بر این بام لاجوردانود   که پیش آرزوی بیدلان کشند دیوار)

دواعی و مقتضیات مرا مجبور کرد که از وینه و اسلامبول و تفلیس عازم طهران شوم

فردا که روز یکشنبه چهارم ربیع الاولی است پاریس و مافیهارا وداع خواهم کرد

این مختصر را در بحبوحه اشتغال بتدارک و تهیه سفر خدمت آنمخدوم عرضه کردم

و شمارا بخدا سپردم و متوقعم که عذر مرا بپذیرید و تقصیرات را عفو نمائید و مرا

از مخلصان واقعی خود بدانید و هر خدمت و فرمایشی باشد رجوع نمائید

که در انجام آنها غفلت نخواهم کرد از دوستان و مخادیم حقیقی من میرزا

کاظم و حکیم کاده خدا حافظ نمائید و سلام و درود و تحیت خالصانه مرا

ابلاغ فرمائید زیاده مصدع نمیشوم ایام بکام باد

امیر الامراء العظام   جناب فخامت نصاب محمد خان والی باتخاب

شخص اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه بحکومت خوی و سلماس مامور

شده اینک با دستور العمل لازمه عازم شدند قطع نظر از اینکه بر همه مامورین

دولت و حکام محروسه لازمست که در هر موقع و مورد با یکدیگر در کمال

موافقت و مواحدت باشند و مخصوصا ولایت ماکو و خوی و سلماس ارتباط

والقصا

و اتصال خاصی بیکدیگر دارند و رعایت این معنی بر حاکم این دو ولایت لازمست

لهذا مؤکداً مینویسیم که در جمیع موارد با جناب معزی الیه شرایط موافقت و

همدستی را بعمل آورده نظم هر دو ولایت را در حکم واحد بدانید و بهمین طور که بشما

نوشته ام بمعزی الیه نیز سپرده ام که با شما در کمال موافقت و مساعدت باشند

فدایت شوم   آسمان حرکتی زده و سعادتی رویداده و تفرقه ها در

طهران جمع شده بود افسوس که امتدادی نداشت و غمامه صیفی بود و آن

چند روزی هم که بود از بس گرفتار بودیم بهره و نصیبی که باید از صحبت یکدیگر

برنداشتیم و راست باید گفت که جناب اجل عالی نیز در درک صحبت برنا پایدار

آن قلیل مدت قوت داده صاحب را کمتر میل ملاقات بود از تشریف آوردن

بمنزل اقبال الملک مضایقه فرمودند با وجود وعده صریح بشاه عبد العظیم هم

نیامده و بنده و جناب مشیر الدوله را دمق کرده دیده باشد انشاء الله تعالی بار دیگر

بهم برسیم و گوش مبارک بدندان ارادت بگزم احوال مخلص بحمد الله تعالی

بد نیست و کارها صورت نظمی دارد در مطلبی که در صفحه دیگر عرض شده تاملی

بسزا فرموده جواب صریح مرقوم فرمائید   اقبال عالی مستدام باد

هذا

خدایگانا معظّما   پیش ازاین در حدیث نبوی دیده بودم که (الفقر
موت الاکبر) ومعنی آنرا تا بحال نمیدانستم در این دو سال اقامت طهران
این روایت درایت و این بیان عیان شد مدّتی دو سالست که در احتضار
این موتم و بسکرات آن گرفتار امّا موت بفوت هنوز نرسیده و حرکت بسکون
مبدّل نشده هرچه میدوم و هرکجا میروم همان احمد پارینه و محمّد دیرینه ام
نقشها هرچه بود زده شد و گفتها هرچه داشت دریده گشت فایده نبخشید و
نخواهد بخشید چه قطعها و تحریرات خوب بانجام رسید امّا روغنی بچراغ و جرعهٔ بایاغ
نریخت کار طهران بعشوه است و رشوه عشوه را جمال ندارم و رشوه را مال بخدای
متعال من تن بمردن داده ام امّا مرگ جان میکند و پیش من نمی آید
(بخت بد بین که اجل هم ناز میباید کشید) کرایه خانه و مواجب نوکر دیوانه
که از واجبات ضروریست بتقاضا رضا نمیدهند و امروز را الفردا می نهند لابد
باین و آن آویخت آبروها آبجو شد و روها از سنگ سخت تر که باین خطّ و ربط
و ضبط گرسنگی کشید تنگی و سختی دید بهترین دوست من آنست که اگر انشاء الله
تعالی مردم و عذاب را سبک کردم این رباعی را بسنگ قبر بنویسید رباعی

ایاغ = پیاله

آنکه برنج و بی نوائی مرده   در حالت وصل از جدائی مرده   زیاده عرضی ندارم

کاغذیست که بمرحوم نوّاب والا شاهزاده عضد الدوله نوشته

فدایت شوم   اوّلا ایّام محرّم و سرهای قدسیان همه بر زانوی
غمست عظّم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه السّلام ثانیاً از یادآوریها
و ملاطفتهائیکه در نوشتجات مرقومه بنوّاب مستطاب والا شاهزاده ضیاء
الدوله نسبت بخودم مرقوم نموده اید نهایت امتنان و از توجّهی که در عبور
امیرزاده خانم از همدان مبذول فرموده اید کمال تشکّر را دارم و واقعاً مروّت
کسیکه زیاد مخلص غفلت ندارد و رسوم مودّت سابقه را رعایت مینماید منحصر
بشخص عزیز و وجود شریف سرکار والاست بلی با همه خستگی و شکستگی که دارم
تا خبر ظهور اختلال کرمانشاهان رسید دو اسبه تاختم و دست قضا بی را از
آستین برآورده (ببرید و درید و شکست و ببست   یلان را سر و سینه
و پا و دست) شاهد حال من شد و سرهم رفته بیادبیها و جسارتهائی که
شاهزاده کرده بودند تدارک و تلافی کردم و انتظام و امنیت شهر را بحالت
اولیه اعاده دادم و اقدامات من در خاکپای مبارک مستحسن افتاد دستخطها
صادر و مرحمتها مبذول فرمودند که زبانم از شکرگذاری قاصر است و حالا

هواهای گرم کرمانشاه را تفنناً استنشاق میکنم و آنچه در عالم تصور برای آسودگی
چند وقت خودم ترتیب داده بودم همگی نقش بر آب شد تا محقق شود که (هزار
نقش برآرد زمانه   نبود یکی چنانچه در آئینه تصور ماست) از نواب والا
برادر عزیزم عین الدوله خبرهای خوب میشنوم حکومت مشکین و اردبیل و قراجه داغ را
که هیچ بیگلربیگی تبریز را با نهایت انتظام اداره مینماید امید که موفق باشد
زیاده زحمت نمیدهم و مخلص دیرین سرکار والا هستم

این فلان آقا پسر فلان اصلش از همدان و مولدش بهار اوایل عمر بتحصیل مشغول
بود مدتی نگذشت که با حضرات رنود و با جماعت اوباش جلیس گردید رشته مودت
آنها را محکم نمود و از معاشرت مردمان کامل رم کرد (فَقَدْ ضَلَّ بَعْدَ ما هُدیَ وَ هُوَ
مِنَ الضّالّین) جامه را که بعصمت دوخته بود بقباحت درید درس را بجرس
و کتاب را بشراب ورق را بعرق نام را بجام ننگ را به بنگ تبدیل نمود
(ذلک هو الخسران المبین) طارف و تلید را صرف باده و نبیذ نمود پس
از دمیدن موی سیاه روی تغییر اسلوب کرد

فدایت

فدایت شوم   رقیمه کریمه را زیارت کردم دیر رسیدن وجه قسط اول
باعث زحمت عالی موجب خجالت بنده شده و الا این تفصیلی که مرقوم فرموده
بودید همگی صحیح بود و خدا میداند که مخلص از ملاحظات سرکار نسبت بیازماندگان
مرحوم مصطفی خان کمال تشکر و امتنان داشته و این مسئله مسلمست که طلب خود را
باین نحو کان اخذ و دریافت میتوانید کرد حالا هم مخلص در تعهد خود باقیست
نهایتش قسط اول نظر بموانعی که تفصیلش باعث مزاحمت عالی است در راس
موعد نرسید مخلص شرمنده شدم اما جای تلافی باقی است انشاء الله بقیه قسط
اول را زودتر و قسط ثانی را بلاتخلف میرسانم و عذر خجالت میخواهم امیدوارم
که تکسر مزاج شریف بکلی رفع شده باشد و مخلص در همین روزها شرف خدمت
سرکار را دریافت توانم کرد والسلام

فدایت شوم   (و کنّا باجتماع کالثریا   و صیّرنا الزمان بنات نعش)
معقول مجلسی و مجمعی داشتیم گاهی که ظلمت غم و غمام و اندوه و الم غلبه داشت
بدیدن اصحاب و تمهید اسباب تدارک میشد اما موجبات نفاق که بالضروره
کاشف از تنزلات وجود است اثر خود را ظاهر کرد وضعی تازه پیش آورد

هریک

(هر یک از دایره جمع براهی رفتند ما بماندیم و خیال تو بیکجای مقیم) از اعضای مجلس آنهارا که کافی و موافق دیدند باقی گذاشتند و آنهائی که منافی و منافق بودند ملغای از عمل شدند مجلس با حضور ما تغییر کرد و کارها بی حضور ما تقسیم شد (گر اندکی نه بوفق رضاست خورده مگیر) از کسی خورده و برده نداریم (اذا لم تستطع امرا فدعه و جاوزه الی ما تستطیع) چشم از جمیع مناصب بسته و دست از تمام مکاتب شسته بگوشه عزلت نشسته (در سرای فرو بسته از خروج و دخول) نه مسؤلم که از مآل کار اندیشناک باشم و نه معمولم که از تنازع عاملان بترسم (غم موجود و پریشانی معدوم ندارم) بخلاف شما که عشق را خونی و سرکش دیده مروتی شدید و خودتان را بییلاق شمیران کشیده ما را در طهران در طاق نسیان گذاشتید (ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا من کان یألفهم فی المنزل الخشن) خبر ندارید که با همه عار و ننگ بار در این چند روزه دچار چه کار شده ام (بازیچه ایام است این کار که من دارم مکاره آفاقست این یار که من دارم) باز در محله ما در سر آب غوغائی است امروز صبح تازه از خواب برخاسته هنوز دست و رو نشسته از طرف کوچه همهمه سیدی دست و رو نشسته ریش و سبیل بهم پیوسته چک و چانه بسته (جشمی و صدائم

جمی

جسمی و صدا آه) بمنزل من وارد شد و بی تمهید مقدمه مرا بنماز استسقا طلبید و دعای استسقاء را مقدما شروع کرد (اللهم اسقنا الغیث و انشر علینا رحمتک بغیث مغدق من السحاب المنساق لنبات ارضک المونق فی جمیع الآفاق) جمعی هم حاضر شدند که بجناب سید اقتدا کنند همینکه تکبیر گفت حالت من تغییر کرد یقین کردم که از جناب عالی بشوخی تحریک شده و این سید هم از همان سادات که در سبزی کاری جناب عالی سبزی پاک میکند خواستم بحیله او را از سر وا کنم دیدم از آن سادات نیست که سر پیچکند و لو لیش آب میگیرد و در مسئله آب پیچ نیست که پیش آهنگ شده با کمال احتیاط گفتم آقا سید اگر این مقدمات از برای کم آبی این محله است از وقتی که جناب امین الملک همت با حیای قنات حاجی محمد علی گماشته اند بحمد الله این محله در زیر میزاب رحمتست و خلق از زن و مرد بی منت قراول میراب سیراب اند از بی آبی محله دیگر اگر هم نمایشی هست بمن و شما چه جاینکه من این سخن گفتم جنیره در من نگریست و باستهزاء سری جنبانیده فحاشی آغاز کرد ولی مرجع ضمیر همه غائب مونث بود گفتم آقا سید چه میگوئی (این سخن خائی خام از بهر چیست) گفت از آن روی که مقصودم خفیست (اذا قیل ای الناس شر قبیلة اشارت کلیب بالاکف

المنساق بر انگیخته شده
غدق
المطر غدق فاعم باب
تعب واغدق اغدق اکثر
کثر ماده و قطره
۱۲
الانق
الانق آتشین انقاعی
باب لعب راق حسنه
والشیئ الانیق المعجب
مجمع البحرین
میزاب ناودان

الاصابع

الأصابع) دانستم داستان چاههای جدید است واین جار و جمعیت تهدید است
برفیقه معهوده رازها را سربسته گفتم تا او را از صرافت نماز اندازم رقعه بوزارت
عدلیه نوشته سید را با جمعیت متظلمین بدیوانخانه فرستادم چون موضوع
مسئله در دست حضرات بود دستی از آستین برآوردند و در انباشتن چاهها
محضری نوشتند و چون حد شمالی آن شارع خاصی بود حاجی مستشار الدوله را
بتصفیه این عمل اختصاص دادند که (الأقرب یمنع الأبعد) وایشان که صاحب
بصیرت و از اهل خبرت بودند دو روز از اوقات شریف صرف انکار کردند
و بجد ایستادند تا چاههای جدید کور شد و در حقیقت بلا از این قنات دور
از آن سربازهای عمرائی که در حفر چاه کمک کشی و خودکشی داشتند التزام
سخت گرفتند که من بعد نزدیک این کار نروند بحمد الله کار بخیر گذشت و
سید عرش را سیر کرد اینک رضانامه او را که حاکی از رضای اهل محله است
با رقیمجات مستشار الدوله مصحوب حامل خدمت جناب عالی فرستادم مقصود
امنیت خاطر خود را از دغدغه آسوده کنید و بمقنیها تأکید نمائید که از روی
اطمینان مشغول کار باشید و آنطور که جناب امین الملک متعهد شدند کار را
بگذرانند و باتمام برسانند اندکی بتأمل نگذرد سید مستقی حاضر است که باهیات

مجتمعه به بناوران پاید و در آنجا صف آرائی کند والسلام علیکم

قال الله تبارک وتعالی (وإن أمن بعضکم بعضاً فلیؤد الذی اؤتمن أمانته)

مخدوما مطاعا چه روزها که در آرزوی بوسیدن دست دعا از آستین
در آورده سلامت سفر سرکار را از خدا طلب کردم و چه شبها که از حسرت جبهه
دود آه بقبه افلاک رسانیده رجعت ملازمان سامی را مسئلت نمودم ساعتی
نرفت که از اشتیاق برگ (آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست)
در دل نگذرانم و دقیقه نگذشت که در هوای حاشیه (یارب سببی ساز که
یارم بسلامت) بر زبان نرانم باجمله در فرایض و نوافل دعای سرکار را چون
ادای امانت در دین بر خود فرض عین دانسته مدتها ترک خواب گفته و خاک
معبد را بجاروب مژگان رفته (آبم از دیده همیرفت و زمین تر میشد)
بعد از آن همه تضرع و ابتهال و اینهمه عجز و انکسار معلوم شد که اگرچه دعاها در
سلامت سرکار مؤثر افتاده اما علت غائی و ماده مسئلت که اشیاء مرقومه
معلومه بود از میان رفته سهلست جزئی تنخواهی که در بهاء آنها بیمین امین
جناب عالی تسلیم شده بود چون شیر مادر و مال کافر بر خود حلال دانسته نوش

جان

جان فرموده اند و بهمین جهة راست بر کوچه حسن چپ زده وجد کنان از راه برت
تشریف برده اید بسبر شما الواط محله مناعت را شناعت میدانند و در درک
زر ترک سر میکویند کاغذیرا که مقرب الخاقان مخدوم مهربان علیخان سرتیب
نوشته بود دیدم مخدوم من با مردمان آسمان جل در اینجا از عدم خرجی دم
کرمان سردی کرفته و چهره سرخمان زردی پذیرفته و ملازمان سرکار شخواه ما را
نقص بهرام حواله میفرمایند و مسجد شاه را بعیشرط میکذارند قباحت دارد خفان
انجر کهها یعنی چه سرکار سرتیب را هم بروز بنده نشانده اید باز از ایشان
را اینها در دست دارید و از حقوق مغصوبه موروثه محسوب میتوان داشت
مال بنده را بچه مناسبت جزو صرف جیب فرموده اید قطع نظر از این فقرات
از قراریکه در السنه و افواه مذکور و در محافل و مجالس مشهور است در این سفر
هرات بکلی فاقد مراسم سفارت بوده و هیچیک از لوازم آن عمل نفرموده اند
علاوه بر این از مأموریت هرات مراجعت کردن و از حدود خراسان کذشتن
و اعتناء بشأن نواب مستطاب و الا ننمودن چه معنی داشت اما حق داشتید
که ارباب توقع زیاد بود و سوغات هرات را طوعاً و کرهاً از شما میکرفتند
باری (اندکی با تو بکفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن
بسیار

بسیار است) والسلام علیکم و رحمة الله

فدایت شوم چندین پیش از این رقیمهٔ شریفه که شاهد عنوان
(عوال فی خدود غوال) بود مشرف شدم اما از مضمون رباعی که در قصه جد الکانه
بخط غیرت لؤلؤ منثور بر رشک کل برک ممطور مرقوم فرموده بودید بحکم (الکِنایَةُ
اَبلَغُ مِنَ التَّصریحِ) چنان معلوم شد که با بهرهٔ کامل در شعر عرب و نصیب وافر
در علم ادب نصیحت ابن المعتز را که کفته (اَنیسُ الفَتی فِی الدَّهرِ خِلٌّ مُساعِدٌ
فَاِن فاتَهُ الخِلُّ المُساعِدُ فَالخَمرُ) از لوح خاطر شریف سترده و بساط مخالفت را
با ارباب نشاط کسترده و بعبارة اخری یکباره جستن از صحبت ساغر که زلال
کوثرش بجرعه برابر نمیشود شیشهٔ موافقت حریفان را بسنک زده و ترک
ملازمت جام که ملک جمش بیک قطره نیارزد نام نیک چهلساله را بننک آورده اید
روحی فداک (اول تو چنان بدی که کس چون تو نبود آخر تو چنان شدی
که کس چون تو مباد) جنابعالی که مجلس بزم حریفان را مصاف کلک و بنان
و در میدان رزم دلیران را مساهم سهم و سنان بود دید چه شد که خرقه و
سجاده را از جام باده عوض کرفتید و سبحهٔ صد دانه را بر پیمانه بدل جستید

بهانا خدای نخواسته تسویلات شیطانی وخیالات نفسانی در مغزی که مخزن
خیالات نغز بود راه یافته با معاشرت خشک مغزان قزوین ترک سعادت
دیرین ره نمون گشته اگرچه قطع دارم با وجود طبع سلیم وسلیقهٔ مستقیم تا بحال
هزار بار بر آن توبه که صد بار شکستم توبه خوانده توبه بهیچکس نمیدهید اما بنده بحکم
(الدال علی الخبر کفاعله) وبقول بعضی تاکیداً له وتوضیحاً ایاه عرض میکنم
(آن به که خردمند کناری گیرد   یا گوشهٔ قلعه وحصاری گیرد   می میخورد
ولب بتان می بوسد   تا عالم آشفته قراری گیرد) زیاده زحمت دادم
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

فدایت شوم   مرقومه بخط مبارک که نقطهای بی اندام دم عقربی آن
بر کلمات مقرمط ممتنع القرائه آن غالب بود توسط گگو زیارت وحل بود
وسبزه نیز آراسته شد گگو با کلاه نمد بختیاری خودی ساخته وقدی بر افراخته
باین اعتقاد آمده بود که البته مخلص مجالی خواهم داشت وگوشم را وقف
اصغای اشعار او خواهم کرد بیچاره تیرش بسنگ خورده وبعد از قیام وقعودها
وجزر ومد عنق در مجلسی که بقول مرحوم حکیم الهی غاص باهله بود همین قدر توانست
که بگوید

که شعرش شکسته وبسته خواند ومخلص نیز بیریگان دادم واورا فرستادم که قصیده اش ۲۹
بحضور حضرت امجد والا ادام الله شوکته عرضه دارد رفت وخواند ومستمری وخلعت
وصله داده شد وحالا که برای برگشتن آماده است این ذریعه عرض کرده وبا کمال
بندگی وارادت منتظر زیارت رقیمجات ورجوع فرمایشات هستم زیاده مصدع نمیشوم

عرض میشود   نکته سنجان وخورده بینان این شهر عموماً بر آنجناب دقتی
گرفته اند وحقی گفته اند اولاد آنجناب را با کبر سن وجلالت قدریکه دارند چه افتاده
وچه ضرورتی داعی شده بود که در تمجید وتحسین روزنامه مریخ با نظورها از در مبالغه
بر آیند وثنا نیاشان ومقام آنجناب این بود که در حالتیکه هشتاد سال عمر شریف
خود را در صحبت ادبا وفضلا واعاظم وزرا وامرا بسر برده اند اگر میخواستند
بر خود لازم شمرده بودند که فصلی در تمجید روزنامه بپردازند لا محاله وبالضروره می
بایست چیزی بنویسند که متکلمان را بکار آید ومترسلان را بلاغت افزاید وبالجمله در
سیاق کلام آنجناب سلاست وجزالت وحسن لفظ ومعنی وفصاحتی مندرج باشد
که همه ازاو بهره مند وبرحسن اعتقاد مردم نسبت بآنجناب بیفزاید نه این الفاظ و
عباراتها که طبعها از او ملول وخاطرها ازاو منضجر شود وهیچ نوع مفهومی نداشته
باشد.

۱۳۰ باشد و اینکه از میان این جمع این مخلص گستاخی کرده زبان بعرض گشودم علتش اینست که از
روزیکه این فصل خالی از وجه را در روزنامهٔ مریخ منتشر کرده اند چون کمال ارتباط و کثرت
مرافقه و معاشره مخلص با آنجناب از کفر ابلیس مشهورتر است همه را اعتقاد این است
که آنچه از طبع آنجناب بر آمده بتصدیق و تصحیح مخلص است و چون غالبا دشنامش بسرکار
میرسد از هر طرف بر من تاخته اند و باقسام مختلف ملامتها میکنند مستدعیم در جواب این ذریعه
شرحی در برائت ذمهٔ من از این گناه و فضلی از عدم شراکت من در این انشاء مرقوم فرمایند
تا بداهم در روزنامهٔ مریخ منتشر نمایند و از قید این ملامتها برهم ۲۳ شوال از دار الخلافه تحریر شد
۱۳۱۲

برادر مکرم مهربانا   از فراقت سخنی هیچ نمیگویم من گان شه بحریست که پایان
وکرانی دارد) واقعا در آمدید و رفتید و حق داشتید که شما بد میگذشت و بر هر که مختار باشد
توقف در ساوجبلاغ حرام است آمدیم بر سر مطلب نوشتجات شما رسید ورود شمارا
تلگرافا تهنیت گفته ام اگر تحریرا هم تبریک بگویم چه ضرر دارد انشاء الله ورود شما مبارکست
از اینکه دو هزار تومان را رسانید و زحمتها کشیده براتش را فرستادید کمال امتنان حاصل
شد و از عرض مراتب ارادت من بنواب مستطاب والا عضد الدوله با آن ملایمات کلام
که خاصهٔ خود تا ست دیگر بیشتر ممنون شدم دبودم آنروز من از سلسلهٔ دردکشان
که

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان) یعنی خلاص من بسرکار والا چهل ساله که سهل است چهل ۱۳۱
ساله است حالا اعتقاد شما این است که خود را میان انداخته تازه میخواهید که اسباب
تحبیب فراهم بیاورید خوب عیب ندارد همچو باشد (گو دل ما خوش مباش گر تو
بدین دلخوشی) اما ن از افاده های قاضی که نظمش همه خالی از سحر بود و نثرش همه خالی
از سجع و منهم با طبیعه آش سجا فهم و از استماع لغویات دو دو از سرم بر میخیزد و در اینچند
روزه از معاشرت ایشان بزرجمهر احتیاط کردم که (کس را چنین نهفته، و بر کس چنین مباد)
والحمد لله که هر چه بود بقول آقا میرزا محمد صفا ذیلش منجب شد و بسلامت بسوی آخور خود
بر خواهید در فقرهٔ اسب از شما عذر میخواهم که چون سفر لاهیجان و ارومیه در پیش بود و چنانکه
دیدید بقدر حاجت خودم مال سواری ندارم انشاء الله عوضش را برای شما خواهم فرستاد
جواب سایر مطالب را در صفحات دیگر خواهید دید دهم شهر رمضان ۱۲۹۹

برادر مکرما   از قراریکه میرزا هادی نوشته بود پای شما پیچیده و از جا در رفته است
در یکی از نوشتجات مرحوم قایمقام دیده ام که نوشته است (از پا افتادن و از دست
رفتن کار صاحبدلان و حظ صاحبنظرانست) و شما از آن صاحبدلان و صاحب
نظران ثابت القدم و راسخ العقیده هستید که هزار بار پایتان در رفته و باز هم سر در
سر

در سر اینکار گذاشته اید و سر بر نمیدارید و از آن میترسم که خدا نخواسته اندرآن نشوی که در سر
داری و خوبست که این شعر را در جواب بنویسید (سر که نه در راه عزیزان بود بار
گرانیست کشیدن بدوش) کار من با خلیل زاده ها بجای نازک رسیده و جای
برنیدار آقا را خوب گرفته است ۷ شعبان ۱۳۰۱

برادر مکرما نوشته شما با شال قلمکاری رسید حاصل آنهمه سؤال و جوابها این شد
که تا صدق سورهٔ مبارکه مزمّل ظاهر و محقق شد که محوّل حال جهانیان قضاست نه رضا
و چون باقرار خودتان در مجلس رندان خبری نیست که نیست همانست که میدانید و
همینست که انشاء الله تعالی دو سه روز دیگر عازم خواهم بود بلی جعفرقلیخان لگدی بسخت
خودش زد و بشعورانه راضی بهزار تومان نشده مراجعت کرد و حالا بجز تسلط قسمی
بر اولاد نفیس ایشان یک چیز دیگری ندارد از صد تومان شما شصت و چهار تومان رسیده
بود و با همین پسته بمیرزا هادی نوشته ام که برای مخارج عید شما در همانجا کارسازی
نماید خوب کرده اید که دو عریضه راجع بسیف الدین خان و تحفظی خان را تقدیم کرده اید
و همانطور که نوشته اید متعلقه بعکسها را در پاکت گذاشته و سربسته تقدیم نماید عجالة
زیاده براین فرصت ندارم ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۰۲

فدویت

فدایت شوم چند وقت قبل از این بزیارت رقیمه که از روی کمال بزرگی و غمخواری
بتعزیه و تسلیه مخلص مرقوم فرموده بودند مشرف شدم بلی ارادهٔ ازلی و مشیت باریتعالی
بر این بود که من بیچاره در این آخر عمر بچنین مصیبتی گرفتار شوم و امید از دنیا و ما فیها منقطع
گردد و حالا جز صبر و شکر چه چاره دارم و در مقابل تقدیر چه تدبیر میتوانم سرکار عالی بهتر
میدانید که در تعلیم و تربیت و فراهم آوردن اسباب زندگانی آن جوان بدبخت که جز
او نداشتم چه رنجها بردم و چه سعیها کردم و کنون هیچ شد رنج سی ساله ام شنیده
آسمان از زمین ناله ام. حقتعالی وجود شریف عالی را حفظ فرماید که در آن رقیمه آنقدر التفات
فرموده و بطوری اظهار تأسف نموده بودید که برای من دلشکسته مایه تسلی شد و اگر در
جواب رقیمه و اظهار تشکر تأخیری روی داده علتش اینست که حسب الامر بهمدان رفته شرف
اندوز خاکپای مبارک شدم رای مبارک و میل خاطر وکلای دولت خصوصاً حضرت
حسام السلطنه این بود که در این سفر عتبات ملتزم رکاب باشم چون موانع و پریشانی
زیاد داشتم از آن سعادت محروم ماندم و اضطرارا معافی خود را از آن سفر استدعا کردم
مرحمت فرموده مرخصم کردند موکب همایون عازم کرمانشاهان شد و بنده بنگدهٔ خود رجوع
کردم و این زمستان را تا مراجعت موکب همایون در ولایت هستم تا چه مقدر باشد

شاهزاده

شاهزاده هادیخان هم از طهران بهمدان رفت که بیچاره فراجش بدتر از من علیل بود زیاده مصدع نمیشوم و وصول رقیمجات و فرمایشات عالی را منتظرم ۲ شعبان ۱۲۷۰

مخدوما مکرما شرحی میرزا بزرگ نوشته و از اینکه در این مدت چیزی بشما ننوشته‌ام شکایت کرده بود دیده بخدا و بجان عزیزت که سوای کثرت مشغله و گرفتاری دلیلی نداشته تا در گروس بودم بطوری اطراف مرا احاطه کردند که از خودم خبر نداشتم و طهران را فراموش کردم وقتی هم که از گروس فرار بیرون آمده خود را به تبریز رساندم از یکطرف دید و باز دید و از طرف دیگر قرار کارهای آشفته و سر و کار با میرزا نصرالله نایب لشکرنویس باشی و تدارک و تهیه سفر تا این ساعت بقسمی مرا مشغول کرده که خود را از ادای تکالیف انسانیت معاف و معذور میدانم اگر این موانع و مشاغل نبود چگونه میشد که مکرر بشما کاغذ ننویسم و اظهار ارادت نکنم و از دوری از صحبت شما تاسفات خود را بیان ننمایم حالا هم این مختصر را مینویسم بگفتگو و محاسبه با میرزا نصرالله مشغولم و تا خود را بکنار ارس نرسانم یعنی از ارس عبور نکنم نه خود را مورد کله میدانم و نه هیچ میدانم که چه میکنیم وجوهات ملزومی میرزا نصرالله را بعد از صدور دستخط همایونی و ماموریت سعدالملک بمطالبه آن و هزار نوع تدبیر و تمهید وصول کردم و انشاءالله

تعالی پس فردا که ۲۵ صفر است از تبریز حرکت خواهم کرد در باب وجوهات متعلقه شما همانطور که میرزا بزرگ بشما عرض کرده نود و نه تومان وجه چهره و علیق شمارا بعلیخان یاور نوشتم که هر وقت از کردستان وصول کرد معجلا با آدم مخصوص برای شما بفرستد باقی را هم بموجب حواله خودتان در همین دو روز بعضی را بمیرزا بزرگ و بعضی را بمقرب الخاقان نایب الوزاره تسلیم خواهم کرد از مقرب الخاقان مطاع معظم خان خزانه بکید بیا خجالت دارم که تا بحال عریضه خدمت ایشان ننوشته‌ام دعاهای سنیه و ثناهای ارجمند مرا بحضرت ایشان عرضه دارید و باین یک بیت اختصار نمایید (دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند) بلی بیچاره خودش و جمعیرا خراب کرد اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا ۲۳ صفر ۱۲۸۳

عرض میشود میخندم و مینویسم جناب عالی را شمس القلاده و واسطه العقد مدرسین آدمیت قرار داده و تصریح کرده که جناب عالی رکن رکین و بنیان قویم این قوم است و الحمدلله علی ذلک که حدس مخلص در باغ شمال صائب آمده و صورت خارج از ذهن بهم رسانده که گفته اند اتقوا من فراسة المؤمن انه ینظر بنورالله بلی دو نفر دیگر از علما را هم اسم برده اولا از مقوله اباک اعنی است و ثانیا مسلم است که مقصود بالاصاله علت غائی

جنابها

جناب عالی است و اگر هم بفرمایید که مخلص را نیز در سلک آنجمع منسلک نموده عرض مینمایم که فرق‌ها اندر فرقهاست و امثال مرا که از اهل ظلمه و بعبارة اخری فرنگی مآب میدانند میتوان بهر ترک اولی و هر صغیره و کبیره نسبت داد اما تا ثابت و مدلل و واضح و مبرهن نشده باشد جناب عالی را اس اساس آنجماعت قرار نداده و البته بیشک و شبهه آتشی هست که دود از سر آن میآید خلاصه ثبت المطلوب و اگر هزار اعتذار نمایید (مولوی باور ندارد این کلام) و به بینید که چه اثری است که مثل جناب عالی را مفتون و مسحور کرده (آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد) اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا وکثرة عدونا وقلة عددنا وتظاهر الزمان علینا روز دوم تحویل شمس بحمل است و نظر باراده که بجناب عالی دارم تحریر این صفحه پرداخته مبارکی و سعادت این سال جدید را بر جناب عالی و سایر متعلقان دام الله اقبالهم واطال الله بقائهم مسئلت مینمایم و از جناب جلالتمآب آقای . . . . . . مستدعیم که مستمری مرا از سیگار قطع نمایند که (قطع الحلقوم خیر من قطع المرسوم والسلام خیر ختام)

۱۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۱۱

فدایت شوم آنچه مرقوم فرموده اید از دلایل کمال عقل و مآل اندیشی و خیرخواهی دولت و ملت و از مقتضیات حفظ نظم این مملکت است که هشت سال

تمام است زحمتها کشیده و تدبیرها بکار برده و مبلغهای خطیر خرج و یاغیها و متمردین و اشرار مشهور را دفع و در استقرار امنیت و آسایش عامه مردم آذربایجان و مخصوصا در دفع اشرار والواط دار السلطنه و آسودگی سکنه اینشهر بدین عظمت کاری کرده ام که در قوه احدی نبوده و نیست و سرهم رفته شکر و منت خدا را که در اینمدت هشت سال تکالیف خدمت و مأموریت خود را بر وجه اتم واکمل بعمل آورده و بعامه مردم آذربایجان خدمتی کرده ام که مزیدی بر آن متصور نیست و حالا بر جناب عالی واضح و مبرهن باشد که معایب و مفاسد و خامت ایراه بی رویه که پیش گرفته اند کاملا میدانم و جز بجز و مخاطرات آنرا که باعث تضییع زحمات هشت ساله و موجب اختلال این مملکت آرام گرفته است همه را با طرافها بجناب . . . . گفته ام و اما حرفیکه بجناب عالی مینویسم که چون بابانی و موسس و طراح اینمسئله که پیش آمده اقامه حجت و ارائه برهان یکباره و بالمره بنظرم بیحاصل میآید و خودم فی حد ذاته خیلی خسته و شکسته شده ام عالما عامدا چشم حق بینی و زبان حق گویی را البته بی سر و پا میرویم تا بکجا سر نهم العاقل یکفیه الاشاره زیاده زحمت نمیدهم

فدایت شوم بلیمو و شربت آلات اتفاقی که الحق ممتاز و شاهد رسانغ للشاربین) هستند رسید و هدایای جناب عالی (کالمائدة من السماء) بر مخلص متوالی

و متواتر

و متواراست (انعم الله علیکم و اطال الله بقائکم) شرح قصیده ها را خواهم دید و
مستفیض خواهم شد خدا کند که فرصتی و حالتی داشته باشم که بتوانم حاجی میرزا رضا و
جناب میرزا محمد علی را زحمت بدهم و صحبت نمایم رقعهٔ علومه را دیدم خدا شاهد است که
نسبت با یشان اخلاص قلبی دارم و حق دارم که فی الواقع از هر جهة منفرد و ممتاز و باعث
افتخار مملکت و ملت هستند و باز هم قسم میخورم که هیچ وقت که بقدر ذره از من دلخوری نخواسته ام
داشته باشند و چون نوعی اتفاق افتاده است که بهمه قسم میتوانم برای ایشان مصدر خدمت
شوم برای مخلص باعث کمال تاسف خواهد بود که قدر اخلاص مرا بدانند و گاه گاهی
از در کم لطفی برآیند که هر دو طرف را زیان داشته باشد و زبان بدخواهان را دراز نمایند
اما بحمد الله می بینم که چند روز است از اثر خیرخواهیهای جنابعالی از در لطف برآمده اند
و امیدوارم که دیگر خللی بهم نرساند و روز بروز در تزاید باشد زیاده زحمت نمیدهم

فدایت شوم از وصول رقیمجات سرکار که در هر یک بنوعی دقایق ملاطفت را
می گنجانید و عبارات بدیع و لطیف در آنها بکار میبرید برای مخلص که بالذات اخلاص
بسرکار والا دارم هر دفعه از مطالعهٔ آنها نشاط و انبساط کاملی حاصل میشود خاصه از این
رقیمهٔ با مغز تحفه داری که مشتمل بر اصطلاحات پولتیک و مبنی بر حاصل و خلاصهٔ اظهارات

جناب

سلیمان پاشا ایلچی مخصوص بود این بیچاره هرگز با فصاحت حرف نزده و ابدا این نکات
و دقایق را در طی تقریرات خود بیان ننموده همه محامد را از سرکار والا سراغ داشتم و می
دانستم که در اصطلاحات پولتیکی همدست (لارد پالمرستون) (و پرنس گورچاکوف) را
مشت بسته اید وقتست که باز و مهرهٔ سرکار را در این صنعت هم مهر نمایم و تمجید و تحسین
خودم را بعرضش برسانم اگر در جواب رقیمهٔ سرکار تاخیری شد علتش این بود که در این
چند روز از میانداب گرفته تا لاهیجان و سلدوز در خدمت جناب جلالتمآب اجل
اکرم افخم امیر نظام دام اجلاله بطوری مشغول بودم که دقیقه فرصت نداشتم بحمد الله
کارهائی که لازم بود در ملازمت چند روزه خدمت جناب معظم له صورت دادم و از
سلدوز رخصت یافته مراجعت کردم حسام الملک با افواج ثلثهٔ قراگوزلو که مامور
اردوی لاهیجان بود مرخص شد نصرة الملک هم با افواج قزوینش از اردو منیه
مرخص خواهد شد و بالجمله چون تبعهٔ شیخ عبید و ملاحظاتی که بود خیالها قدری آ...
شده تخفیف مامورین سرحد و تقلیل مخارج دولت وجوب بهم رسانده و از جمله کارها
تبدیل فوج پنجم شقاقی بفوج نهم خوی است که میباید آنها بیایند و اینها مرخص شوند
معهذا چون خبر مرخصی بگوششان نرسیده بود قدری از در بیصبری برآمدند آنها را
مرخص کردیم مقرب الخضره مرتضی قلی آقای سرهنگ که در دست حسنعلی بیگ

باور

یاورا سیر است و بیچاره نفس نمیتواند بکشد شرفیاب میشود و سلام و ثنای مرا خدمت
سرکار میرساند دیگر نفرمائید که فوج پنجم بود و بمناسبت کارهای آنها با یکدیگر مکاتبه
داشتیم و حالا که آنها مرخص شده اند و نیستند دیگر چه طاسی و چه حامی البته باید
همه وقت اظهار ملاطفت نمائید و همیشه خدمت رجوع فرمائید ۱۹ شعبان ۱۲۹۱

فدایت شوم   بر طبق آن تلگراف مشروح و مفصلی که چهار روز قبل بخاکپای همایون اقدس
اعلی روحنا فداه عرض کرده ام و البته جناب جلالتمآب عالی نیز ملاحظه نموده اند این است
نمونه آن کلوخ کوگرد و سنگ کلوخ خاک زردی که حیدر خان نایب الحکومه خوی از میان دوازده
بار استخوان حیوانات و خاک و کلوخ مرسوله (موسیو شراس المانی) بیرون آورده و قدری
از خاک و کلوخ زردی را که در بوته گذارده و چیزی از آن حاصل نشده بود بعلاوه یکقطعه سنگ
براقی که آنرا هم علیحده ضمیمه کرده فرستاده بود با همین بسته ارسال خدمت نمودم که بنظر انور
همایونی برسانید تا محقق شود که آن خاک و کلوخ کوگرد و خاک کلوخ زردی که حیدر خان
نایب الحکومه از میان بارها بیرون آورده است از جنس همین نمونه بوده است که ارسال شده
و البته بعد از تجربه کردن آنها در دار الخلافه معلوم و محقق خواهد شد که این خاک و کلوخ زرد
از چه جنس و از چه معدنست و آیا طلائی داشته یا نه و بالاخره همانطور که در آخر آن تلگراف

مجادل

بخاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه عرض کرده ام باز هم در عالم چاکری و عبودیت عرض
مینمایم که البته و لامحاله در کوهستان مملکت آذربایجان اعم از سهند و سبلان و کوهستان قراداغ
و ارونق و لاهیجان و سردشت و تخت سلیمان و غیره باقتضای طبیعت معدن از اقسام فلزات
هست و برای کشف و تحقیق آن بالضروره باید مهندسهای قابل و ماهر از جانب دولت
مامور شده بیایند جزو بجزو و نقطه بنقطه این کوهها را ببینند و معادن واقعه آنها را از روی
علم و بصیرت تشخیص بدهند تا منافع و فوایدی که در ممالک دیگر از این نوع معادن بدست
آورده باعث ثروت و مکنت دولتها و ملتهای دیگر شده است بدست بیاید و الا این
معادنی که هست مجهول خواهد ماند

بحضرت مستطاب اشرف آقا میرزا علیخان امین الدوله دام اقباله نوشته اند

فدایت شوم   آمد گلو و خط مبارک را رسانید (از دست قاصدی که کتابت رسید
در پای قاصد افتم و بر سر نهم کتیب) با لحن و لهجه بختیاری قصیده ها خواند و نشاطها آورد
و از التفاتهای جناب مستطاب عالی نسبت بمن قصه ها گفت و غصه ها برد و چون (بوی جان می آید
از پشم گلو) و حاکی دیار یار بود تا توانستم استراق فرصت کرده با او صحبت داشتم و حالا
که مراجعت مینماید براو حسرت میبرم و دریغم می آید که دیده گلو بحضور انور عالی روشن میگردد و من
محروم تا در اینجا بود از آنجا خوب گفت تا در آنجا از اینجا چه بگوید و حالا که عازم است این

شعرا

کتابخانه آستان قدس رضوی

شعر را براو خواندم و گفتم (من ای گلوره رفتن بکوی دوست ندارم تو میروی بسلامت
سلام ما برسانی) زیاده خاطر شریف حضرت تعالی را که از جان گرامی تر است فراحمت
میرسانم و مخلص قدیم پر پا هستم

ایضاً

فدایت شوم   باز آمد آن کلوبیک با شعر ساز کرده و مرقومه مبارکه حضرت
عالی را (کاینده برد غم بگرد شادی دهد جان پرورد) و تا دیدمش گفتم (مرحبا
طایر فرخ رخ فرخنده پیام خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام) گفت (شکر خدا که از
مدد بخت سازکار بر حسب مدعاست همه کار و بار دوست) و چون دیدم که
(خوش میدهد نشان جمال و جلال دوست خوش میکند حکایت عز و وقار دوست)
مقدمش را گرامی داشتم و تا بود حریف ظریف و رفیق صحبت بود و حالا که خوش
بحشانه عازم خدمت است باو گفتم که پیری و شکستگی و پژمردگی و افسردگی و رنج و مشقت
شبانه روزی و وحدت و انفراد مرا مثل آن طوطی که گرفتاری خود را بتوسط بازرگان
بهم جنسهای خود پیغام داد و چاره خلاصی خود را از آنها خواست با سلام و ثنائی که حاکی
اخلاص من و لایق بساط عالی باشد عرضه دارد تا جناب مستطاب عالی با اصابت رای و رزانت
عقلی که خاصه وجود شریفست چه راهی بنمایند و چه ارشاد بفرمایند زیاده مصدع نمیشوم
و بی تملق و ریا که ملکه راسخه غالب مردم این ایام است از جان و دل مخلص واقعی

حوزه

حضرت مستطاب عالی هستم   کاغذیست که مرحوم امیر نظام با خبر
در ایام وزارت فوائدی از دار الخلافه نوشته و در روز نامه سال چهارم تاسیس در دهم
شعبان ۱۲۹۵ درج است
روزنامه نامی اختر که امروز بهرمایه بهره اخلاق است و شهره آفاق از حسن رشاقت مبانی و بلاغت
معانی که در هر سطر و شطرش بکار رفته است اگر مفتاح آدابش خوانند رواست و اگر سرمایه
اخلاقش دانند سزا و با کمال لفظ و جمال معنی اگر عقول سلیمه و آراء مستقیمه را بوظایف
بینش و لطایف آفرینش و استحکام قواعد دین و دولت و انتظام قوانین ملک و ملت
دعوت کند زیبنده است که خاص و عام از کلمات حکمت آمیز آن بهره ها برند و فایده
برگیرند هزار آفرین بر برازنده این اخلاق و طرازنده این اوراق و موسس
این معانی و مهندس این مبانی که در حیازت اطراف سخن و ریاضت دقایق
معانی اختر از چرخ بزیر آرد یا شد بورق گوهر از بحر فراز آرد و در یزد بکنار و بزرگان سلف
و حکمای نامدار که وضع نگارش کتب اخلاق و سیاسیات نهادند و اساس انتشار
آثار و اخبار را استوار کردند هم برعایت این دقیقه بود که نشر آداب کنند و تشحیذ
الباب تربیت نوع بدان جویند و ترقی نفوس طلبند رسوم جاهلیت و عادات
سوء را براندازند و حسنات ابرار و آداب معارف را ترجمانی کنند و این روزنامه
مبارکه هم بر این وتیره طراز حله معالی شده است و وشاح آغوش اعالی و هر چند

در تجدید

در تجدید لباس و تاکید اساس آن مبالغت رود و همت عالی بر فواید عامه و نتایج کامله تامه مقصود آید البته پیرایه استحسان و آرایش قبول بیشتر خواهد یافت (خوشتر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران) والله علی ما نقول وکیل حسنعلی خان در زیر فواید عامه

مرحوم مغفور عزیز خان سردار رحمة الله تعالی نوشته است

فدایت شوم پارسال عبای کردی مرحمت فرموده مرا داخل لباس آل عثمان علیه الرضوان کرده بودید (آن عبا پوسیده از دو شم بریخت تار و پودش یکسره از هم گسیخت مانده ام وقت سواری بی عبا و اندرین برف و دمه یک لا قبا یک عبائی لطف کن از پشم و رز کسوت بوبکر و عثمان و عمر رنگ او از دار چین و زنجبیل که بود بی مر شمار از آن قبیل پشمش از اغنام برهای روند نی ز گاو اندوار زبا چپلوند تا بگویم در میان خاص و عام کین عبا باشد لباس سه امام اولین و دویمین و سیمین رحمة الله علیهم اجمعین) زیاده زحمت است

عرض میشود وصول رقیمه جناب عالی را در این صبح پنجشنبه بفال نیک گرفتم (و بکرة الخمیس برکة) ثابت شد اما متاسفانه زحمت میدهم که مواجب صادق خان خوئی را نعش او از زمین برداشته نشده قسمت کردند و از دار الخلافه حکم

برقراری آن در حق اولاد خود ش و دو نفر دیگر صادر شد اما بجناب عالی اطمینان میدهم که از امروز تا هر وقت در هر جا متوفائی بهم برسد هر که باشد لا محاله یک مبلغی از مواجب او را برای جناب عالی قرار میدهم انشاء الله تعالی

کاغذیست که متولی باشی مشهد حضرت ثامن الائمه علیه آلاف التحیة والثناء

فدایت شوم مقدر چنین شد که آن یک پسری که سالها در تعلیم و تربیت او خون جگرها خورده و رنجها برده بودم بوبای کرمان مبتلا شد و من بیچاره در این آخر عمر بچنین مصیبتی گرفتار آیم و بنیان این خانواده بکلی خراب و بساط مخلص یکباره برچیده شود نه تنها بنده گرفتار مصیبتم بلکه جمع کثیری از صاحبمنصب و سرباز با این قضای آسمانی در گذشته اند و در همه این ولایت از وقوع این حادثه بزرگ و تلف شدن اینهمه صاحبمنصب و سرباز ماتم و شیونی است که (مسلمان نشنود کافر نبیند) رضا بقضاء الله و تسلیما لامره مقصود از زحمت افزائی اینست که بمقتضای وصیتی که آن ناکام کرده است جنازه او باید در آستانه مقدسه حضرت رضا سلام الله علیه و روحی له الفداء دفن شود از جناب عالی استدعا دارم که هر وقت جنازه او را وارد کردند قدغن بفرمایید که جای مناسبی را که معلوم و نمودار باشد برای دفن او معین نمایند و بجهة تذکار خاطر شریف عرض مینمایم که عموی مرحوم زین العابدین

خان

خان در توحید خانهٔ مبارکه مدفون است چنانچه مقدور و ممکن باشد که او را هم در پهلوی
عموی مرحوم دفن نمایند از التفات مخصوص که نسبت بمخلص حقیقی خود دارند دریغ
نخواهد بود با این خاطر شکسته و روزگار تباهی که دارم زیاده بر این حالت تحریر
و ذریعه نگاری نداشتم و همه روزه مترصد ارجاع خدمات و فرمایشات هستم ۱۴ شهر جمادی الآخره ۱۲۸۹

جناب فخامت نصابا این کاغذ شما بخطی کاجنحة الطاوس با وجه نقد و میوه جاتی
که فرستاده بودید رسید شما را بمجال مشک و عنبر زقه میدانستم و هیچ منتظر این تعارف
دبار خانهٔ شما نبودم خیلی زحمت کشیده اید و نهایت امتنان حاصل شد خاصه از این
حسن نیتی که اظهار کرده اید و از حقتعالی مسئلت مینمایم که مرا موجبات امنیت و آسودگی
و ازدیاد اعتبار و شئونات مردم آذربایجان عموماً و خود شما خصوصاً موفق نماید
و حق اینست که از شما و امانت و صداقت و ادب شما نهایت رضامندی دارم
انشاء الله موفق باشید جواب تلگراف فتح الله خان را نوشته لفاً فرستادم ۲۸ ذیقعده ۱۳۰۴

فدایت شوم رقیمه ملاطفت آمیز جناب اجل زیارت شد منظومه میرزا
شوکلای صدر الشعرا نیز در ضیافت لیلهٔ مبارکه تولد حضرت اقدس امجد والا روحی

فداه

فداه در منزل فیروز زج بنجه مجاذ خود لشما که حالا میری توی سرها آورده و نصرة الدوله
شده رسید (ای کریمی که از تو دلشادم شکر کردم که کرده یادم) بی تملق و
نفاق و بی مبالغه و اغراق (هر شب و روزی که بی تو میرود از عمر هر نفسی
میخورم هزار ندامت) و حق هم دارم که (دگر بدست نیاید چو تو وفاداری)
(آن کریمی تو و اصفای تو وآن تبسمهای جان افزای تو) آن اخلاق
حسنه وآن صفات حمیده وآن شرم و ادب طبیعی وآن مناسب گوئی و مناسب
خوانیها وآن ملاحظات عاقلانه و موقع دانیها آن شوخیها و ظرافتها آن
تقلید ترکیهای علی اصغرخان وآن اشعار طاق بندی آقا تقی وآن شعر بالبدیهه
در حق دبه باشی و هزار چیز دیگر از فضایل و مناقب جناب جلالتمآب عالی که
همه در نظرم صف بسته نمیدانم کدام یک را بیان و بردوری و محرومی خود را از
مثل جناب عالی رفیق شفیقی بچه زبان اظهار تأسف نمایم میرزا شوکلا خوب از عهده
برآمده و از برادران و مخادیمیکه در آن محفل با جناب عالی شریک بوده و از من
یاد کرده اند نهایت امتنان دارم احوال مخلص همانطور است که دیده اید
و بعبارة اخری جان سخت کرده میمیرم و میدهم جناب اجل عالی هم قدری
از جان سختی من اخذ فرموده این مقطع را از غزل حافظ علیه الرحمه مطمح نظر د

وبهم

و وجههٔ همّت قرار بدهید (حافظا چون غم و شادیّ جهان درگذر است بهتر
آنست که من خاطر خود خوش دارم) ابلاغ سلام بجناب مستطاب نظام العلما
و سایر مخادیم منوط بهمت عالی است زیاده زحمت نمیدهد ۶ رجب ۱۳۱۰

کاغذیست بمرحوم مغفور قایمقام رحمة الله تعالی نوشته

فدایت شوم رقیمهٔ جناب عالی علی التوالی شرف صدور ارزانی داشته
نمیدانم از دوری و مهجوری از خدمت سرکار اظهار تاسّف نمایم و بر سعادت
التزام جناب عالی در رکاب مبارک و محرومی خودم حسرت ببرم (جام می و خون
دل هریک بکسی دادند در دایرهٔ تقدیر تقسیم چنین باشد) سبزی صحرائی رسید
و امروز آش ماستی از او بیاد جناب عالی صرف خواهد شد از بس از صفا و هوای از
اینجا تا بلیوان تعریف کرده بودید بهوس افتادم که اگر دماغی و فراغتی داشته
باشم بدو منزل تا بلیوان بروم و مشار الملک را هم که بعزم اقامت از باسمنج آمده
با خودم خواهم برد (هرجا که هست بی تو نباشد نشست ما) خواستم دستی نگاه
دارم و چیزی ننویسم که برقع فرزندی قاسمخان را بکار آید اما خواجه سرکیسی از در
در آمد و من از خودم بدر شدم (گوئی که زین جهان بجهان دگر شدم) و السلام علیکم

کاغذیست بمرحوم مغفور قایمقام رحمة الله تعالی نوشته

فدایت شوم باد آمد و بوی عنبر آورد یعنی فرستادهٔ علیقلیخان رسید
و رقیمهٔ شریفهٔ جناب عالی را رساند (بما نا دوستی که مر دوستان را دوای دل و راحت
جان فرستد) ذوق سلیم جناب عالی میداند و شهادت میدهد که مطالعهٔ رقیمجات
شریفه مفرّح یاقوتی و تریاق فاروقی من است و نشاط و انبساط مخصوصی در من بهم
میرساند که آنچه مرقوم میفرمایید بر آمده از دل است و سررشته از صفا و محبت
شکر خدا را که مرض (انفلوانزا) از جناب عالی بسلامت گذشته است و گویا خبر
ندارید که تا گروتس بودم بر سر من چه آورد و نزدیک بود که مرا بسرای آخرت
بفرستد معلوم شد که بقول (امیر تیمور گورکان) بازهم خدا را در این دنیا
با ما کارها است و بعد از خلاصی از آن مهالک خود را بگردستان رساندم بحمد الله
و از برکت همت جناب عالی احوالم بد نیست و از روی میل و رغبت بلوازم خدمتی
که در این حدود بمن رجوع فرموده اند مشغولم اعطاء لقب قایمقامی و تفویض
پیشکاری آذربایجان بجناب اجل عالی بر وجه استحقاق و خیلی مناسب و ان شاء الله
تعالی مبارکست البته در نظر شریف هست که مکرر میگفتم پیشکاری آذربایجان
جامه ایست که بقامت جناب عالی دوخته شده و حالا که (وقع القوس فی یدی باریها)
و بعبارة اخری و حق لمن له الحق) رسیده بسیار خوب و مطلوبست و دیگر

اند که نه بر وفق رضاست (هم رده بگیر) که گل بی خار میسر نشود در بستان) مسلّمست
که گل عزیز است و خار خوار و با اندکی و حتی ماشاءالله انشاءالله تعالی کارهای فرخنده جاوید
کرد مرحمت مخصوص حضرت اقدس والا دامت شوکته که هست یار و مددکاری اهم
شمل سالار لشکر دارید اجزاء و ارکان دیگر هم که غالباً از خود آن است سر هم رفته
باصطلاحی که فیما بین خودمان بود همه چیز در سر جای خود قرار گرفته و بیاری خدا آغاز
انجامشان مبارک خواهد بود از اینکه رساله اثنکوای مرا بنظر مبارک حضرت اقدس
امجد والا رسانده و دستخطی مبنی بر مرحمت صادر فرموده اند تشکر دارم عریضهٔ مبنی بر تشکر
عرض خواهد شد علیقلی خان خیلی معطل شد لطف فرموده او را روانه بفرمایید که بودنش
لازم است انشاءالله تعالی قاسمخان احوالش خوبست (با پایان آمد این دفتر حکایت
همچنان باقیست) بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی والسلام علیکم ۲ رمضان ۱۳۰۹

قربان حضور مبارکت شوم امروز که یکشنبه یازدهم جمیدی الاولی است جناب
شریف العلما چون طالع فیروز و بخت مقبول از در درآمد و این چاکر را قرین سعادت
کرد از تقصیر و تقاعدی که در عرض جواب دستخط سابق روی داده عذر میخواهم و بذیل
عفو و اغماض حضرت والا روحی فداه تمسک و توسل میجویم که مرقومه مبارکه در جوجه

مسافرت

مسافرت بولایات سرحدیه زیارت شد و هرقدر خواستم که استراق فرصتی کرده جواب عرض
نمایم میسر نشد و (بس خجالت که پدید آمد از آن تقصیرم) از تفویض کارگذاری مهام خارجه
آذربایجان بجناب جلالت نصاب مستشارالدوله اظهار خوشوقتی و این چاکر را بر این انتخاب
تحسین و تمجید فرموده بودند خصلتی که در این مورد برای چاکر قرار میتوان داد این است
که حق شخصی او را ادا کرده و شمل او کاردان و کارگذاری را بیکار نگذاشتم و خوشوقتی این
چاکر از اشتغال او باین خدمت بیشتر است زیرا که با آگاهی و بصیرت و لیاقت و کفایت
که دارد مهام خارجهٔ آذربایجان را که نهایت اهمیت دارد بسیار خوب اداره میکند
و از وقتی که ادارهٔ این دایره بر عهدهٔ ایشان مقرر گشته تخفیف عمده در تکالیف و
زحمات وارده باین چاکر بهم رسیده و بالضروره در امور راجعه بایشان لازمه تقویت بعمل
آمده و خواهد آمد و یکی از خصایل و فضایل و مرجحات و محسنات ایشان این است که از
چاکران صادق الاخلاص حضرت والا و در این مسلک با بنده هم قدم است و بضاعت
باید داد که جناب شریف العلماء نیز (و عزّزنا هما بثالث است) و در فراهم آوردن
موجبات تحبیب بین آنحضرتین یار شاطر است نه بار خاطر و کثّرالله سعیهما بی اهم
نمانده و از نقدها آنکه ترتیب دادیم و صغری و کبرائی که چیدیم نتیجه خوبی بدست آورده ایم
و از جمله شواهد آن این است که ده دوازده روز دیگر مقرب الخاقان میرزا حسینخان

پیشخدمت خاصه سرکاری باد و ور اسش اسب بسیار ممتاز از خانه زادهای خودشان که شخص
و مصدق اینجا گر است بخدمت حضرت والا دامت شوکته خواهند فرستاد عجالة باین
عریضه کفایت کرده انشاءالله تعالی با میرزا حسینخان عریضهٔ دیگر عریضه خواهم داشت عمر
و دولت والا پاینده باد و حشمتش فزاینده معروضه ۱۲ جمیدالاولی ۱۳۰۷

معتمد السلطان نوشتجات شما رسیده و راپورتهای شما را هم دیده ام
آنچه نوشته اید از روی کمال خیرخواهی و آنچه اطلاع داده اید از روی بصیرت و
محض صداقت و حقاکه اسم شما با رسم شما مطابق است و صادق و واقعی هستید همانطور
که دیده و دانسته اید مدار دوستی مردم این ایام بر منافع روز بروز و ساعت بساعت
خودشان است نه بر حفظ حقوق دوستی چندین ساله و یک کنج یادآوری میخواهد
که اشتهای آنها را اصاف نماید و زبان بدگوئی و عیبجوئی آنها را ببندد و اقتدار
و اعتبار آن شخص بطوریکه نوشته اید صحیحست و از قراریکه معلوم میشود از هر جهت بر دیگران
ترجیح دارد و فی حد ذاته شخص با پا و درستکار و لایق هر نوع موافقت است و من
هم باقسام مختلف با ایشان از در دوستی و موافقت بر آمده ام و در هیچ نوع
یادآوری و رسومات معموله کوتاهی نکرده ام و روز بروز بر مراتب دوستی خواهم

افزود

افزود و حق اینست که ایشان هم در همه تحریرات خودشان اظهار کمال دوستی مینمایند
و در انجام کارها موافقت کلی دارند و نوعی خواهم کرد که همه رشته کارهای خودمان
بدست ایشان باشد و اینکه کاغذی در سفارش شما و تاکید در انجام مطالب و ترقی
منصب شما و قوللر آقاسی و تعجیل مراجعت شما بایشان نوشته ام بر بنیان و اگرچه وجود
مثل شما را که در صداقت نظیر ندارید در آنجا لازم داریم اما بودنتان در اینجا لازمتر است
و سعی نمائید که انشاءالله زودتر مراجعت نمائید از قوللر آقاسی نهایت رضامندی را
دارم و خدا گواه است که او را بقدر عبدالحسین پسر خودم دوست میدارم این مختصر را
در وصول نوشتجات شما نوشتم و باز هم تاکید مینمایم که هرچه بتوانید زودتر مراجعت
نمائید و تا در آنجا هستید با هر پسته اطلاعات لازمه بدهید صورت کارها و گذارش
اینجا قوللر آقاسی بشما خواهد نوشت و السلام

کاغذیست که مرحوم مغفور مبرور مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه طاب ثراه از
پاریس نوشته بتاریخ ۲۷ ذی حجه ۱۲۸۳

فدایت شوم مدتی است بزیارت دستخط شریف مشرف نشده و من خود
از عریضه نگاری و عرض ارادت قصور نکرده ام وقایع و اخبار این ممالک را خواسته
باشید در سر یک مسئله که شرح و بسط آن زیاد لازم دارد و نزدیک بود فیما بین دولت

فرانسه

فرانسه و دولت پروس جنگ بزرگی واقع و اختلال و انقلاب عظیمی در غاشیه
فرنگستان واقع و ظاهر شود اما توسط دوستانهٔ دول ثلاثه یعنی لمسه و روس و انگلیس
مانع شد و مقرر است که در لندن مجلس مرکب از مامورین بزرگ فرانسه و پروس
و لمسه و انگلیس و روس منعقد شده مسئلهٔ متنازعه را مقرون باحترام طرفین اصلاح
بنمایند از اوضاع (اکسپوزیسیون) که یکماه است دایر و مفتوح شده چه عرض کنم
که در بیان نمیگنجد و مختصرش اینست که از اول خلقت آدم تا امروز چنان اسبابی
فراهم نیامده و چنین بساطی گسترده نشده افسوس که باب علم بر مردم ما مسدود و
راه آمد و شد بر آنها دشوار گشته و از تحصیل منافع و کسب فواید و اطلاع بر ترقی
ملل خارجه محروم مانده اند باری برای امتعهٔ مخصوصهٔ خودمان جای مناسبی بطرح و طرز
عمارت ایران ساخته و آماده شده است اسبابها هم از قرار اخباری که رسیده است
پنج و شش روز دیگر خواهند رسید هر چه باشد خوب است و باصطلاح فضلا وجود
ناقص به از عدم صرف است مخلص لامحاله دو روز یکدفعه (باکسپوزیسیون) میروم
و خدا گواه است که غالباً بر تشریف نداشتن جنابعالی تأسف میخورم و با کمال
حیرت و حسرت بر میگردم که این مردم مراتب علوم و صنایع را بدرجهٔ کمال
رسانده اند و (ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم) بنده زاده یحیی نوشته بود.

جنابعا

جنابعالی از روی کمال مرحمتی که دارید او را برفتن طهران امر فرموده اید جناب
ناصر الملک بهمین طور فرمایش کرده و میرزا بزرگ را محض همین بتبریز فرستاده اند
زیاده زحمت ندارم

خوب آقا جان بفرمائید ببینم اینهمه تشخص را از کجا آورده اید که اعتنائی بشان مردمان
معقول ندارید کاغذ مینویسند جواب نمی نویسید سلام میفرستند التفات نمیفرمائید
بلی آن قصر خورنق و سدیری که شما ساخته و آن بالش و سریری که شما پرداخته اید
نمیگذارد اعتنائی و التفاتی بفقرا بفرمائید فرعون هم قصری برافراشت که سر
بطارم اخضر زد و دعوی الوهیت کرد عاقبتش شنیدی باری (با ما به از این
باش و غم ما به از این خور) که بندهٔ قدیم و نمک خوار دیرینه ایم و روزی
خواهد آمد که شاهزادهٔ نمک بحرام را یک موزه و یک شلوارت قرار دهم
و وقتی که روزنامه آمد و مائده او گسترده شد و فاریابی او قصه آغاز کرد [illegible]
از سر کار شما را قدری و محلی ننماید واقعاً بسیار بی التفاتی کرده اید که در این
مدت چیزی ننوشتید و خدمتی رجوع نفرمودید و هیچ نمیدانم که بعد از آن قیامت
کبری و داهیهٔ عظمی و آن قضای مبرم و آن بلای مهلک حال و کار چه شد و
حالا (چونی و چون همیگذرد بر تو روزگار) از بنده جویا شوید چنان خبر

دارید

دارید که برحسب استدعائی که کرده بودم اذن و اجازه مراجعت ارزانی داشته‌اند
امّا کاری نکرده‌اید که باین آسانی توانم مراجعت کرد درد بی درمان و قصّهٔ غصّه
انگیزی است و اگر در خواب میدیدم که اینَدفعه هم مثل دفعهٔ اوّل و بدتر از آن خواهد
شد مطلقا ترک خدمت مخادیم و عزیمت پاریس نمیکردم و حالا شب و روز بتدا[۲]بیر اقدام
و وسایل استخلاص خود مشغولم و کمال امیدواری دارم که در اواخر ربیع الاوّل
شرف خدمت سرکار را دریابم و اینَدفعه رحل اقامت انداخته و دم گرمی
داشته باشیم و دیوان اشعار جمع کرده ابیات عشق بخوانیم که بقول ترکها (بو نلاردن
فایده یوقدور)

فدایت شوم (فراق دوستانش باد و یاران که ما را دور کرد از
دوستداران) خدا گواه و قلب جنابعالی آگاه است که از دوری و مفارقت
جنابعالی حالتی دارم که بدتر از آن بتصوّر نمیآید و آنچه از رنج غربت در کتابها خوانده
و از اشخاصی شنیده بودم حالا در خودم معاینه می بینم که واقعاً بی‌حضور جنابعالی
تبریز برای من در حکم غربت است و برنج و ضجری افتاده‌ام که در کس چنین
نیفتد و با کس چنین مباد) و این شعر مناسب حال است (از روی یار خرگهی
ایوان همی بینم تهی و از قدّ آن سرو سهی خالی همی بینم چمن) و حالا حق دارم

که بگویم

که بگویم هیچ چیز در جای خودش نمانده باری انشاءالله بسلامت میروید و بسعادت
مراجعت میفرمائید و اینک شرحی را که میبایست بجناب جلالتمآب اجلّ اکرم سرکار ناصر
الملک دام اجلاله العالی بنویسم نوشته لفاً فرستادم و علاوه بر آن شرحی هم بجناب
جلالتماب اجلّ آقای امین السلطان دام اجلاله نوشته لفاً ارسال داشتم و همچنین از جناب
حضرت ارفع والا دامت شوکته ملفوفه بجناب جلالتماب ناصرالملک ضمیمه کردم که انشاءالله
آنها را ابرسانید و بیاری خدا با شمول مراحم شاهانه هرچه خوبتر و هرچه زودتر مراجعت
۲ خیلی خواهید کرد و چشم مرا بملاقات خودتان روشن خواهید کرد با جناب امین السلطان[۲] کرم
بکنید از دست جناب مستطاب اشرف سرکار مشیرالدوله از جانب مخلص ببوسیده
عذر شرمساریهای مرا بخواهید و تشکّرات بینهایت مرا از التفاتهای ایشان عرضه
دارید لعنت خدا برین بیکاری آذربایجان که رشتهٔ طبیعی مرا از دستم گرفت و
ببلائی گرفتار شدم که روز و شب خود را نمیدانم و یکی از فضایل این مأموریت مبارک
اینست که یکباره و بالمرّه از ادای رسوم انسانیّت در خدمت آقایان معظّم خودم
که سالها با من لطف داشته‌اند دستم کوتاه شد و فرصت نوشتن کاغذ و عرض ارادت
هم بایشان ندارم شما را بخدا حالت و گرفتاری مرا بطوری که دیده و میدانید
تشریح نمائید که لامحاله حمل بر بیحقوقی من نفرمایند زیاده براین فرصت ندارم ۲۱
ربیع الثانی ۱۳۰۳ فدویه

فدایت شوم — صبح پنجشنبه غره جمیدی الاولی ۱۲۸۵ هجری از منزل

جناب جلالتمآب سردار کل عساکر منصوره ایران باتفاق سرکار امیرالامراء العظام
حاجی خسرو خان قاجار عازم خدمت جناب مجدت و جلالت نصاب اعتماد السلطنه
شده در جماران شمران شرف خدمت ایشان را دریافت کردم اجزای مجلس افلاطون
الزمانی آقا میرزا علی اکبر طبیب باشی و سرکار مقرب الخاقان عبدالعلی خان ادیب الملک
و آقا سید باقر جمارانی و آقا میرزا رضای کاشی و چند نفر دیگر بودند جناب اعتماد السلطنه
برای اصلاح مزاج جنابان مسهلی از شربت و رد میل فرموده بودند و جزئی انقلابی داشتند
هوای منزل ملایم و نهری از آب صاف جاری بود و گلهای لاله عباسی و کوکب و
ساحت حیاط را از هر دو طرف رخشنده و روشن کرده غلیان یا قلیان آوردند
اجزای مجلس محض آسود که جناب اعتماد السلطنه باطاق دیگر آمده هر یک بر بساطی
نشست و هر کس به بالینی تکیه کرد بنده را که سوء هضمی عارض و وجع معده روی
داده بود تخت خواب اختیار افتاده ساعتی دراز کشیدم و چرتی زدم دیدم
که از خوابیدن کسالتم زیادتر میشود محض اینکه خود را مشغول نمایم قلمی برداشتم
و بتحریر این صفحه پرداختم و در اثنای نوشتن ملتفت بودم که سرکار حاجی خان

وحکیم

و حکیم باشی و آقا میرزا علی اکبر از هر دری سخن در پیوستند و آخر صحبت ایشان
به بیوفائی دنیا منتهی شد که یکی آه یک ذرعی میکشید و دیگری دست تاسف بر زانو
میزد و آقا میرزا رضا هم گوش میداد و سری میجنبانید مرکب بنده هم غلیظ
و قلم کند شد و زیاده بر این تحریر نمیتوانم نمود غره جمیدی الاولی ۱۲۸۵

برادر مکرم مهربانا — مختصر نوشته شما رسید و مرا از پاره اضطرابها و نگرانیها
که از طرف شما داشتم بیرون آورد حقیقت اینست که ملاحظات بطوری دقیق
و تکالیف بجدی دشوار شده است که انسان عالماً و عامداً خود از احوال پرسی
دوستان خودش مضایقه دارد و تجاهل میکند والا چه دلیل دارد و چرا باید از
یکماه بیشتر از شما کاغذ نرسد و من تحریراً و تلگرافاً از شما احوال پرسی نکنم باری
(شرح این هجران و این خون جگر — این زمان بگذار تا وقت دگر) از
مژده اعاده صحت شما خوشوقت شدم و دعا میکنم که دیگر انشاء الله آن نوع
ناخوشی شما عود نکند در کاغذهای سابق اظهار کرده بودید که شاید در مسئله اضافه
مواجب فرزندی میرزا علیخان برای من تردیدی بهم رسیده و یا میرزا هادی القاء
تردیدی کرده خودتان میدانید که میرزا هادی وغیره تصرفی در مزاج من ندارد

و من

و من خودم هم در کاری که راجع بشما باشد بتردید و تغییر قایل نیستم اما خدا گواه است که
تا بحال هر قدر سعی کرده ام نتوانسته ام که محل آنرا معین نمایم و چون باعتقاد خودم خیلی
مقید بایفاء وعده هستم ان شاء الله تعالی خلف وعده نخواهم کرد و بهر طور است محل
آنرا معین کرده بآن برادر اطلاع میدهم در باب رسومات حکم یاوری محمد علی خان این
میرزائی که برداشت کرده اید اقل اقلش دویست و پنجاه تومان است با حال آنکه بی
بضاعتی و بی استطاعتی او را خودتان میدانید علاوه بر این حال البته باید رسوم حکمش را
بدهد و بهر طور هست او را مجبور بنمائیم که هیچ نباشد با آن تفصیل و آن اشخاصیکه نوشته
اید اقلاً یکصد و پنجاه تومان بفرستد که شما خودتان هر چه بهر کس مناسب میدانید بدهید
برای اسب فرمایشی حضرت اقدس امجد اسعد والا روحی فداه از آنوقت تا حالا
بهمه جا آدم فرستاده ام و هر اسبی را که در این ولایتها سراغ دادم فرستادم آوردند
و بالاخره سه راس اسب که دو تای آن اسبهای کاک الله آقا و محمد آقا است و یکی دیگر را
که تازه بیکصد و پنجاه تومان خریده ام حاضر کرده ام و تا سه چهار روز دیگر آنها را با علیقلیخان
آدم خود بضمیمه پانصد تومان بقیه پیشکش حکومت ارومیه و بارخانه از ترشی آلات و غیره
آنجا خواهم فرستاد اگر مقتضی باشد از خارج عرض نمائید زیاده زحمت نمیدهم غره ربیع الاول
۱۳۰۱

امیر الامراء العظاما — بقراریکه از وزارت امور خارجه مرقوم داشته اند شما در
جزو راپورتهای خودتان بوزارت خارجه اظهار داشته بودید که مامورین دولت چند (نسبت)
که بخیال تصرف جزئی ییلاقی که در دست ایلات این دولت علیه باقی مانده است افتاده
و میخواهند دهی در آنجا احداث نمایند و حسب الامر مبارک مقرر شده بطوریکه مقتضی هیبت
اقدامات لازمه در سد راه پیشرفت خیالات آنها بعمل بیاید لهذا بشما مینویسیم که مناسب
بود که شما این اطلاعات خود را زودتر بمن می نوشتید و همین طور که بوزارت خارجه
راپورت فرستادید راپورتی هم باینجا میفرستادید که زود مطلع شده هر اقدامی که لازم
بوده است بکنم نمیدانم باعث اینطور غفلت شما چه بوده در هر صورت حالا می نویسیم
بوصول این نوشته بلا تاخیر مقرب الحضرة العلیه محمود خان مهندس را که بماموریت مخصوص
در آنجاست باتفاق آدمی از طرف خودتان مامور نمائید که با آن محل رفته بدقت تمام ییلاق
مزبور را ملاحظه و معلوم نماید که از سرحد دو عثمانی با آنجا چه قدر مسافت و در این
مدت در تصرف کدام طرف بوده آیا از جمله تصرفات بلا نزاع این دولت علیه بوده
و یا از اراضی متنازع فیهاست و سابقاً آبادی داشته است و یا اینکه حالا ابتدائاً که
میخواهند در آنجا احداث آبادی بکنند و عثمانیها در ادعای مالکیت آنجا ذکر
سبب و دلیلی میکنند یا نه و اگر ذکر دلیلی میکنند بچه دلیل متمسک میشوند و صورت

تحقیقات محمود خان را بمهر خودش بضمیمهٔ صورت اطلاعاتی که خود شما داشته‌اید و بعد از
این تحصیل خواهید کرد بزودی بفرستید تا باطراف مسئله احاطه و استحضاری بهم رسیده
هر اقدامی که لازم است بشود شهر شوال ۱۳۰۵

برادر مکرم مهربانا   خودتان تصور نمائید که از یکطرف با مفارقت شما و از طرف
دیگر با دوری فرزندی عبدالحسین چقدر ملول و افسرده‌ام واقعاً این انس و علاقه
برای بنی نوع انسان بلای عظیمی است و مخصوصاً بر من که قید و تعلقم بمحبت زیاد است
از دوری دوستان و متعلقان خیلی سخت میگذرد خاصه که دوست و برادری مثل شما و
فرزندی مثل آقا باشد خلاصه مرا بر آتش هجران نشاندید و رفتید امید که حفظ خدا
همراهتان باشد آثار محبت و مهربانیهای تحریری و تلگرافی شما نسبت بآقا که همه از صمیم
قلب بود نهایت امتنان دارم خداوند شما را موفق نماید و بر عزت شما بیفزاید
و فرزندی میرزا علیخان را برای خوشدلی شما حفظ نماید کاغذها و نوشتجات
مرسوله در ایام توقف در ساوجبلاغ و بعد از حرکت از آنجا همه رسیده و بر نکات
و دقایق مندرجه در آنها ملتفت شده‌ام منظور من که تلگرافاً اعلام کرده بودم
که در حرکت از ساوجبلاغ تعجیل نکنید این بود که بحکم ضرورت چندی در آنجا

بمانید

بمانید و باصلاح حال و کار آقا سیف الدین بپردازید از قراریکه نوشته بودید معلوم
شد که وکلای دولت آقا راضی بامتداد ایام اقامت شما نبوده و خود آقا نیز قدر
بودن شما را ندانسته و آن برادر نیز با مشاهدهٔ آن وضع اظهار رغبت بماندن نکرده
و در حرکت از ساوجبلاغ تعجیل کرده و بد هم نکرده‌اید و بالجمله از بیانات تصریحی و
تلویحی شما آنچه باید بر من معلوم شد و بحکم ضرورت در خیال بعضی تغییرات و تدبیرات
بودم که سید رضاخانی از جانب آقا آمده و بر معلومات من افزود و سر هم رفته عجالةً
این طور بنظرم مناسب آمد که سید رضاخان را بسمت للگی و پیشکاری آقا بفرستم
و بنویسم که احمد بیک در ساوجبلاغ نمانده بخانه‌اش برود که برضای خاطر اغلب
مردم آنولایت و بصلاح کار آقا نزدیکتر است اگر آدم خارجی مثل عبدالعلیخان
میفرستادم یکمرتبه دست آقا از کاسه بیرون میرفت و بکلی از سکه میافتاد عجالةً
این طور بهتر بنظر آمده و بهمین طور رفتار کرده سید رضاخان را با پیشکاری خودش
و خلعت مخصوصی برای او خواهم فرستاد تا ببینم چه میشود سرکار آقا حق شما را
ادا نکرده و آنچه باید در توبیخ و ملامت او در این ماده با سید رضاخان سفارش
خواهم کرد سفارشات شما در حق قادر آقا مسموع و پذیرفته است و خودتان
میدانید که با پارهٔ معایبی که در او هست باز هم من او را بر همه ترجیح داده و میدهم

واورا

داو را از همه بهتر دانسته و میدانم و بخرج او خواهم داد که شما از او حقدر سفارش
نوشته بودید بعد از رفتن شما و تفریق آقا از تبریز اوقاتم تلخ بود نتوانستم که عریضه
حضرت اقدس اشرف والا و جواب کاغذ جناب جلالتمآب صدیق الدوله را زودتر
بشما برسانم اینست با این پسته معروضه بحضور مبارک را سربسته و کاغذ جناب
صدیق الدوله را سربسته فرستادم که بخوانید و بر مضمون او مطلع شده ببندید
و برسانید با اینکه دماغ و حوصله چیز نوشتن نداشتم یکی دو مضمون از کاغذ که خدمت
سرکار صدیق الدوله نوشته ام چون باید شما و راجع بشما بود بد نشده و بدنیامده است
در باب اضافه مواجب فرزندی میرزا علیخان هم شرحی خدمت آقای صدیق الدوله
نوشته ام ملاحظه خواهید کرد و انشاء الله تعالی سعی خواهم کرد که محلش را معین نمایم
که حقوق محبت شما خیلی بیش از آنهاست خواهش دارم که میرزا علیخان را از من دعا
برسانید تا اینجا بود از شدت گرفتاری و بدحالی و کثرت موانع هیچ ندانستم که چطور
آمده و چطور رفت و آنچه حق اظهار مهربانی نسبت باو بود بعمل نیامد انشاء الله تعالی
تلافی خواهم کرد در ضمن مطالب که در موقعش بجناب صدیق الدوله عرض نمائید
این سه فقره را مخصوصاً متذکر شوید اولاً مفاصا حسابهای ساوجبلاغ و صاین
قلعه را زودتر تمام کرده ارسال بفرمایند که از تاخیر یکه در تفریغ این حساب روی

داده

داده نگرانم ثانیاً با وجود دستخطهای مبارکه شاهنشاهی و وعده صریح حضرت والا نسبت
بصاحبمنصبها و افراد مامورین هیچ نوع پاداش و مرحمتی ظاهر نشد راستست آن
کتابچه را که فرستاده بودم قدری زیاد بود لکن خیلی لازمست که اقلاً نسبت برؤسا و
سرکرده ها و هیچ نباشد لامحاله بیک ثلث از صاحبمنصبهای جزو و افراد نوکر با آن
خدمت که اشهد بالله خدمت عمده بود اظهار مرحمتی بشود البته این مطلب را مکرر احسن
عرض نمائید که مثل آنکه خود حضرت والا از تاخیری که در امتیاز آنها روی داده اظهار
دلتنگی بفرمایند بدار الخلافه بنویسند و تاکید نمایند که اقلاً نسبت بسرکرده ها و رؤسا
و یکجزو از صاحبمنصبهای جزو و افراد مامورین بواسطه اعطاء نشان و ترقی منصب
و غیره التفاتی بفرمایند که باعث مایوسی نوکر نشود و وقت دیگری بتوان خدمتی
با آنها رجوع کرد ثالثاً معایب اقامت سلیمان خان صاین قلعه و نوه های او را چه
برای عمل کلیه آذربایجان و چه برای حکومت خود صاینقلعه خاطرنشان جناب صدیق
الدوله بکنید که بحکم لزوم از نگاهداشتن و حمایت کردن او در طهران و صادر کردن
احکام برخلاف احکام صادره از حضرت والا اظهار دلتنگی بفرمایند و مخصوصاً بنویسید
که چه برای قرار و مدار مطالبات بقیه داخله و خارجه که هر روز در دار السلطنه عارض
و متشکی هستند و چه برای رفع اختلال حکومت صاین قلعه که هر روز خود و نوه های

او

او اخبار مجعوله منتشر مینمایند و باعث بی‌نظمی ولایت شده اند آنها را از دار الـ
معاودت بدهند و همچنین پاره سفارشات دیگر را که البته در نظر دارید در موقعی که خودتان
بهتر میدانید عرض نمائید عجالةً بیش از این نمیتوانم نوشت حسب‌الامانتی آقای صدیق
الدوله را با آدم مخصوصی خواهم فرستاد اما شرطش اینست که باقتضای مأموریت
عمل نمایند زیاده زحمت نمیدهم ۲۲ شوال ۱۳۰۰

عریضه ایست که بخاکپای شاه سعید شهید انار الله برهانه عرض نموده

تصدق خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم   دستخط مبارک تلگرافی زیارت
شد و از ظهور مراحم شاهانه بر مراتب مفاخرت و مباهات این چاکر جان نثار افزود و جواب
مقررات علیه همایونی را بدین تفصیل عرض مینماید اغلب و اکثر طوایفی که از ایل شاهسون مغان
رفته بودند چه بواسطه اقدامات روس و چه بواسطه اهتمامات مأمورین خودمان مراجعت کرده اند
و فقط چهار طایفه دیگر از آنها مانده و تا بحال مراجعت نکرده اند از قراری که میرپنج تحریراً و
تلگرافاً اطمینان داده آنها را نیز مراجعت خواهد داد و اما چنانکه سابقاً عرض شده مأمورین
روس نسبت بهمه طوایفی که بآنطرف رفته اند بی اعتدالی زیاد کرده اند و علاوه بر ضبط
اسباب و اشیاء آنها زیاده بر بیست هزار گوسفند آنها را ضبط و تصرف کرده و خسارت
زیادی بر آنها وارد آورده و اگرچه این چاکر از یکطرف بر طبق اظهارات وزارت

جلیله

جلیله بمیرپنج تلگراف کرده و تأکید نموده ام که استرداد اموال و اغنام شاهسونها را از مأمورین
سرحدیه روس بخواهد و از طرف دیگر نیز شرح مفصلی بمعین الوزاره نوشته بتفلیس فرستاده‌ام
که از حکومت قفقاز استرداد اموال و اغنام شاهسونها را بخواهد اما چون از مأمورین سرحدیه روس
در استرداد اموال و اغنام شاهسونها بهیچ وجه اقدامی مشاهده نمیشود لازم است که از وزارت
جلیله مجدداً در اینباب که بنهایت اهمیت دارد اظهار شود که استیصال جمعی کثیر از شاهسونها
شده است و چون از تکالیف چاکری و عبودیت این چاکر جان نثار است که حقیقت هر امری
بخاکپای اقدس عرض نماید محض اینکه در آخر مسئول نباشد لازم دانسته عرض مینماید که اگرچه تنبیه
اشرار فولادلو و قوجه بیگلو خیلی لازم است و از شرایط عمده نظم آن حدود و از موجبات رضایت
سفارت روس بود و خود این جان نثار نیز ضرورت تنبیه آنها را دانسته و مخصوصاً بامیر تومان
یادداشت داده بودم که در تنبیه و تادیب و گرفتاری اشرار این دو طایفه لازمه اهتمام
بعمل آورد اما در این اقدام امیر تومان به تنبیه آنها بعوض اینکه چند نفر اشرار و مقصرین این دو طایفه
گرفتار شوند تمام این دو طایفه و مخصوصاً طایفه فولادلو که ایل معتبر و متمولی بودند یکباره
و بالمره غارت شده و بکلی از وضع زندگی در عسرت افتاده اند الامر الاقدس العالی مطاع

فدایت شوم   رقیمه عنبر شمیمه در احسن وقت شرف وصول ارزانی داشت دیگر اما

به نیکبختی خود این گمان نبود) از رفع نقاهت و سلامت مزاج شریف بنهایت مسرور و خوشوقت
شدم (فحمدالله ثم حمدالله) از حالت مخلص جویا شده اید لله الحمد نعمت حیات باقی و با ضعفی که
تقریباً همیشه رفیق شفیق منست بعمل ماموریت خود مشغول و دقیقه آسودگی ندارم خوب
آقای من مولای من این چه تکلیفست که من بمرد سفیر باید باز قلمی برداشته و عرضی نگاشته
عرض مینمایم که جنابعالی در مصلحت جوری و اعتساف کرده اید که دوستی من نسبت باین شخص
شریف حکایت آبگینه و سنگست زیرا که بجهة و سبب خودپرستی و خودپسندی و همیشه تیشه
در دست بنیاد عمارت و شخصیت مردم را خراب و مضمحل نماید و صاحب اتفاق حرز و هیچ نقش دل
آزاری باشد که اگر سر سوزنی بدامان عجب و خودستائیش فرو برند تحمل نکرده و فریاد شکایتش
بعالم بالا برسد قلباً دوست ندارم و بعد از مدتی که طی مراحل زندگانی نموده ام خیلی ناشایسته
که از در تزویر در آمده محض خوش آمد او خود را حقیر نمایم نه بنده این ضعف نفس را نداشته و
نخواهم داشت و از عمر خود همین را ذخیره حظ و مسرت میدانم که ابدا راضی بتحقیر خود و هیچ
کس نشده ام که سرمایه شخص لباس احترام اوست و مخلص ملبس بلباسیکه سفیر باشد نخواهم شد پس
متدعیم عذر بنده را بحسن اجابت قبول خواهید فرمود که میدانید عرایض مخلص معلل بغرض
نیست مخلص صمیمی جنابعالی عبدالحسین گویا سابق بر این بموتمن الرعایای اردبیل دولتانه
سنجاب سفارش کرده است که الان باپست رسید یک طاقه اش را تقدیم جنابعالی نموده و

سلام فراوان عرض مینماید و این تقدیم او حضور من بیچاره شد زیرا که لازم آید زیر بار
او را هم یکطاقه شال شیردانی بسیار ممتازی که کم از کشمیری نباشد بجهة خرقه که مبارکی
و میمنت انشاءالله تعالی تمام نمایند تا اواخر ماه با پست پیشکش نمایم (یاد یاران یار را
میمون بود) همیشه مترصد رقیمجات و ارجاع فرمایشات هستم زیاده زحمت نمیدهم

بشنوید و تماشا این داستان که حاجی رفیعخان نامی بود از خوانین
کلهر و چند روز قبل در سن هشتاد و چهار سالگی فوت شد و اینهم برخلاف آنکه گفته اند
(بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا مباش) عمر خود را در شاقی صرف کرده و از عفونت
دود و کود و انجره ردیه چشمهایش معیوب شده بود و در مرض موت خود دستش بدو دختر و
دیگ عیالی که داشت خطاب کرده و با انگشت خود دستش بگوشه اطاقی که داشت اشاره
کرده و گفته بود که برای شما در آنگوشه دفینه گذاشته ام بعد از فوت من بکاوید و بردارید
و بعد از دو روز که جان بجانان تسلیم کرد حاجی میرزا صالح خان کارگذار کرمانشاهان
که از بنی اعمام اوست آمده گذارشش را بیان کرد از آنجا که حرص و طمع لازمه طبیعت
بشریست باور کردیم و گفتیم که چشم از این گنج باد آورد نمیتوان پوشید کارگذار را
با عبدالله خان فراشباشی فرستادیم اطاق را بقدر نیم زرع شکافتند بدوا آجری

پیدا شد آجر را برداشته قوطی حلبی در زیر او پیدا کردند باز کردند و دیدند که مملو از خاک
آغشته بگلاه و پاره نخاله گچ است و دستمالی هم برروی خاک گذاشته اند بهمان هیئت
او را برداشته آوردند با علم قطعی بر بطلان عمل اکسیر فرستادیم چند نفری را که مشاق و معروفند
با کیفر زرگر آورده دم و دودی راه انداختیم و مقداری از مس و نقره و قلع را در بوتهای
متعدده ذوب کردیم و با میدانیکه قطره بقطار است قدری از آنخاک بدمشان دادیم
و دمیدیم چیزیکه مطلقا از او اثری ظاهر نشد این اکسیر اعظم بود و همه آرزوها بحرمان
مبدل شد و چون محتمل بود که اینمسئله از طرق مختلفه بعرض اولیای دولت برسد اینک قوطی
مزبور را با همان حقیقت و سمت فرستادم که اگر خواسته و میل داشته باشند بدهند اوزا بتجزیه نمایند
تا شریک محرومی مخلص باشند و مزیدا للاطلاع عرض مینمایم که از قراریکه مذکور شد این حاجی
رفیعخان از حلقین شیخیه بوده و وقتیکه بمکه معظمه رفته این خاکها را از سر قبر مرحوم شیخ
... طاب ثراه که در مدینه مدفونست برداشته و باعتقاد اینکه اینخاک بشرافتش از کوگرد
احمر و اکسیر اعظم بیشتر است آن عبارت را بدخترها و عیالش گفته والله اعلم بحقایق الامور

فدایت شوم   از وصول رقیمه شریفه (قوت گرفت طبعم چون باد در
خزان شاداب شد ضمیرم چون باده در بهار) حاجی محمد طاهر میرزا گفت

که عبث از جنابعالی اشعر کهنه و مندرس را جاندادید و بر کرسی نشاندید و واقعا اگر چه از
اشعار مندرسه است اما سادگی و لطف مخصوصی دارد خاصه که از دل برآید و جنابعالی
بنویسید از اعتدال هوای لیوان و از مرحمتهای دائمی حضرت اقدس والا روحی فداه
نسبت باینجا کر خودشان شرحی مرقوم فرموده اید هوای لیوان و باسیدر را بعوض سند استشمام
و استنشاق بفرمائید و تشکرات مرا از مرحمتهای مبذوله با آن بیان خوشی که خاصه جنابعالیست
بخاکپای مبارک عرضه دارید میرشکار را که آلت مضحکه و مسخره خودتان قرار داده اید لامحاله
از عکسهای متشکله باشکال مختلفه حتی الکلب و الخنزیر او را بفرستید که منهم شریک خنده
و رهین منت شما باشم تفصیل سیل و خرابی خانهها را بحضور مبارک عرض کرده ام البته
مطلع خواهید شد دیروز بمنزل نواب والا رفته بودم و باز از آن حقه بازیهائی که دارد از قبیل کالسکه
بز غاله بسته با سیرش و موزکانچهای کوچک و مخزن اسلحه و شاهنامه میرزا اسمعیل سرتیپ دارد
تماشاها بما داد افسوس که بهر طرف نظر کردم شهسوار قافتش ندیدم و با دلی ریش و
خاطری پریش مراجعت کردم انشاءالله تعالی زودتر مراجعت کرده مخلص را از ملاقات
خودتان مسرور خواهید فرمود زیاده زحمت نمیدهم ۳ ذیحجه ۱۳۰۷

کاغذیست که نواب والا ایرج میرزای صدر الشعراء نوشته است

نور چشما   قصیده شما رسید از فوت مرحوم صدر الشعراء زیاده از حد متاسف

شدم چیزیکه مایه دلبستگی است خلف تصدیق مثل شماست که تا آنمرحوم زنده بود باعث
خوشوقتی او بود دید و حالا که مرحوم شده جانشین بالاستحقاق او هستید قصیده های سابق
شما نیز رسیده اگر جوابی ننوشته و یادی نکرده ام (نه فراموشتم و از ذکر تو خاموشم) شاید
بلکه کثرت مشغله مانع شده و خدا شاهد است که من شما را مثل فرزند خودم عبدالحسین دوست
دارم این کاغذ را مخصوصاً بخط خود بشما نوشتم در این قصیده اخیر داد فصاحت داده اید و بر شما
جای هزار تحسین و تمجید است جان کلام و لطیفه نغزی که از اشعار شماست اینست که آنچه از
طبع وقاد شما نسبت بمن میتراود از دلبستگی و علاقه قلبی است که بمن دارید و اثری
مخصوصی دارد انشاءالله پیر شوی و موفق باشی جناب جلالتمآب اجل قائمقام دام اجلاله
که در هر مورد بر من اولویت دارند بیش تر از من بشما محبت و ملاطفت خواهند فرمود چون
دستم بشما نمیرسد که از کیف مخصوص صله اشعار شما را از امیر پالهای (صفراء فاقع لونها تسر
الناظرین) بشما بدهم لهذا بموجب نوشته علیحده بیست تومان بعلیقلیخان حواله دادم که از او
دریافت دارید نواب علیه عمه محترمه شما متعلقه جناب امیرالامراء العظام شرف الملک ا
با سلیقه مخصوصی که دارد باقسام مختلف مارا خجالت میدهد و یادآوری مینماید (بوی
گل را از که جویم از گلاب) همیشه سلامت خودتان را اطلاع بدهید یازدهم شهر جمادی الاخره
کاغذیست که در حین وفات یحیی خان پسر خودشان مرحوم عزیزخان سردار نوشته

قبله و امیدگاها   مخدومی رضاقلیخان با دستخط مبارک و خلعت تن پوش
حضرت اشرف امجد والا ولیعهد روحی فداه و تعلیقه مرحمت آمیز بندگان عالی دام اجلاله وارد
شد و از ظهور این نوع بنده نوازیها و اینطور تسلیه و دلجوئیها که همگی راجع بالتفاتهای پدرانه
و ملاحظات بندگان عالی دام مجده بود آنقدر افتخار حاصل کردم که زبانم از شکرگذاری قاصر است
و آنقدر امیدوار شدم که از بیانش عاجزم حق تعالی وجود شریف عالی را که دوای دردها
و مرهم زخمهاست پاینده و مستدام دارد و آقای سیف الدین را از اصابه عین الکمال محافظت
فرماید (به نیکوئی پدرش را امیدهاست باد وفا کناد خدا اندر و امید پدر) که امروز
چشم همه مان بدو روشن است و دل همه مان بدو خرم در امر بصبوری و شکیبائی کمترین اشعار علیه
حکیم فردوسی علیه الرحمه را بطوری جا انداخته و بجدی مناسب موقع فرموده اند که گویا
برای همین مورد و همین موقع از زبان حکیم جاری شده بود و کمترین تا زنده ام بدو تمسک
خواهم جست و مرحمتهای جنابعالی را تشفی قلب خود قرار خواهم داد چندروز قبل از
این عریضه عرض کرده ام امید که بنظر شریف عالی رسیده باشد در اینجا اگرچه قحطی
بطالت میکند و اما هرچه هست با آسودگی و فراغت نزدیکتر است از قحطی با عمری
و خشکی امسال بهره و نصیب بزرگی بگردش رسیده و الآن بالفعل گندم خرواری شش تومان
و پنجهزار و هفت تومانست و کاه از خالا بجائی رسیده است که نزدیکست همه مردم

بمرحوم میرزا بیگ اقتداء نمایند و اورا جد و از خطا نه بدانند از طهران نوشته بودند که برای اواسط شوال در آنجا حاضر شوم اما خود کمترین نظر بموانعی که هست تا بخیر قائلم تا چه مقدر باشد و چه اقتضا نماید زیاده جسارت نمینمایم و مستدعیم که آیات رحمت را که دستخطهای شریفست از این بنده قطع نفرمایند عمر و دولت عالی پاینده و حشمتش فزاینده باد

فدایت شوم بی امروز از کثرت خستگی و دلتنگی مثل کسی که بی اختیار سر بکوه و صحرا نهاده باشد سوار شدم و دو سه دفعه خواستم که بفرستم جناب عالی را هم بسواری دعوت نمایند باز بخاطرم آمد که شاید کاری و مانعی داشته باشید و مخصوصا بنظرم آمد که شاید قرار اجتماع خلفا و نصرة الدوله را در منزل خودتان داده باشید و علاتی حال بی سر و پائیکه و تنها با دلی مرده و خاطری فسرده باز هم خود را بباغ امین الوزاره رساندم و یکربع و بیشتر تاب نشستن در روی آن نیمکتهای از هم دررفته و پشم و کورک از هم پاشیده قوایم شکسته بی پیر آنجا را نیاورده بحکم (غمزده هر جا رود غمی بود اورا سیر چمن خوش و لیک با دل خرم) بااینهمه بدتر از ذهاب مراجعت کردم و حالا هم که رقعه جناب عالی رسید با درد پا و کسالت زیادی یک دو ر افتاده بودم با همین حالت و همین هیأت مینویسم که حالا که ملک التجار و خلفا با وجود دلالت شیخ برفتن خانه بکلر بکی راضی نشده اند مطلب را زیاده دنبال ننماید

کرد و با استغناء و بی اعتنائی باید کذرانند و مخصوصا نصرة الدوله دست و پاچه که نکند تا خودمان از باسمنج برگردیم قرار رفتن خودمان هم بباسمنج فردا که دوشنبه است سر آفتاب است ان شاء الله تعالی نصرة الدوله را خبر بدهید و خودتان هم در سردستة و نهایتش کمی از دسته که شبه تشریف بیاورید که با هزار کار و مشغله که داریم بگذاریم و برویم

کاغذیست بمرحوم مبرور شاهزاده معظم سلطان احمد میرزای عضد الدوله

فدایت شوم اینمرقومه سرکار والا را ابرادر مکرم شاهزاده میر آخور زیارت کردم رقیمجات دیگر نیز در مقدماتی که در باب فروختن قنات ترتیب داده اید رسیده از ملاطفتهای سابق و لاحق سرکار والا کمال امتنان داشته و دارم خصوصا از اهتمامی که در مسئله قنات فرموده اید و توجهیکه در اینباب مبذول داشته اید هم مگر همت سرکار والا آبی باین باغچه و عمارت مخلص که بخرجهای زیاد در تبریز بنا کرده ام برسد والا زه کردن کمان حاجی حسین میرزا بسی دشوار است عجالة سرکار والا که بعیاری برای جفت کفش میدوزید دبا فنون کله از تارک مه برمیدارد دنباله تدبیرات را از دست ندهید و بهمین طور که مرقوم فرموده اید اسمعیل میرزا را ملتزم کرده بفرستید تا حاجی حسین میرزا مجبور شده بتبریز بیاید و از دست در رفته بگیر رمال بغنید تا بداند که چند مرده حلاج است و قنات را تسلیم نماید زیاده زحمت نمیدهم والسلام

نشر تو در دولت بخارد و دیگر حشر مرا با جناب حکیم نخواهی که صحبت او مرا مانند زاغیست
که در یک قفس با طوطی هم نفس باشد وگرنه من خود معترفم و وقتیکه استاد سخن و ادیب مطلق
جناب بدایع نگار ادام الله عزه مکتوب شما را بمطالعه خود شرف دادند تصدیق فرمودند
که امروز ساحت انشاء و عرصه کتابت را در کلک و بیان شما فسحتی تمام و وسعتی کمالیست
و آنچه در دفع اصابه عین الکمال برای من خواسته بودید در حق شما سزاوار است خصوصا
تردستی و رندیهای جناب این لشکر را تشریحی کرده و چشم بندی و عیاریهای ایشان را
عیاری گرفته اید که روان حریری قصه ابوزید سروجی را از مقامات خودش برداشت
و من چند روز است که باز احوالم بهم خورده این مختصر را که کمتر از مطول شما نیست با کمال
ضعف نوشتم تا جناب معاون و این لشکر را ملاقات نمایم و کاغذ شما را دست بدست
بگردانم نوشته دیگر شما چند وقت قبل با قلمتراش شما رسیده در همان ایام جواب مشروح
نوشته بمعین التجار دادم و تاکید کردم که با نوشتجات خودش برای حاجی محمد مهدی
بفرستد که بشما برساند عجب است که نفرستاده و اگر فرستاده عجبتر که حاجی مهدی نرسانده
این است که در این عهد و عصر یعنی مملکت ما آیه امانت را نسخ کرده اند و بیع دیانت را
فسخ من از معین التجار جویا میشوم شما خودتان از حاجی محمد مهدی بپرسید که آن کاغذ چه
شده زیاده زحمت نمیدهم و منتظر نوشتجات دیگر شما هستم دوم شهر محرم است

علم

برادر مکرما   کاغذهای ثلثه شما هر سه خوب و بمناسبتی مطلوب بودند دعوت قادر آقا را
روز شنبه می پذیرم فردا خبر بدهید که نهارش را تدارک نماید از ورود فرخ خان با آن حشمت
بسر دشت خیلی خوشوقت و مسرور شدم و این شعر شاهد حال اوست (آسوده نشستم بمقام
پدر خویش بر غم نکند هیچ دلم رهگذر خویش) کاغذی با عبارتهای خوش که خاصه
خودتانست باو بنویسید و تهنیت و تبریک بگوئید و آقا شاهزاده خانم خوب آمده است
(صد سفره دشمن بنهد طالب مقصود تا بو که یکی دوست بیاید بضیافت) فردا امیر آخور
میکوبیم تا کاروان شکر از مصر بشیراز آرد والسلام خیر ختام

کاغذیست که بندیم خود میرزا موسی سرداری نوشته است

برادر مهربانا   مختصر نوشته شما را که اجتنابا للاطناب در سه صفحه و نیم ترقیم یافته
بود رسید همانا خامه این موسی را خاصیت عصای آن موسی داده اند و چنانکه بیهقی گوید
واقعا کار خط و انشاء شما بالا گرفته و آنهاکه خود را چیز نویس میدانستند در کارند که دم
فرو برند و دم فرو هلند و بنظری معجب بیکدیگر نگرسته ناگهان بگویند (ای اوستا قلم
اولوله گلدی قاچون) و اول کسی که در میدان سخن رانی شما بر پتهو و پشت آهو
نشسته و پشت بهنهد ملا اوینه بقال و حاجی غلامعلی معرکه گیر است که چانه شان
میجاید و انیمه تخواهند و این همه بسر میزنند این هزل و طیبت از آن آوردم که چون

عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه السلام

فدایت شوم   مطلبی است لزوماً و بالضروره با شرح و بسط بجناب عالی عرض
مینمایم که چند وقت قبل که عالیجاه فخامت همراه موسیو پطروف جنرال قونسول روس
بیدلیل موجه و بی حق شکایتی از جناب ساعدالملک اظهار نارضامندی کرده و با ایشان
ترک مراوده نمود و جناب عالی برحسب امر علیه همیونی تحریراً و تلگرافاً مرقوم فرمودید
که جناب معززی الیه از جنرال قونسول ترضیه حاصل کند اگرچه ساعدالملک با ملاحظه اینکه جنرال
قونسول من غیر حق از او شکایت کرده چه رسماً و چه شخصاً خود را بدادن ترضیه راضی
نمیکرد و سهل است با کمال اصرار از کفالت کارگذاری مهام خارجه در مقام استعفا بود اما
مخلص بهر طور بود معززی الیه را ساکت و متقاعد کردم و محض امتثال امر همیونی و اطاعت
فرمایش جناب عالی رفته از جنرال قونسول ترضیه حاصل کرد و برای تکمیل رضامندی جنرال
مخلص ضیافتی ترتیب دادم و طرفین با یکدیگر صفا کردند و لازمه آن ترضیه و تصفیه
این بود که جنرال قونسول سبک خود را با جناب ساعدالملک تغییر داده با ایشان در مقام
مودت و موافقت باشد و امور اتفاقیه را بوجه مساعدت تسویه نماید اما راست
باید گفت و متأسفاً بجناب عالی اطلاع میدهم که جنرال قونسول هیچ نوع تغییری بمسلک

خود نداده سهل است مادهٔ مخالفت با ساعدالملک را قوت داده و علاوه بر اینکه طرز مراوده
و رفتار ظاهری ایشان با ساعدالملک با حالت مودت و موافقت منافات کلی دارد
و علانیه و آشکار با ایشان در مقام بهانه جوئی و بدگوئی هستند بنای مراسلات رسمی خود را
هم بر عبارات سخت و درشتی قرار داده اند که از سبک و وضع و طرز و اسلوب تحریرات
رسمیه خارج است و در مکاتیب خود غالباً عبارات و الفاظی درج مینماید که مبنی بر تحکم صرف
و اجرای تکالیف غیر محقه و منافی حفظ احترام و رعایت مقام ساعدالملک است از
جمله در همین روزها مراسله در مسئله ادعای حاجی ابراهیم نام اردوبادی بمعززی الیه نوشته
که سواد آنرا با جوابی که ساعدالملک با ایشان نوشته اند لفاً ارسال خدمت مینمایم و ملاحظه
خواهید فرمود که جنرال قونسول چه عبارتهای زشت و چه الفاظ بی احترامانه در مراسله
رسمی خود مندرج کرده و جناب ساعدالملک با چه رعایت احترام و با چه دلایل
حسابی جواب ایشان را نوشته اند بالجمله بی پرده و از روی حقیقت بجناب عالی عرض
مینمایم که جناب ساعدالملک بواسطه ظهور این نوع حالتها و این نوع بهانه جوئیها
و مشاهده این نوع نوشتجات بی احترامانه جنرال قونسول یکباره و بالمره به تنگ
آمده و در مقابل حرکات ناگوار و تحریرات بی احترامانه مشار الیه زیاده بر این
صبر و تحمل را در قوه خود ندیده چهار روز قبل عریضه استعفای از کفالت کلیه

مهام خارجهٔ آذربایجان به حضور مبارک حضرت ارفع امجد والا عرض کرده و عزم و نیت باطنش
این بود که استعفای خود را تلگرافاً بجناب عالی نیز عرض نماید و باز هم مخلص به زبان و به هر تدبیری
که بود ایشان را تسکین داده از این خیال منصرف کردم و حالا این ذریعه را خدمت جناب عالی
عرض مینمایم که در مقام انصاف اینطور بهانه جوئیها و استخفافها و تحقیرهای تحریری و
شفاهی و این تحکمات غیر معهود جنرال قونسول روس با دوستی محکم و مودت کاملهٔ دولتین
ذیشوکتین و با سبک و طرز مأمور رسمی یک دولت بزرگی موافقت ندارد و چون غیر ممکن و
محال است و ابداً تصور نمیتوان کرد که جناب جلالتمآب وزیر مختار اینطور رفتار و این طرز
نوشتجات را از جنرال قونسول خودشان تصدیق نمایند لازم است که جناب جلالتمآب
عالی صورت امر را بجناب معزی الیه اطلاع داده و سواد مراسلهٔ جنرال قونسول را بملاحظهٔ
ایشان برسانند و بحکم ضرورت تغییر سلوک مأمور خودشان و ترضیهٔ جناب ساعدالملک
که شخصاً و شأناً یکی از رجال و اشخاص محترم دولت علیهٔ ایرانست و سالها بسمت وزیر
مختاری در دربار آن دولت شناخته شده از جناب معزی الیه بخواهند که اگر کار باین
وضع که هست بماند نه تنها ساعدالملک از عهدهٔ کفالت امور خارجه بر نمی‌آید و
محققاً استعفا خواهد داد بلکه هیچ کارگذار دیگر از عهدهٔ مهام خارجهٔ آذربایجان
بر نمی‌آید مهلت تکلیف جناب عالی و این مخلص نیز زیاده از حد دشوار خواهد شد و نهایت

مشکلاتی بر آن مترتب خواهد گشت که ملاحظات دقیقهٔ جناب عالی بر آنها احاطه دارد و حاجت
باظهار مخلص نیست و باز هم صریحاً عرض مینمایم که اگر قرار درستی در تغییر رفتار جنرال قونسول
و یا در تعیین مأموری دیگر بجای ایشان داده نشود برای جناب جلالتمآب عالی و جناب
جلالتمآب وزیر مختار باعث مزاحمت کلی خواهد بود و در مهام خارجهٔ آذربایجان که نهایت
اهمیت دارد اختلال عظیمی بهم خواهد رسید و تکلیف مخلص بود که حقیقت امر و صورت
حال را بی پرده بجناب عالی اطلاع بدهم زیاده مصدع نمیشوم ۱۴ صفر ۱۳۰۲

قربان وجود حمیدت گردم   مدتی دل طلب جام جم از ما میکرد که با وجود
عدم معروفیت در آن حضرت که قبلهٔ احباب و کعبهٔ اصحابست باب مکاتبت گشاید
و اظهار بندگی نماید منتظر وسیله بودم که بعرض رسیله خود را در آستانهٔ محبت نشانهٔ حضرت
عبدالحمید خان دام ایام افاضته معرفی نماید که بندهٔ درگاه از جملهٔ ارادت کیشان
واقعی و اخلاص مندان غایبی است تا اینکه اخوی میرزا ابوالقاسم که نغمه سرای
شاخسار ارادت و ترانه سنج مرغزار محبت است وارد شده شرحی که زبان
از بیان آن عاجز است در اوصاف حمیده و اخلاق پسندیدهٔ ذات سلطانم
واقف‌دیم حضرتلری ذکر نمود لهذا محض معرفهٔ خود در حالتیکه باین فرد مترنم بودم

(در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد) وایفای تشکر از مراحم مبذوله نسبت باخوی
بعرض این عریضه مشتاقانه جسارت نمود در این ضمن عالی مکتوب که بهترین محبوب
دوستان است بزبان فصیحه عثمانیه وبیان ملیحه ترکمانیه بود واصل و بزیارت گردید
ایکاش من بنده نیز بلد بودم و شرح حالی مینمودم هزار افسوس و هزاران حسرت
(دست ما کوتاه و خرما بر نخیل) تسلی خاطریکه دارم اینست که اگر فارسی هم میدانستم
چه میکردم بواسطه اینکه پدران ایران در تحصیل اطفال خود تنها بیک دست و قلم
قانع هستند و شرح مسئله دست و قلم منوط بر همت قبله جانی مهدی خیابانی است بهر
صورت بقصد یع (اِتمیه لم) بطریق کنایه شرحی از ایران خودتان شکایت فرموده
بودید حق بجانب ذات عالی است من بنده هم اوقات توقف اسلامبول هرگاه این
مملکت خراب را در خواب میدیدم سراسیمه با کمال وحشت بیدار میشدم و شکرها میکردم
که خواب بوده است ولی بعد از آنکه بایران آمدم بطوری گرسنگی کشیدم که سنگ خارا را
مانده آسیای پنداشتم و آنقدر بیخواب ماندم که روی سنگ خارا خز و دیبا بنظرم آمد
بقدری از مامورین تعدی دیدم که خوردن صد چوب ناحق و دادن صد تومان
جریمه را حکم داودی میدانم از علما چیزها دیدم که فتوی قتل مظلومی حکم حق و نص
حدیث است از واعظین و ذاکرین درد غمها شنیدم که عنقا و کیمیا را باور کردم از

بیجا

از تجار بقدری نفاق و نقار ملاحظه نمودم که بدوستی گرگ و میش پناه بردم در حالتیکه بودجه
سالیانه سرباز هفده هزار و ده شاهی وجیره سفر سرخس هشتهزار و دو عباسی بابای بیچاره
...... بجان عزیزت وقتی که داخل این مملکت چهار و پنجساله شدید طوری اسباب
فراهم میآید که از خود غافل میشوید و بطوری اوضاع مدنیت را از نظر مبارک میبرند
که گویا نه ترقی در عالم بوده و نه دولت منتظم فرانسه و انگلیسی اینقدر در کوچه های ویرانه
سرگردان و حیران میگذرانید که دیوار چینیه یکذرعی (شانزلیزه) پاریس میآید
از عدم لباس پارچه ملابسی بجای سندس و استبرق استعمال میشود همین قدر عرض میکنیم
هیچ واهمه نداشته باشید دست و پای خود را جمع کرده پشتیکه بدریای انتهای ایران
بزنید صعوبتش تا سه چهار ماه است بعد از آن حضرتعالی هم یکی از این مامورین یا یکی از این علمای
واعظین و تجار و ذاکرین خواهند شد که گویا سفر هشت ساله در سعادت و زحمات
فوق العاده لم یکن بوده از جسارت خود عذر میخواهم و جواب عریضه بزبان فارسی
انتظار میبرم روز یکشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۱۳

کاغذیست که مرحوم امیر حسینخان شجاع السلطنه ایلخانی قوچان نوشته

فدایت شوم رقیمه شریفه وصول ارزانی داشت چون
رقیمجات سرکار عالی برای من در هر موقعی دانه برد غم بشکرد شادی دهد جان پرورد)

(صد بار فزون خواندمش از شوق سراپا   هر بار ولی خوشترم آید بنظر نیز) خاصه که حاکی سلامت
احوال و مشتمل بر استقامت مزاج شریف بود باعث انواع مسرت و انبساط شد
پوستین التفاتی نیز که نهایت امتیاز داشت رسید و او را مثل جان شیرین در بر
گرفتم (بوی جان می آید از پشم شتر   کین شتر از خیل سلطان ویس دور) و از این التفات
مخصوصی که فرموده اید بمراتب تشکر و امتنانی که از سرکار عالی دارم افزود بحمد الله
تعالی سرکار عالی همه وقت دشمنان را پوست برکنده و دوستان را پوستین
داده اید (تا بود چنین بوده تا باد چنین باد) از احوال مخلص قدیم خودتان جویا
باشید چهل روز بود که در التزام رکاب مبارک حضرت اقدس ارفع امجد والا دامت
شوکته بسرکشی ولایات سرحدیه رفته مراغه و ساوجبلاغ و ارومی را دیدیم و از
راه سلماس مراجعت کردیم بحمد الله تعالی و از اقبال بی زوال شاهنشاه روحنا فداه
همه جا امن و منتظم بود و از نزول موکب مسعود والا و مرحمتها و نوازشها که نسبت
باهالی عامه این ولایتها مبذول فرموده اند بر مراتب امیدواری همه آنها افزود
و در این سفر بوجود مسعود مبارک از هر جهة خوش گذشته و در چهاردهم اینماه با فر
شوکت تشریف فرمای دار السلطنه شده و خاطر مبارک بندگان اقدس شاهنشاهی
روحنا فداه از وضع این مسافرت و راپورتهای مفصلی که در هر مرکزی تلگرافاً عرض

شد

شد قرین کمال مسرت گشته بدستخطهای مبارک تلگرافی مرحمتها فرمودند که زبان از تشکر
آن قاصر است زیاده زحمت نمیدهم و مستدعیم که همه وقت بتحریر رقیمجات و رجوع
فرمایشات و مژده سلامت احوال شریف مخلص دیرین خود را قرین مسرت فرمایند
ایام شوکت و جلالت پاینده باد

فدایت شوم   رقیمجات بیستم رمضان دیروز که یکشنبه غره شوال بود
شرف وصول یافت از اطلاع بر قضیه مرحوم محمد علیخان زیاده از حد ملول و متألم
شدم حقتعالی روان او را بمغفرت خودش شاد نماید و آنمخدوم را صبر و شکیبائی
کرامت فرماید این ناخوشی سکته در مملکت ما وفوری دارد و ماده این نوع ناخوشیها
غالباً از فکرهای اندوهناکست و مزاج اکثری از ماها مستعد و آماده این ناخوشی است
تا چه مقدر باشد امین السلطان نیز که مرحوم شده از رنج دنیا فارغ گشته (رحم الله معشر
الماضین) البته خدمات و مشاغل مرجوعه بایشان که همه را با کمال تسلط و اقتدار اداره
میکردند بحکم وراثت بجناب امین الملک و سایر اخلاف مرجوع و محول خواهد شد
وصول دو فقره برات یکصد و پنجاه تومان و دویست تومان را مرقوم فرموده بودید
باعث اطمینان شد و انشاء الله تعالی بهمانطوریکه مرقوم فرموده اید با توجه و مواظبتی
که لازمه ملاطفت سرکار است تجدید وضع آنخانه که متعلق بخودتان است شروع

خواهید فرمود جواب چند فقره را که سؤال فرموده بودید بهمان ترتیب در صفحهٔ دیگر
نوشته ارسال خدمت نمودم و بهمان طور که وعده کرده ام برات یکصد و پنجاه تومان را
هم برای اواخر شوال بسرکار میرسانم که برای مخارج لازمه بلائی معطل نباشید
تا در آخر صورت جمع و خرج کل را ارسال نفرمائید عجالة زیاده بر این فرصت مراجعت
ندارم ۲ شوال ۱۳۰۰

بوی پیراهن گم کردهٔ خود میشنوم ورنگویم همه گویند ضلالی است قدیم)
دستخط مبارک حضرت والا چون پیک عالم بالا شرف نزول یافت غم برد
و شادی آورد پنداشتم آیهٔ رحمت بود یا بابی از جنت بروم گشود مضامین مرحمت
آیینش که سر (یحیی العظام وهی رمیم) از او هویدا بود مفرح ذات و ممد حیات
گردید (تنهانه خامهات بتن مرده جان دهد از جان اگر لطیف تری هست آن
دهد) آنچه را که در حفظ الغیب بنده در خاکپای مبارک همیونی در تعریف و اظهار
بذل مراحم مخصوصه مرقوم فرموده بودید اظهار بدیهی و توضیح واضح بود قربانت
شوم مرحمت حضرت والا مثل آفتاب روشن است و ارادت بنده واضح و
مبرهن جای شبهه و تردیدی نیست و حاجت بشاهد و گواهی نه علم الله تعالی
که زبان و بیانم از تقدیم شکرگذاری قاصر است و خامه و بیانم از عرض حوا.

فاز

فاتر و در خور مرحمت حضرت والا شکری از بنده نیاید و منارهٔ بلند در دامن کوه الوند
پست نماید (غیر نطق و غیر ایماء و سجل صد هزاران ترجمان خیزد ز دل) پس
زبان بی زبانی خوشتر است همدلی از همزبانی خوشتر است) همین قدر سلامت
وجود مبارک و ازدیاد شأن و شوکت دادامه این نعمت را از خدای تبارک
و تعالی مسئلت مینمایم (آه سحری ز سینهٔ خماری از نالهٔ بوسعید و ادهم خوشتر)

فدایت شوم ناصر الملک تشریف آوردند و معلوم شد که فلان از انقرارات
و سرکار شما از یاد مخلصان غفلت ندارند فرموده اید که بسلیقهٔ من اقامت در شهر بر
سیاحت صحرا ترجیح دارد خیر آن قوش آقا بیک است که مرغ خانگی شکار میکند و من
من آن باز تیز پنجه ام که تیهوی صحرائی را از هوا میربایم (شاهین صفت چو طعمه ربودم
ز دست شاه کی باشد التفات بصید کبوترم) فرموده بودند که با فلان شرط نصیحت
بجای آوردم خدا عمرت بدهد گوش حق شنو کو تا من بردم و صغری و کبری ترتیب
بدهم نتیجه بدست غیر افتاده است و با هیچ دلیل عقلی و برهان درستی کار از پیش
نمیرود (هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند) لعنت خدا بر این پیشکاری آذربایجان
که رشتهٔ طبیعی مرا از دست گرفت و ببلائی گرفتار شدم که روز و شب خود را نمیدانم

دیگر از فضایل این ماموریت نامبارک این است که یکباره و بالمرّه از ادای رسوم نیابت
در خدمت آقایان معظم خودم که سالها با من لطف داشته‌اند دستم کوتاه شد و فرصت
نوشتن کاغذ و عرض ارادت هم باینها ندارم شما را بخدا حالت و گرفتاری مرا بطوریکه
دیده و شنیده‌اید تشریح نمائید که لامحاله حمل بر بیحقوقی من نفرمایند زیاده براین فرصت
ندارم ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۳

فدایت شوم این منم بی تو گرفته ره صحرا در پیش) خدا لعنت کند آن
مسافرتهائی را که هادم اللذات و مفرق الاحباب شد (هر که بر هم زن جمعیت ما شد
یارب تو پریشان ترا زان زلف پریشانش کن) و دیگر چه لازم که بگویم کدام
زلف پریشان که تو خود دانی اگر عاقل و زیرک باشی و البته خواهید دانست
که ماشاءالله در عاقلی و زیرکی دست بالا را گرفته‌اید مرحله اول هستید راه از شهر
تا باسمنج را با گرد و غبار زیادی طی کردم نیم ساعت از شب گذشته وارد شدم و
از تشریفاتی که گماشتگان حاجی شیخ حاضر کرده بودند نان پنجه کش خانه پزی را خدمت
جنابعالی فرستادم و انشاءالله تعالی فردا عازم حاجی آقا خواهم شد مطلب کاغذ میرزا سمیع‌خان را
با فندی حالی و خاطرنشان بفرمایید شبهه این مسئله را هم که آلافی و الوفی در میان
نبوده و نیست رفع نمایید که محقق شود که فعلاً بی اجر و مزد بوده ایم زیاده زحمت

لمبداء

مرحوم شجاع الدوله قوچانی نوشته است

فدایت شوم پوستینهای التفاتی رسید و نمیدانم هر کدام یک از آنها تشکر
نمایم که یکی از یکی بهتر و تعدد آنها شاهد ملاطفت مخصوصه سرکار عالی بود و جای هزار نوع
امتنان دارد از احوال بنده دیرین خود بخواهید پیری و شکستگی و ضعف بنیه و خستگیم
بدرجه کمال رسیده و با این احوال خود را از تکالیف خدمت معاف نداشته و از تجدید قید
نظم و نسق در کلیه امور مملکت آذربایجان هم رسیده که باعث خشنودی خاطر خطیر
شاهنشاهی روحنا فداه گشته اید دفعه که در عزیمت فرخ بخت آن وضع مملکت را برای العین
مشاهده فرمودند ذهاباً و ایاباً تجدید مرحمت و التفات باین پیره غلام خود شان فرمودند
که از شکر گذاری آن قاصرم حق تعالی وجود مسعود شاهنشاه حق گذار ما را پاینده دارد و حشمت
فزاینده امیدوارم که مزاج جنابعالی قرین صحت خواهد بود و دلی شاد و حالتی خوش
و خاطر آسوده داشته باشند و آن ملالتی که از جراحت وارده بر مضانخان بسرکار عالی
وارد آمده بالتیام جراحت او رفع شده باشد و چون مخلص از شنیدن این خبر متألم
لطف فرموده خبر بهبودی او را تلگرافاً اطلاع بدهید که باعث مسرت خواهد بود
و اگر خدا نخواسته آنجوان تلف شده باشد قاتل بدذات او را که خون بهای یک عضو
از اعضاء او نخواهد شد بقصاص برسانید که (لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب)

باقتضای ارادت مخصوصی که در خدمت جناب عالی دارم باصطلاح ترکها تسکل کردم که از آذربایجان
هدیه خدمت سرکار تقدیم نمایم و بدین تفصیل بضمانت پست ارسال شد خواهش دارم
که بقبول آن بر مخلص خود منت نهند و همیشه بتحریر رقیمجات و مژده سلامت حالات
شریف مسرورم فرمایند والسلام

کاغذیست مرحوم والا شاهزاده عضدالدوله نوشته اند

فدایت شوم مرقومه مبنی بر ملاطفت سرکار والا زیارت شد بر مراتب
اخلاص سابقه که دارم افزود و چون من خودم کلی پیر و شکسته شده ام و میرزا مهدیخان
منشی گفتم البته از روی قیاس سرکار والا هم مثل من پیر و شکسته شده اند از قراریکه
اظهار کرد بحمدالله تعالی مزاجتان سالم و بنیه تان قویست و بعبارة اخری دل شیر
داری تن ژنده پیل (نهنگان برآری ز دریای نیل) اینک عکس خودم را ارسال
خدمت نمودم تا نقطه مقابل خودتان را مشاهده فرمایند فرموده اید که از سوغاتهای
آذربایجان تقدیم نمایم با آن بلائی که در مسئله ساعت و بازی شطرنج بر سر من آورده اید
لازمه آتش این بود که باصطلاح فرانسه هزار دفعه باید (پاردون) بخواهید و
اقلا از هدایای خراسان یک چیزی برای من بفرستید تا بنده نیز بهمت و فتوتی که دارم
از آن گناهان بزرگ و ذنب لایغفر سرکار والا عفو و اغماض کرده از هدایای آذربایجان

تقدیم نمایم والا خواسته باشید بازندی و ستم ظریفی از مخلص چیزی بگیرید (لا یلدغ
المؤمن من جحر واحد مرتین) زیاده زحمت نمیدهم

فدایت شوم عنوان رفتن جنابعالی اصلاً و فی حد ذاته برای من باعث دلتنگی و اوقات تلخی زیادی بود و حالا که یکمرتبه و بیخبر عازم شدید و تا خواستم بیایم
و جنابعالی را وداع نمایم تشریف برده بودید دیگر بیشتر باعث افسردگی و دلتنگی
شد که انس طبیعی و مسرت خاطر و دلخوشی من در اینشهر منحصر بوجود جنابعالی بود و حالا
که باینطورها از هم جدا کردند دیگر بچه امید در این شهر توان بود شاهد حال من شد و از هر جهة
بی یار و یاور و بی همدم و بی همخیال ماندم و چون در این ساعت از شدت دلتنگی
چیز دیگری نمیتوانم نوشت اجمالاً و مختصراً مینویسم که انشاءالله تعالی سعادت و سلامت
رفیق راه و بدرقه جنابعالی است و آنچه باید در ضرورت مراجعت دادن جناب جلالت
مآب عالی بجناب ناصرالملک نوشته و علی التعاقب بجنابعالی میرسانم و بدرجه صریح
بخود جنابعالی اطلاع میدهم که اگر جنابعالی را خوب و زودتر مراجعت ندهند مهم در
اینجا نخواهم ماند و معافی خود را از خاکپای اقدس مستدعی خواهم شد عجالةً زیاده
بر این زحمت نمیدهم و حالت کسی که بهترین دوست و مشفق جدا شده باشد
اقتضای آنرا ندارد که زیاده بر این بنویسد در مسئله پولتیکه ما بیچارها مثل گوسفند

عاجز درمیان دو گرگ گرسنه واقع شده ایم و هر وقت باشد ما را طعمهٔ خود خواهند کرد
(دام سخت است مگر یار شود لطف خدای ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم) والسلام علی من اتبع الهدی

قربانت شوم دیدید که وفا بجا نیاوردی رفتی و خلاف دوستاری کردی)
و تا از قید ارومی و رنج حدود رومی نجات یافتید چنان رفتید که یادگاری دستان نرسید
و یک دفعه از روی ترحم که هیچ وقت نداشتید پشت سر خود را نگاه نکردید که همراهان شما
چه شدند منهم اندر دو این بی اعتنائی و از غصهٔ این بیوفائی سرکار که دیگر دستم بهیچکس
نرسید حمزه آقا را هدف گلوله های مارتینی کردم و نتیجهٔ همه لشگرکشی ها و فوجهای فوق
العادهٔ دولت و رنجها و زحمتهای بی نهایت سران سپاه را بدست آوردم تا شما
باشید و دیگر با این شدت مخلصین خود را فراموش نفرمائید خوب حالا دیگر چه فرمایشی
دارید و دیگر چه میخواهید که باز هم با این شکستگی و این ضعف و ناتوانی دستی از
آستین برآرم تا بدانید که باز هم دو دازکنده برمیخیزد بیش از این رجز نمیخوانم که
گفته اند (مشک آنست که ببوید نه آنکه عطار بگوید) (اگر هست مرد از هنر بهره ور
هنر خود بگوید نه صاحب هنر) و حالا این ذریعه را در میان دواب مینویسیم و اگر بگوئید
و بپرسید که برای چه از ساوجبلاغ باینجا آمده ام عرض مینمایم که محض اینکه خدمت

خودم

خودم را با نسا تیت تکمیل نمایم آمده ام که مخاصمه فیما بین ترک و کرد را زایل و موجبات
مصالحه فیما بین آنها را دایر نمایم و بحمدالله اسبابش را فراهم آورده ام و انشاءالله
فردا و پس فردا انجام این عمل و اجرای نیت نیز نایل و موفق خواهم شد امیدوارم
که این خدمت من در نظر دولت و ملت لایق قبول و قابل تحسین باشد و حالا
نوبت سرکار است که بخط مبارک خودتان راپورت بدهید که بعد از حرکت
از ارومی چه کرده اید و حالا ببلامت و سعادت در کجائید و (چونی و چون
همیگذرد بر تو روزگار) زیاده عرضی ندارم
فدایت شوم دیشب تشریف بردید و مرا با آن کسیکه میدانید گذاشتید
و با چنین مصاحب ناجنسی شبی بر من گذشت که گفتنی نیست و نوشتنی نه کاغذها را مهر
کرده خدمت جناب عالی فرستادم و یقین دارم که قونسول انگلیس فردا حضرات را
با خودش خواهد آورد و روزگار مرا سیاه خواهد کرد در باب تیول میرزا مهدی
آنچه نوشته شده خدمت جناب عالی میفرستم معلوم شد که تیمور پاشا خان بر آن
تلگراف جناب قوام الدوله جوابی نوشتند که لفاً ملاحظه خواهید فرمود و ملتفت
خواهید شد که در همین جواب مختصر هزار نادرستی بکار برده و حسن خدمتها بخرج
داده و باید از او سؤال کرد که اگر سرحدات امنظم است پس اینهمه شکایتهای

یونیه

یومیه قونسلگریهای روس و عثمانی چه چیز است و ایل جلالی و اعراسانلوا این چه تاخت

و تازها و قتل نفوس است که در محال (قراعینی) و (چالدران) و (اواجق)

میکنند دو روز است یاغی شده اید و هیچ نمی پرسید که اسیری داشتم حالش چه

شد و امروز با وجود درد پهلو و تب شدید از ملاقات افندی چه برزخها طی کرد

و چون فردا حضرت والا دامت شوکته که اینمنزل را بقدوم مبارک خودشان مشرف

میدهند و جنابعالی شریک هر نوع افتخار من هستید هر چه زودتر تشریف بیاورید

و تشریفات را ترتیب بدهید (دیشب شب وصل با چو تو نوش لبی امشب شب

هجر با چنین تاب و تبی) (افسوس که هست در دیوان قضا آنرا که تو نوشته ای ایرا

نشی) منزل جنابعالی مبارک و باقتضای (ان من البیان لسحرا) راپورت

من کار خودش را کرده عزیمت موکب همیون از هر دو راه (سپله شلوار) و (پل

خداآفرین) موقوف شده و عقیده چاکرانه مرا تصدیق و تحسین فرموده قرار

عزیمت را بخط مستقیم از راه حلفا داده اند

فدایت شوم باده دردآلودتان مجنون کند صاف اگر باشد ندانم چون

کند) با وجود دو تل بیه سر که رستم زال را عاجز دستبری کرد با این خوبی و قشنگی نوشته اید

و اگر دو تل نمی داشتید چطور می نوشتید (زبس قشنگی و زیبا مهی تو ای کل مولا)

در کنار حضرت والا هم که جا گرفته و بحمدالله تعالی در این سفر هنرهای خودتان را که باعث

سرافرازی مخلص شماست بر وجه اتم و اکمل ظاهر نموده اید دیگر این چه عذر نیست

که نسبت بخط خودتان خواسته اید و چرا خط خودتان را با خط جناب امین لشکر مقابله

و موازنه میکنید خط ایشان را بارمل و اصطرلاب نمیتوان خواند و کاغذ جنابعالی را

دیدند و سلام میرسانند

بعون الله تعالی و توفیقه تمام شد منشآت مرحوم مبرور حسنعلیخان امیرنظام گروسی رحمه الله

تعالی که تا بحال طبع و نشر نشده بود با زحمت و مشقت بیشمار بدستیاری مخدوم معظم و

مطاع مکرم جناب آقا میرزا محسن کتابفروش تبریزی و در مطبعه استاد کل عمدة الزائرین

آقا مشهدی اسدآقا بطور دستی بکسفت مرغوب طبع شد امید که در نظر ارباب کمال پسندیده

آمده از آن بهره ور گردد بخط اقل الکتاب محمد علی بن خلیل ابن بیتی الاصل تبریزی

المسکن فی شهر جمادی الاخره ۱۳۲۱

هو

باسم مبارک

بندگان والاحضرت

اقدس اسعد اعظم ولیعهد

کیوان مهدار روحنا فداه

در دار السلطنهٔ تبریز

بحلیهٔ طبع در آمد



